

۷۳ میتا

فصلنامه فرهنگی-اجتماعی-سیاسی-تاریخی
سال نهم-دوره ۱-پاییز ۱۳۸۹

فصلنامه‌ها، گفتگوها و مقالاتی در باب اسرار حج
اسرار از بعد عرفانی در حج
حج اثر اخلاقی و تربیتی
اسرار و معارف حج در توح الفیاض
نظریه‌های حج
آثار تربیتی و فرهنگی حج
و از برای عرفانی حج در تفسیرهای عرفانی قرآن
اسرار: چیستی
آموزش‌های عرفانی در حج
روح کوئین انسان در حج

فصلنامه فرهنگی-اجتماعی-سیاسی-تاریخی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	میقات حج-جلد ۷۳
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۰	هماورد فی ض و غزالی در باب اسرار حج
۴۵	اسفار اربعه عرفانی در حج
۶۲	حج ابراهیمی و تربیت متعالیه
۷۹	اسرار و معارف حج در نهج البلاغه
۹۷	شفا بخشی حج
۱۲۲	آثار تربیتی و فرهنگی حج
۱۳۳	رازهای عرفانی حج در تفسیرهای عرفانی قرآن
۱۷۸	«سز» چیست؟
۱۸۲	آموزه های عرفانی دعای عرفه
۲۱۱	اوج گرفتن انسان در حج
۲۱۵	درباره مرکز

میقات حج-جلد ۷۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹
 عنوان و نام پدید آور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی
 مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴
 شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰-۵۴۵۰۰ ریا
 یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).
 یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.
 عنوان روی جلد : خاطرات حج.
 عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).
 عنوان دیگر : خاطرات حج
 موضوع : حج -- خاطرات
 موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س ۹م ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴
 ص: ۱

اشاره

هماورد فی ض و غزالی در باب اسرار حج

ص: ۵

مقدمه

کتاب «احیاء العلوم» (۱) ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی، هم دارای فواید و مزایا بود و هم مشتمل بر عیوب و نقایص؛ چرا که هم می‌توانست رهگشای فوز و سعادت باشد و هم مشتمل بود بر حکایات خرافی صوفیه و احادیث مجعول و مکذوب و منسوب به ساحت مقدس نبویه و هم تهی بود از روایات صحیح و آموزنده امامیه و از همه شگفت‌آورتر این‌که، یکی از مباحث آن، در باره آداب وجد و سماع بود که مذهب ائمه بزرگوار و عالی‌مقدار اهل بیت (علیهم السلام) از آن برکنار است.

از آنجا که غزالی به گفته خودش در کتاب «سر العالمین»، (۲) در اواخر عمرش گرایش به تشیع پیدا می‌کند، بر فقیه و محدث و عارف و فیلسوفی چون مولا محسن فیض کاشانی گران آمد که با قلم شیوا و بیان رسای خویش، به تهذیب و تکمیل کتاب «احیاء العلوم» غزالی نپردازد و پیوستن او را به جمع علمای امامیه گرامی ندارد و قدمش را خیر مقدم نگوید.

غزالی همان است که از اشاراتش در بعضی از آثار خود استفاده می‌شود: پیش از آن که مستبصر شود، زمینه فکری و ذهنی مساعدی داشته است. بنا به نوشته‌اش در کتاب «المنقذ من الضلال» هنگامی که از وی می‌پرسند: حنفی است یا شافعی؟ اعلام می‌دارد که در عقلیات، پیرو برهان و در شریعات، پیرو قرآن است و از ابوحنیفه خطی و از شافعی براتی دریافت نکرده (۳) و هم در مقدمه احیاء چنین آورده که احادیث نبوی را به سر و دیده، قبول کرده و از صحابه، بعضی را گرفته و بعضی را گذاشته و آنچه از تابعین رسیده، حجیتی ندارد؛ چرا که آن‌ها بر وی امتیازی ندارند. (۴)

از چنین شخصیتی، با آن همه استقلال فکری، جز این انتظار نیست که سرانجام هدایت شود و صراط مستقیم امامان معصوم را پی‌گیرد. فیض به پاس آن انقلاب درونی به تهذیب احیاء نشست.

فیض سه خدمت بزرگ به غزالی و کتابش کرد:

- نخست؛ روایات و احادیث مجعول و خرافات صوفیه را حذف کرد.

- دوم؛ روایات صحیح اهل بیت (علیهم السلام) را - که بهتر از هر چیز هدف غزالی را در باب تهذیب نفوس تأمین می‌کرد - بر آن افزود.

- سوم؛ به جای آداب سماع و وجد - که ساخته و پرداخته درویشان و خانقاهیان است و روح مذهب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) از آن بیزار است - مباحثی مربوط به آداب معیشت و اخلاق نبوت و آداب شیعه و اخلاق امامت، سامان داد و اسمی با مسما بر کتاب نهاد: «المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء». (۵)

طرح مسأله

حج، از ارکان اسلام، بلکه تمام اسلام و کمال دین است و هر کس آن را به جا نیاورد، خواهد یهودی بمیرد و خواهد نصرانی. (۶) خدای متعال فرمود:

وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ. (۷)

۱- کتاب کیمیای سعادت وی که به زبان فارسی سلیس و روان نگاشته شده، ترجمه گونه‌ای است از همان کتاب و به همین جهت است که فواید و نقایص آن، در این کتاب هم انعکاس یافته است.

- ۲- سبط بن جوزی حنبلی در صفحه ۳۶ از کتاب تذکره خویش تصریح کرده است که کتاب مزبور از غزالی است. پاورقی کتاب المحجه البيضاء ص ۲
- ۳- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۱
- ۴- همان.
- ۵- در تدوین این مقدمه، از مقدمه فیض بر محجه و مقدمه مصلح محقق آن، مرحوم علی اکبر غفاری استفاده شده است.
- ۶- قال النبی ۹: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يُحِجَّ حَجَّهَ الْإِسْلَامِ فَلَيْمُتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا» المحجه البيضاء، ج ۲، ص ۱۴۵.
- ۷- آل عمران ۳: ۹۷

ص: ۶

«و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

می‌توان گفت: عباداتی که واجب عینی است، بر سه قسم است:

الف) عبادات یومیه؛ مانند نمازهای پنجگانه.

ب) عبادات سالیانه؛ مانند روزه ماه رمضان، زکات و خمس. (۱)

ج) حج، که عبادت عمر است. (۲)

در اهمیت و عظمت حج همین بس که حقیقت آن، کوچیدن بندگان به سوی مولا- و فرود آمدن آن‌ها در خانه پروردگار توانا و نشستن آن‌ها بر سر سفره ضیافت خداوندگار یکتا و استقرار آن‌ها در حرم امن دادار بی‌همتاست. (۳)

از دیدگاه غزالی، بسیار شایسته است که تحت سه عنوان درباره حج بحث شود:

- فضایل حج، مکه، کعبه و ارکان و شرایط وجوب آن.

- اعمال ظاهری حج، از آغاز سفر تا بازگشت به وطن.

- آداب دقیق و اسرار خفی و اعمال باطن حج. (۴)

آنچه در اینجا مورد بحث ماست، قسم سوم است؛ چرا که پس از شناختن صورت اعمال حج، باید توجه کرد که: «در هر یک از اعمال حج، سزی است و مقصود از وی عبرتی است و تذکیری و یاد دادن کاری است از کارهای آخرت.» (۵)

آری هجرت لازم است، اگر کسی جامه مهاجرت پوشد و به سوی خدا و رسول حرکت کند و سرانجام بمیرد، مزد و پاداشش بر عهده خدای متعال است. (۶) این هجرت بر دو قسم است:

«هجرت صوری، که عبارت است از هجرت به تن، از منزل صوری به سوی کعبه یا مشاهد اولیا، و هجرت معنوی، که خروج از بیت نفس و منزل دنیاست إلی الله و رَسُولِهِ و هجرت به سوی رسول و ولی نیز هجرت إلی الله است و مادام که نفس را تعلقی به خویش و توجهی به انیت است، مسافر نشده و تا بقایای انانیت در نظر سالک است و جدران شهر خودی و اذان اعلام خود خواهی مختفی نشده، در حکم حاضر است، نه مسافر و مهاجر.» (۷)

از منظر عرفان امام خمینی در کتاب «جهاد اکبر»:

«تمام صفات وارسته انسانی، در انقطاع کامل الی الله نهفته است و اگر کسی بدان دست یافت، به سعادت بزرگی نایل شده است، لکن با کوچکترین توجه به دنیا محال است انقطاع إلی الله تحقق یابد.» (۸)

«تمام احکام آسمانی و آیات باهرات الهی و دستورات انبیای عظام و اولیای کرام؛ از جمله حج، بر طبق نقشه فطرت و طریقه جبلت بنا نهاده شده و تمام آن‌ها دارای دو مقصد است؛ یکی استقلال؛ یعنی توجه دادن فطرت به کمال مطلق و شؤون ذاتیه و صفاتی و افعالیه او و دیگری عرضی و تبعی است؛ یعنی متنفر ساختن فطرت از دنیا و طبیعت.» (۹)

حقیقت و باطن حج، انسان را از دنیا و طبیعت دور می‌کند. از نظر امام خمینی (قدس سره)، طبیعت «أمّ النقائص و الأمراض» است و بسیاری از دعوت‌های قرآنی و مواعظ الهی و نبوی و ولّوی و طاعات و عبادات، برای رهایی از آن و رسیدن به کمال مطلق است.

(۱۰)

- ۲- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۱۸
- ۳- یزدی ۱۳۸۰، ص ۶۸۷
- ۴- کاشانی ۱۳۸۳ ق. ج ۲، صص ۱۴۵ و ۱۴۶
- ۵- غزالی ۱۳۶۱ ق. ج ۱، ص ۲۳۷
- ۶- وَ مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ نساء: ۱۰۰.
- ۷- امام خمینی ۱۳۸۸، ص ۲۰۳
- ۸- ضرابی ۱۳۸۸، ص ۱۱
- ۹- امام خمینی ۱۳۸۲، ص ۷۹
- ۱۰- مهدوی زاده ۱۳۸۸، صص ۱۷۲ و ۱۷۳

ص: ۷

از دیدگاه امام صادق (ع) هر کس حَجَّتِ الاسلام را به جا آورد، گره آتش را از گردن خود می‌گشاید و هر کس دو حج کند، تا روز مرگ، در خیر و سعادت و نیکی است و هر کس سه حجّ پیاپی کند؛ خواه بعد از آن حج کند یا حج نکند، به منزله کسی است که همه‌ساله حج کند. (۱)

امام علی (ع) برای چند کس ضمانت بهشت کرده است: یکی از آن، هر کسی است که در سفر حج از دنیا برود. (۲)
از دیدگاه آن حضرت، خدای متعال حج را وسیله امتحانی بزرگ و سخت و آمادگی کامل قرار داد، تا سبب رحمت و رسیدن به بهشت گردد. سختی‌های حج برای این است که تکبر از دل‌ها ریشه کن شود و فروتنی جایگزین گردد. (۳)
گام‌های نظری و روانی

کارهایی که انسان انجام می‌دهد، هدفمند و دارای غایت است. حتی همان کارهایی که عبث و بیهوده نامیده می‌شود نیز بدون غایت نیست. همین کارها نیز هدفمند است. منتهی باید توجه داشت که هدف، ممکن است عقلانی و متعالی و ممکن است نفسانی و حیوانی باشد. به این قسم می‌گویند: عبث و بیهوده.

حج نیز بیرون از این دو قسم نیست؛ چرا که ممکن است برای تجارت و کسب شهرت و سیر و سیاحت باشد و ممکن است برای قربت و از روی خلوص نیت و به منظور کسب علو رتبت و منزلت باشد.

بنابراین، باید دید حاجی در درون خود، چه مراحل باید طی کند که حجّی ابراهیمی و مناسکی محمدی به جای آورد.

۱. حج را باید فهمید

خدای متعال علت دوستی مسیحیان واقعی را با مسلمانان، اینگونه بیان کرده است که برخی از آن‌ها دانشمند و راهبانند و تکبر و گردن کشی نمی‌کنند. (۴)

راهبان از مردم فاصله می‌گرفتند و بر قله کوه‌ها ساکن می‌شدند، تا از لذات دنیا فاصله گیرند و با خدای خود مأنوس شوند. هنگامی که از پیامبر خدا (ص) درباره رهبانیت و سیاحت پرسیدند، رهبانیت را به جهاد و حج، و سیاحت را به روزه تفسیر کرد و اعلام داشت که خدای متعال به جای رهبانیت پیشینیان به امتش جهاد و حج داده است. (۵)

خدای متعال کعبه را شرافت بخشید و آن را خانه خود نامید. (۶) او سرزمین مکه را حرم خانه خود و عرفات را پیشگاه یا جلوخان آن ساخت و آن چنان حرمت و قداست حرم را پاس داشت که شکار حیوانات و کندن گیاه و درخت آن را ممنوع کرد. آری حرم جایگاهی است که زائران پادشاه مطلق از راه‌های دور، خسته و کوفته در آن جا گرد می‌آیند تا به محضرش بار یابند و در برابر جلال و عظمتش خاضع و خاشع گردند.

این مسافران خسته و کوفته اعتراف دارند که او در زمان و مکان نمی‌گنجد و جز او کسی را سزاوار ربوبیت نمی‌شناسند و جز در پیشگاه او پیشانی عبودیت بر خاک نمی‌سایند.

۱- «مَنْ حَجَّ حَجَّهَ الْإِسْلَامَ فَقَدْ حَلَّ عُقْدَهُ مِنَ النَّارِ مِنْ عُنُقِهِ، وَمَنْ حَجَّ حَجَّتَيْنِ لَمْ يَزَلْ فِي خَيْرٍ حَتَّى يَمُوتَ، وَمَنْ حَجَّ ثَلَاثَ حَجَجٍ مُتَوَالِيَةٍ ثُمَّ حَجَّ أَوْلَمَ يَحْجُ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ مُدْمِنٍ مِنَ الْحَجِّ». صدوق ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۵۳

۲- «ضَمِنْتُ لِسَيِّئَةِ الْجَنَّةِ ... وَرَجُلٌ حَرَجَ حَاجًّا فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ...» حر عاملی ۱۳۸۶ ق، ج ۸، ص ۲۵۱ ب ۲؛ ابواب آداب السفر إلى

الحج، ح ۷

۳- «جَعَلَهُ اللَّهُ سَبِيًّا لِرَحْمَتِهِ، وَوَصَلَهُ إِلَى جَنَّتِهِ ... إِخْرَاجًا لِلتَّكْبِيرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَإِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ». نهج البلاغه، خطبه ۹۲

۴- ذلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ مائده: ۸۲

۵- «أَبَدْنَا بِهَا الْجِهَادَ وَالتَّكْبِيرَ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ».

۶- وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ حج: ۲۶

ص: ۸

به خاطر تقویت خضوع و خشوع و بندگی است که آن‌ها را به کارهایی وا می‌دارد که هم نامأنوس است و هم عقل‌ها از درک معانی آن‌ها عاجز و ناتوانند.

اینجا انگیزه‌ای جز فرمان برداری و محرّکی جز سرپردگی و غایتی جز کمال تسلیم و نهایت بندگی، حاکم نیست. در این وادی خضوع و خشوع و در این میدان دلدادگی، که خاکیان هم نشین عرشیان می‌شوند، عقل زمینی را جایگاهی و خرد غیر قدسی را پایگاهی نیست. آری آن‌جا محکمه عشق است. عقل آن‌جا برف بود و آب شد.

آن چه عقل می‌شناسد، طبیعت آدمی به آن متمایل است. این تمایل، پشتوانه امر و برانگیزنده انسان به کوشش و تلاش است و این نمی‌تواند انسان را بر قلّه کمال و انقیاد و تسلیم نشانده؛ ولی از آن‌جا که عقل را در وادی مناسک عاشقانه حج راهی نیست، حالت ویژه رقیّت و عبودیت و تسلیم و سرپردگی در انسان متجلی می‌شود و به همین جهت است که می‌گوید: «لَتَبْكَّ بِحَجَّهِ تَعْبُدًا وَ رِقًا»؛ حال آن که در نماز و عبادات دیگر، چنین نیست.

حکمت خداوندی و عنایت پروردگاری، نجات و وارستگی انسان و گسستگی قیود و وابستگی‌ها را اقتضا می‌کرد تا در مسیر انقیاد و بندگی کامل و گذشتن از منیت و فنای در عبودیت قرار گیرد و از مقتضای طبیعت و اخلاق دنیوی- که دنیا را هدف می‌گیرد- و اخلاق اخروی- که نجات از دوزخ و دخول بهشت را می‌جوید- خلاصی یابد و به اخلاق الهی متخلّق شود و از خدا جز خدا نخواهد و با تمام وجود به پیشگاهش زمزمه کند که: «چون تودارم، همه دارم، دیگرم هیچ نباید».

رسیدن به چنین مرحله‌ای با عبادات متعارف روزانه و سالیانه، ممکن نبود؛ بلکه عبادتی دیگر می‌طلبد از مقوله‌ای برتر و آن عبادت حج بود که در همه عمر یک بار واجب می‌شود.

اگر نفوس بشری و قلوب مشتغل به فواید عقلایی عبادات، از افعال شگفت آور حج تعجب می‌کنند، به خاطر این است که از اسرار دل باختگی و از راز و رمز سرپردگی و عبودیت محض غافل‌اند.

آری حج را اینگونه باید فهمید.

فهم و ادراک، مقدمه علمی هر فعل اختیاری است و خود مشتمل است بر تصور فعل و تصدیق به فایده آن.

اگر انسان حج را آنگونه که هست تصور کند و ماهیت عبادی آن را جدای از ماهیت سایر عبادات تمیز دهد و فواید والا و بی‌همتای آن را بشناسد و از رازها و رموز و اسرار بی‌بدیل آن مطلع شود، گویی به وجود ادراکی حج نایل شده و لیبی از آن ترکرده است.

کسی که تشنه است، همین که آب را تصور و به فایده آن تصدیق کرد، نخست به وجود ذهنی سیراب می‌شود. آنگاه می‌کوشد که به وجود خارجی، نیز سیراب گردد.

حاجی نیز با تصوّر حج و تصدیق به فایده آن، نخست به وجود ذهنی حاجی می‌شود، سپس می‌کوشد که در عالم خارج و به وجود خارجی نیز حاجی شود.

۲. شوق از فهم پدید می‌آید

ص: ۹

اگر شناخت حقیقت حج مقدمه علمی است، شوق به حج مقدمه انفعالی است؛ چراکه نفس آدمی تحت تأثیر کامل قرار می‌گیرد و شوق زیارت خانه عتیق دوست، بی‌قرار و بی‌آرامش می‌کند.

کسی که از عمق جان و از کنه روان کعبه را خانه معشوق و حرم را کوی محبوب شناخته، می‌داند که به سوی خدا می‌رود و آگاه است که برای زیارت او می‌شتابد.

آری، آن‌که به زیارت خانه دوست می‌رود، باید بداند که در آن‌جا، به جز میعاد ظاهری و به جز میقات خاکی، میعاد دیگری میقاتی برتر دارد. میعادش دیدار وجه الله و میقاتش رسیدن به لقاء الله است. پس باید اسباب دیدار و مقدمات لقاء را فراهم کند و مشتاقانه، طریق وصول را با پای تن و بال و برجان ببیماید و هیچ شاغلی او را از هدف باز ندارد.

هر کس به هر که و به هر چه عشق می‌ورزد، به تمام متعلقات او نیز عشق می‌ورزد. کعبه بیت الله است. این بیت، معشوق بالذات و مطلوب بالأصالة نیست؛ ولی چون خدای متعال به آن شرافت بخشیده و دو پیامبر پدر و پسر را مأمور کرده که آن را برای طواف کنندگان و معتکفان و راکعان و ساجدان طاهر کنند. (۱) مورد علاقه هر خداجویی است علی‌رغم این‌که حاجیان بی‌معرفت خانه را می‌جویند، او صاحب خانه را می‌جوید و شتابان و زمزمه کنان می‌گوید:

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار او خانه همی‌جوید و من صاحب خانه

عارف فرهیخته و خدا جوی دل شیفته، از عمق جان و روانش فریاد می‌زند و این نغمه روح انگیز را به آهنگی ملکوتی در نای قلب گشاده خویش می‌دهد:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

کسی که به هستی عشق می‌ورزد؛ چرا که از اوست، چرا به کعبه عشق نورزد که معشوق به آن شرافت بخشیده و به آن گفته است: خانه من؟! همین تشریف‌خداایی و همین تکریم‌خدايگانی، به تنهایی برای برانگیختن شوق زیارت، کفایت می‌کند؛ ولی حاجی با معرفت و پوینده راه شهود و ریاضت و دل‌باخته لقاء و رؤیت، می‌داند که چه پاداش‌ها در حج نهفته است و از همه بالاتر، لقاء الله و رؤیت جمال بی‌مثال دوست است.

حج، خوان گسترده‌ای است که هر کسی با هر اشتیایی از سر آن خوان سیر بر می‌خیزد.

آن‌که دنیا می‌خواهد، کوله فکر است؛ ولی به دنیایش می‌رسد و در آخرت بی‌بهره است. (۲)

آن‌که دنیا و آخرت و نجات از دوزخ را می‌جوید، همتی برتر دارد و صد البته که او نیز به مرادش می‌رسد. (۳)

اما آن‌که حجبی برتر می‌کند و دنیا و ما فیها را پشت سر انداخته و بهشت و دوزخ را نادیده انگاشته و در فراق یار طاقش به طاق رسیده و ناله کنان می‌گوید: «گیرم بر عذابت شکیبایی کنم، بر فراق چه کنم؟! و گیرم با حرارت آتش دوزخت کنار بیایم، چگونه خود را محروم از کرامت بنگرم؟!» (۴) چه کند؟!!

پس نباید پرسید که غرض و مقصود از اعمال حج چیست؟!!

آن‌ها که سؤال می‌کنند، «از غفلت ایشان بُود از حقیقت کارها؛ که مقصود از این، بی‌مقصودی است و غرض از آن، بی‌غرضی است، تا بندگی بدین پیدا شود و نظری جز به محض فرمان نباشد و هیچ

۱- وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ بقره: ۱۲۵

۲- فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ بقره: ۲۰۰

۳- وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ
بقره: ۲۰۱ و ۲۰۲.

۴- «فَهَيِّنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَ هَيِّنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ».

قمی ۱۳۷۸، ص ۱۱۳

ص: ۱۰

نصیب دیگر- عقل را و طبع را- بدان راه نباشد تا آن خود، جمله اندر باقی کند که سعادت وی اندر پستی وی است تا از وی جز حق و فرمان حق هیچ چیز نماند.» (۱)

ناگفته نماند که تعبیراتی از قبیل «لقاء الله» یا «نظر به وجه الله» که در کتاب و سنت نیز آمده، دیدار عرفی و لقاء جسمانی و نظر با چشم سر و وجه یا صورت ظاهری نیست؛ بلکه این‌ها حقایقی است که جز راسخان در علم پی به راز و رمز آن‌ها نمی‌برند. (۲)

۳. عزم تالی شوق است

آخرین مقدمه از مقدمات فعلی اختیاری، عزم و اراده است. عزم و اراده را مقدمه فعلی می‌نامند؛ چرا که اراده فعل نفس است. هر فعل اختیاری ارادی است؛ ولی لازم نیست که هر فعل اختیاری، ارادی باشد؛ و گرنه سر از دور و تسلسل در می‌آورد. با پدید آمدن این مقدمه فعلی، حاجی به تکاپو می‌افتد و به شوق رؤیت بصری بیت الله و رؤیت باطنی وجه الله- اگر اهلیت داشته باشد- از هر جا باشد، خود را به حرم می‌رساند و در دریای مواج زائران بیت غرق می‌شود تا شاید به خیل اندک زائران وجه الله نایل گردد؛ چرا که آن دریای معراج، حاجی واقعی نیست. به نقل کیمیای سعادت: «یکی از بزرگان ... گفت: یک سال حج کردم. شب عرفه دو فرشته را خواب دیدم که از آسمان فرود آمدند، با جامه‌های سبز، یکی آن دیگری را گفت: دانی که امسال، حاج چند کس بوده‌اند؟ گفت: نه، گفت: ششصد هزار بودند. گفت: دانی که حج چند کس پذیرفتند؟ گفت: نه. گفت: حج شش کس پذیرفتند و من از خواب در آمدم.» (۳)

مؤید رؤیای فوق، بیان امام سجاد (ع) است که به هنگام وقوف در عرفات به زهری فرمود:

«تعداد مردم را چقدر حدس می‌زنی؟ پاسخ داد: چهار هزار و پانصد هزار. همگی با اموال خود به زیارت آمده و به درگاه حق می‌نالند. فرمود: «چقدر ضججه‌ها و ناله‌ها بسیار و حاجی کم است!» (۴) زهری تعجب کرد. حضرت فرمود: صورتت را نزدیک من آور. آنگاه دست بر صورتش مالید و فرمود: بنگر، زهری می‌گوید: دیدم همه میمون‌اند. تنها در میان هر ده هزار نفر یک انسان مشاهد کردم.» (۵)

آنان که به عزم زیارت کوی محبوب و به شوق دیدار روی معشوق «اهل و مال و فرزند فرو گذاشتند و خطر بادیه احتمال کردند و بنده وار قصد حضرت کردند ... در این عبادت ایشان را کارها فرمودند که هیچ عقل بدان راه نیابد.» (۶)

آری در این سفر پر خطر- که وسواسان خناس به رهزنی می‌پردازند- آن چه هست، مفارقت اهل و وطن است و آن چه باید باشد، مهاجرت شهوات و خلقیات زشت و خود پرستی و خودنگری است. این مهاجرت از بیت نامعمور ابدان، به سوی بیت معمور ارواح و فرشتگان است.

حاجی باید بداند که عزم خود را بر امری خطیر جزم کرده و باید همه مخاطرات آن را به جان خریدار گردد. در این راه کسی موفق و کامیاب می‌شود که از همتی عالی برخوردار باشد.

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده‌اند

در این راه باید نیت انسان، خالص و تنها لوجه الله باشد. باید کوشید که از ریا- یعنی خودنمایی دیداری- و شیعه- یعنی خود نمایی شنیداری- کاملاً به دور بود.

هر کسی- به ویژه حاجی- باید بداند که در بارگاه معشوق مطلق و در آستان حضرت حق، تنها قصد و عملی پذیرفته است که خالص باشد.

- ۱- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۸
- ۲- لا- تفهمن من لفظه النظر إلى وجه الله سبحانه حيث ما قيل في الكتاب والسنة وغيرها النظر بعين الرأس و إلى الوجه كالوجه-
تعالی الله عن ذلك- بل له معنی آخر يعرفه الراسخون فی العلم. کاشانی ۱۳۸۳ ق. ج ۲، ص ۱ / ۱۹
- ۳- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۲۱۸ و ۲۱۹
- ۴- «ما أكثر الضجيج وأقل الحجيج».
- ۵- مجلسی ۱۳۹۸ ق، ج ۹۹، ص ۲۵۸
- ۶- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۷

ص: ۱۱

چه زشت و ناروا و چه ناسپاسی و بی‌پروا و چه بی‌ارزش و بی‌بهاست که شخص رویش به بارگاه مَلِک مطلق و دلش متوجه کلبه دنیا پرستان بی‌روح و بی‌رمق باشد!

روی به محراب نمودن چه سود دل به بخارا و بتان طراز!

ایزد ما وسوسه عاشقی از تو پذیرد، نپذیرد نماز؟

حاجی می‌خواهد از این خاکدان فانی بگذرد و در عالم جاودان و فضای روحانی گام نهد. پس جا دارد که از همه تعلقات بگذرد و تمام شواغل را از خود دور کند و دل از هر چه جز اوست، برکند و قبل از آن که به موت اضطراری بمیرد، خود را به موت اختیاری بمیراند و اعلا را با ادنا معامله نکند که معامله‌ای است بر زیان و داد و ستدی است که هم برای دنیا و هم برای عقبا سراسر خسران. موت اختیاری چیزی نیست جز حیات حقیقی و همان حیات طیبی که قرآن کریم و فرقان حکیم از آن خبر داده است. (۱)

به جان بمیر و به دل زنده گرد و دائم مان که جان زنده دلان را ز مرگ ناید باک

حاجی باید به چشم دل بنگرد و به گوش جان بشنود که سفر حج «بر وجهی بر مثال سفر آخرت نهاده‌اند که در این سفر، مقصد «خانه» است و در آن سفر، «خداوند خانه». پس، از مقدمات و احوال این سفر، باید که احوال آن سفر یاد گیرد. چون اهل و دوستان را وداع کند، بداند که این بدان وداع ماند که در سكرات مرگ خواهد بود و چنان باید که پیشین (۲) دل از همه علایق فارغ کند. پس بیرون شود، چنان که اندر آخر عمر، دل از همه دنیا فارغ کند و گرنه سفر بر وی منغص بود. (۳)

در روایتی از پیامبر خدا (ص) نقل شده که: «هر کس دنیا و آخرت را می‌خواهد، باید رهسپار سفر زیارت کعبه شود». (۴)

فیض در شرح آن می‌گوید: «علت این است که در این سفر، از راه تجارت به مال، هم از راه عبادت، مقام و از راه تجارب، کمال و از راه تعارف و معارفه، جمال و از راه تفنن، نزهت و از راه تقرب به خدا، ثواب و پاداش، حاصل می‌شود». (۵)

۴. قطع علایق

اکنون که حاجی از نردبان فهم و شوق بالا آمد و گام بر پله عزم نهاد، وقت آن است که قبل از آغاز مناسک حج، به قطع علایق پردازد؛ یعنی ردّ مظالم کند و به توبه خالص پردازد و خود را از همه گناهان بییراید.

او باید بداند که هر یک از مظالم، به سان یکی از علایق و هر یک از علایق، به سان طلب کاری است که گریبانش را گرفته و بر سرش فریاد می‌کشد که کجا می‌روی؟! آن پروردگار عالمیان و آن پادشاه پادشاهان که رهسپار بارگاهش و عازم زیارت کوی و دیارش شده‌ای، همان است که در خانه خویش فرمانش را ضایع کرده و دستوراتش را زیر پا نهاده‌ای! چگونه به خود اجازه می‌دهی که با این همه تعلقات و با این همه کدورات که ظاهر و باطن را فرو پوشیده، به محضرش بشتابی و او تو را بار دهد و دست رد به سینه‌ات نزند؟!!

۱- مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نحل: ۹۷.

۲- نخست، ص ۲۹

۳- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۸

۴- «مَنْ أَرَادَ دُنْيَاً وَ آخِرَهٗ فَلْيُؤْمِّ هَذَا الْبَيْتِ». کاشانی ۱۴۲۵ ق. ج ۲، ص ۱۱۲۴

۵- «و ذلک لآنهٗ یکتسب بهذا السِّفر المال بالتَّجَارَهٗ و الجاه بالعباده و الکمال بالتَّجارب و الجمال بالتعارف و النزهه بالتفنن و الثواب بالتقرب إلى الله». همان.

ص: ۱۲

اکنون اگر از همتی عالی و نیتی متعالی برخورداری و اگر به قبول زیارت خود امیدواری، باید اوامرش را اطاعت کنی و مظالم را بازگردانی و از همه گناهان توبه کنی و دل را از توجه و التفات به آنچه پشت سر انداخته‌ای، بازداري و روی دل به جانب او آری. باید بدانی که اگر روی دل به غیر او داری، این حج تو حج نیست.

حج تو آن گاه حج است که همان گونه که روی سر به سوی کعبه داری، روی دل به سوی صاحب کعبه داشته باشی. اگر غیر از این باشد، هیچ بهره‌ای جز خستگی و کوفتگی و تلف مال و طرد از درگاه معبود، نخواهی داشت. باید چنان دل را از وطن برکنی که گویی جلای وطن کرده‌ای و هرگز به آن باز نمی‌گردد.

آری، اگر حاجی اینگونه به قطع تعلقات توفیق یابد، حالتی پیدا می‌کند که گویی از این جهان مهاجرت کرده و در جهان باقی تولدی نو یافته است. او اگر در بادیه سیر می‌کند، «باید بداند که بادیه قیامت درازتر و هولناک‌تر است و آنجا به زاد، حاجت بیشتر است و چون هر چیزی که به زودی تباه خواهد شد، با خود برنگیرد- که داند که با وی بنماند و زاد بادیه را نشاید- همچنین هر طاعتی که به ریا و تقصیر آمیخته باشد، زاد آخرت را نشاید.» (۱)

او باید وصیت نامه خود را بنویسد؛ چرا که مسافر و کالایش در معرض زوال است و تنها چیزی بی‌زوال و بر دوام است که اراده حق بر بقا و دوامش تعلق یافته است.

هنگامی که علایق دنیوی را قطع می‌کند، باید به یاد لحظاتی باشد که به خاطر سفر آخرت، قطع همه علایق می‌کند؛ چرا که دیر یا زود، نوبت آن سفر می‌رسد و سفر حج، نوعی آمادگی برای این سفر است.

آخرت، قرارگاه همگان و سرانجام همه جهانیان است. مبدا که حاجی از آن سفر پرخطر غافل شود و خود را به ظواهر دنیا مشغول سازد؛ چنان که اهل دنیا به ظاهر زندگی دانایند و از آخرت- که باطن زندگی است- غافل. (۲)

امام ششم (ع) از پیامبر اعظم (ص) نقل کرده است که: «حج، یکی از دو جهاد است- و آن جهاد افراد ضعیف می‌باشد- و ضعفا ما هستیم.»

هیچ عملی جز نماز برتر از حج نیست. در حج، نماز هست، ولی در نماز حج نیست. (۳)

فیض در توضیح حدیث یاد شده، جهاد را دو قسم کرده است: جهاد دشمن ظاهر در میدان نبرد و جهاد دشمن باطن؛ یعنی نفس؛ چرا که نفس از ناراحتی بدنی و هزینه‌های مالی گریزان است. در حدیث آمده است که بزرگترین دشمن آدمی نفس اوست. این جهاد، جهاد اکبر است. رهبر بزرگ اسلام، پس از بازگشت از یکی از جنگ‌ها فرمود: از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر آمدیم. از این رو، حج یکی از دو جهاد نامیده شده است. مقصود از ضعفا کسانی است که امکانات جنگ با دشمن ظاهری برای آن‌ها فراهم نیست و امامان ما چنان بودند؛ چرا که دشمنان ظاهری دو قسم‌اند: یک قسم آن‌ها اینند که مدعی اسلام‌اند؛ ایشان بسیارند و جنگ با آن‌ها با نبودن عده و عیده ممکن نیست. قسم دیگر کفارند که جنگ با آن‌ها تحت فرمان زمامداران جسور ممکن بود. اینان اهل جهاد اسلامی نبودند. (۴)

۱- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۹

۲- يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ روم: ۷.

۳- «هُوَ أَحَدُ الْجِهَادَيْنِ هُوَ جِهَادُ الضُّعَفَاءِ وَنَحْنُ الضُّعَفَاءُ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنَ الْحَجِّ إِلَّا الصَّلَاةُ وَفِي الْحَجِّ لَهَا هُنَا صِلَاةٌ وَلَيْسَ فِي الصَّلَاةِ قَبْلَكُمْ حَجٌّ».

کلینی ۱۳۵۰، ج ۴، ص ۲۵۴، ح ۷

۴- «الجهاد جهادان: جهاد مع العدو الظاهر و جهاد مع العدو الباطن و هو النفس، كما ورد في الحديث: أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك و هو الجهاد الأكبر، كما قال رسول الله ۹: لما رجع من بعض غزواته: رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر، و الحج جهاد مع النفس، لأنها تأتي إتعاب البدن و إنفاق المال و لهذا سماه أحد الجهادين و الضعفاء هم الذين لايتأتى لهم مقاومة العدو الظاهر، كما ينبغي و أئمتنا: كانوا كذلك و لذا قال: و نحن الضعفاء، و إنما قلنا إنهم كانوا كذلك، لأن العدو الظاهر كانوا يومئذ صنفين: صنف كانوا يدعون الإسلام و هم كانوا أكثر من أن يمكن منهم المقاومة مع قلة الأنصار، و صنف كانوا من الكفار ولكن الجهاد معهم إنما كان يتأتى لمن كان تابعا لأئمة الجور الغير العارفين بوظائف الجهاد و لا العاملين بها».

كاشانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۴۱ باب فضل الحج و العمره.

ص: ۱۳

گام‌های عملی و بدنی

تا اینجا سخن درباره طی مراحل قلبی و دفع موانع درونی بود. اکنون سخن درباره کارهایی است که حاجی باید انجام دهد؛ آن هم به گونه‌ای که حج را آن گونه که باید و شاید لمس کند و مبادا که سرگرم ظواهر گردد و از روح پر فتوح اعمال- چه آنهایی که مقدمه است و چه آنهایی که ذی المقدمه- بازماند:

۱. برداشتن توشه و هزینه سفر

مهم این است که توشه سفر و هزینه این راه پرخطر حلال باشد و حاجی خود را از حرص و آز بپیراید و در پی حداکثر نباشد، بلکه به حداقل قناعت ورزد.

در این مرحله باید به یاد سفر خطرناک‌تر آخرت باشد که سفری است طولانی و توشه آن سفر، تقوا و پرهیزکاری است و هیچ توشه‌ای دیگر در آن مسافرت مفید فایده نخواهد بود.

همان طور که در سفر حج، برخی از توشه‌ها در معرض ضایع شدن و از دست رفتن است، در سفر آخرت نیز، توشه اعمال ممکن است با شائبه ریا و سمعه و تقصیرات و قصورات، ضایع و تباه گردد. (۱)

آری «چون زاد راه از همه نوع‌ها ساخته کند و همه احتیاطی به جای آرد ... و چون هر چیزی که به زودی تباه خواهد شد، با خود برنگیرد همچنین هر طاعتی که به ریا و تقصیر آمیخته باشد، زاد آخرت را نشاید.» (۲)

۲. سوار بر مرکب

حاجی باید خدای را سپاس گوید که نعمت مرکب را برایش فراهم کرده تا با مشقتی کمتر و رنجی سبک‌تر، راه پرفراز و فرود کوی دوست را بییماید.

او باید بیندیشد که در سفر آخرت، مرکبش تابوت است؛ چرا که سفر حج، موازی سفر آخرت است. آیا خود را چنان می‌نگرد که گویا بر جنازه‌اش نهاده و به سوی گورستانش می‌برند؟! چرا نیندیشد که گویی مرده یا مرگش نزدیک است و از وطن مألوف به سوی وطن نامألوف می‌گریزد و از دیار الفت، در دیار غربت سکونت می‌گیرد؟!

چرا باور نکنند که گویا سوار شدنش بر جنازه، قبل از سوار شدنش بر جَمَازَه و مقدم است بر نشستش در سیاره و طیاره؟! (۳)

حاجی دل باخته و معتمر بی‌قرار و دل شیفته «چون بر جمازه نشیند، باید که از جنازه یاد آرد که به یقین داند که مرکب وی، اندر آن سفر، آن خواهد بود و باشد که پیش از آن که از جَمَازَه فرود آید، وقت جنازه در آید، باید که این سفر وی چنان بود که زاد آن سفر را بشاید. (۴)

۳. جامه احرام

هنگامی که حاجی جامه احرام تهیه می‌کند، باید به یاد کفن و پوشیدن قطعات آن باشد؛ چرا که با نزدیک شدن به خانه دوست، دو جامه احرام را می‌پوشد و ممکن است سفرش ناتمام بماند و ناگزیر شود که از جامه‌های احرام بیرون آید و جامه‌های کفن بپوشد. او همانگونه که بیت الله را در لباسی دیگر و در زی و ارستگی و برتر، زیارت می‌کند، خدای را هم در سفر مرگ، با پوششی غیر از

۱- کاشانی ۱۳۸۳ ق، ج ۲، ص ۱۹۹

۲- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۹

۳- کاشانی ۱۳۸۳ ق، ج ۲، صص ۱۹۹ و ۲۰۰

۴- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۹

ص: ۱۴

پوشش دنیا، دیدار می‌کند و چقدر، پوشش حاجیان با پوشش مردگان همانند است؟! نه لباس مسافران کعبه دوخته است و نه لباس مسافران آخرت. (۱)

آری، هنگام پوشیدن جامه‌های احرام، نوبت وابستگی سپری گشته و نوبت وارستگی فرا رسیده است.

«چون جامه احرام راست کند، تا چون نزدیک رسد، جامه عادت بیرون کند و این، درپوشد- و این دو ازار سپید بود- باید که از کفن یاد کند که جامه آن سفر نیز مخالف این جهان خواهد بود.» (۲)

۴. وداع وطن و هم وطن

حاجی باید در لحظه وداع وطن و بستگان و اهالی وطن بداند که این سفر، سفر الی‌الله است و با سفرهای دنیوی فرق‌های بسیار دارد. او باید توجه کند که کجا می‌رود و چه می‌جوید و به دیدار که می‌رود؟ او به همراه هزاران زائر، راهی کوی پادشاه پادشاهان و رهسپار دیار خدای عالمیان شده است؛ همان‌ها که دعوت شدند و اجابت کردند و تشویق شدند و بر سرشوق آمدند، و چون به تکاپویشان واداشتند، قطع علایق را و گریز از خلائق را به جان و دل پذیرفتند و به خانه‌ای روی آوردند که خدایش تکریم کرده و شأنش را بزرگ شمرده و قدرش را رفعت بخشیده و دیدار بیت را مقدمه دیدار صاحب بیت شمرده تا به لطف و عنایت او به آرزوی خود برسند و با دیدار نایل آیند و بر قلّه سعادت نشینند، و دل را به امید وصول و قبول مشغول دارند و شیفته اعمال ظاهری و مال و منال نشوند. بلکه به فضل محبوب اعتماد کنند و به تحقق وعده‌های او امید وار شوند و بدانند که اگر بمیرند و به مقصد نرسند، اجرشان با خداست. (۳)

و او هرگز زحمات مخلصانه بندگان را بی‌اجر و مزد نمی‌گذارد. (۴)

آن که دلی دارد شیفته یار و سینه‌ای دارد مالامال از سوز و گداز و ناآرام و بی‌قرار، «چون عقبات و خطرهای بادیه بیند، باید که از منگر و نکیر و عقارب و حیات گور یاد آرد، که از لحد تا حشر بادیه‌ای عظیم خواهد بود با عقبه‌های بسیار و چنانکه بی‌بدرقه از آفت بادیه سلامت نیاید، همچنین از هول‌های گور سلامت نیابد بی‌بدرقه طاعت، و چنان که اندر بادیه از اهل و وطن و دوستان تنها ماند، در گور همچنین خواهد بود.» (۵)

۵. میقات و تلبیه و احرام

حاجی باید به هنگام تلبیه توجه کند که معنای آن، اجابت ندای معشوق است و باید بدان امید «لَبَّيْكَ» گوید که از او پذیرفته شود، نه این که به او بگویند، «لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ». او باید میان خوف و رجا باشد. او باید از حول و قوه خویش تبری جوید و به فضل و کرم معبود دل ببندد. تلبیه آغاز کار است. اینجا پرتگاه خطر است. مباد که حاجی همین‌جا سقوط کند و تا آخر مهجور و محروم ماند. سفیان بن عیینه می‌گوید: «امام سجاد، هنگامی که جامه احرام پوشید و بر مرکب نشست، رنگش به زردی گرایید و براندامش لرزه افتاد و نتوانست «لَبَّيْكَ» بگوید.

گفتند: چرا لبیک نمی‌گویی؟ فرمود: می‌ترسم پروردگرم به من بگوید: «لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ». همین که لبیک گفت، بی‌هوش شد و از بالای مرکب بر زمین افتاد! او تا پایان اعمال حج، اینگونه حالاتش تکرار می‌شد.»

۱- کاشانی ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۰۰

۲- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۹

۳- وَ مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ نساء: ۱۰۰.

۴- کاشانی ۱۳۸۳ ق، ج ۲، ص ۲۰۰

۵- غزالی ۱۳۶۱، ۱، ص ۲۳۹

ص: ۱۵

ابوسلیمان دارانی جرأت نمی کرد لبیک گوید: سرانجام بی‌هوش شد و چون به هوش آمد، گفت: خدای متعال به موسی وحی کرد که به ستمگران بنی اسرائیل بگوید که یادش نکنند؛ زیرا هر ظالمی که او را یاد کند، او نیز به لعنت یادش می‌کند. من شنیده‌ام که هر کس حج بی‌رویه کند و لبیک گوید، خدا به او می‌گوید: «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ»، مگر این که همه حقوق را ادا کند. من ایمن نیستم که جواب رد بشنوم. حاجی باید به وقت تلبیه توجه کند همان ندایی را پاسخ می‌دهد که در قرآن آمده است. (۱)

او باید به یاد نفخ صور و برخاستن مردگان از قبور و ازدحام ایشان در عرصه‌های قیامت و روز نشور باشد و بداند که در آن روز، برخی مردود و برخی مقبول‌اند؛ برخی مقرب و برخی مطرودند و برخی میان خوف و رجا و در حالت اضطراب و اطمینان واله و سرگردانند- مگر نه حاجی نیز در حالتی از خوف و رجا و در تردیدی میان بیم و امید است و نمی‌داند که حجتش به اتمام می‌رسد یا نه و اگر به اتمام رسد، آیا پذیرفته در گاه و مقبول بارگاہ می‌شود، یا نه؟ (۲)

حاجی باید از جامه کدورت غفلت به درآید و با جامه نورانیت عبرت، خود را متلبس کند و بداند که «چون لبیک زدن گیرد، بداند که این، جواب ندای حق است و روز قیامت، همچنین ندا به وی خواهد رسید. از آن هول، باز اندیشد و باید که به خطر این ندا، مستغرق باشد و علی بن الحسین (علیهما السلام) در وقت احرام، زرد روی شد و لرزه بر وی افتاد، و لبیک نتوانست زد ... ابوسلیمان (نیز) ... لبیک نگفت، تا میلی برفت و بی‌هوش شد!» (۳)

آری، آن‌جا که مسندنشینان عصمت و جواهر دریای خروشان عترت، چنان‌اند که در حال احرام و به هنگام زمزمه تلبیه، سر از پا نمی‌شناسند، تکلیف امثال ابوسلیمان‌ها روشن است.

جایی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد؟!
فقیه اهل مدینه؛ مالک بن انس - که مذهبی از مذاهب به او منسوب است - در وصف صادق گلستان عترت و برافشاننده شمیم جانفزای خاندان عصمت و طهارت، می‌گوید:

«هر گاه نام پیامبر خدا را بر زبان می‌آورد، رنگارنگ می‌گشت. سالی توفیق یافتم که با او حج کنم. همین که بر مرکب نشست و خواست تلبیه کند، صدایش در گلویش ماند، تا آن‌جا که نزدیک بود بر زمین افتد. گفتم: ای یادگار رسول و ای زاده بتول، چاره‌ای نیست. باید لبیک بگویی! فرمود: چگونه جسارت کنم و لبیک بگویم؟ می‌ترسم بگویم: «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ». (۴)

۶. دخول مکه

هنگامی که حاجی وارد مکه می‌شود، باید توجه کند که در حرم امن الهی گام نهاده است و نباید سرگرم تماشای زرق و برق ظاهری و گشت و گذار بازارها و طواف فروشگاه‌ها شود.

او باید امیداور باشد که در حرم امن الهی از کیفر و عذاب و عقاب و عتاب، مصونیت می‌یابد و بترسد که مبادا بر بساط قریش راه ندهند و او را نومید و سزاوار رانده شدن از بارگاہ شناسند. در عین حال، همواره باید چراغ امید را در سینه خود روشن نگاه دارد؛ چرا که دریای لطف و کرم خروشان و شرافت کعبه بی‌پایان و طنین ناله بندگان مستجیر در فضای بیکران عالم هستی شتابان است.

(۵)

۱- وَ أَدْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ حج: ۲۷.

۲- کاشانی ۱۳۸۳ ق، ج ۲، ص ۲۰۱

۳- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۲۳۹ و ۲۴۰

۴- «كَيْفَ أَجْسُرُ أَنْ أَقُولَ «لَيْتَيْكَ اللَّهُمَّ لَيْتَيْكَ» وَ أَحْشَى أَنْ يَقُولَ عَزَّ وَ جَلَّ لِي: «لَا لَيْتَيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ»

مجلسی ۱۳۹۸ ق، ج ۹۹، ص ۱۸۲

۵- کاشانی ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۰۲

ص: ۱۶

ابان بن تغلب می‌گوید: با امام به حق ناطق، جعفر بن محمد صادق (علیهما السلام) هم سفر بودم. همین که به حرم رسیدیم، پاها را برهنه کرد و داخل حرم شد. من نیز چنین کردم. فرمود: هر که از روی تواضع چنین کند خدای متعال صد هزار گناهش را محو و صد هزار حسنه برایش ثبت می‌کند و صد هزار حاجتش را برمی‌آورد. (۱)

و باقر علوم اولین و آخرین و پنجمین گوهر امامت و ولایت اسلام و مسلمین فرمود: «هر کس با آرامش و وقار داخل مکه شود، گناهانش آمرزیده می‌شود.» (۲)

۷. دیدار بیت

هنگامی که چشم حیرت زده حاجی به کعبه می‌افتد و آتش شوق وصال در دلش شعله ور می‌شود، باید چنان باشد که گویی به جای خانه، صاحب خانه را و به جای سفره، میزبان را تماشا می‌کند. او باید در آن حالت، بر اوج تعظیم نشیند و امیدوار باشد که به دیدار معشوق نایل می‌گردد. او باید خدای را سپاس گوید که او را به میهمانی پذیرفته و بر خوان احسانش نشانده و در صف زائرانش جای داده است.

او باید به یاد آورد همانگونه که حاجیان به سوی کعبه شتابانند، در قیامت نیز بهشتیان به سوی بهشت، خرامان‌اند و همان طور که در قیامت، دست رد بر سینه برخی می‌زنند و آن‌ها را از بهشت می‌رانند، در اینجا نیز برخی رفوزه و مردودند.

در حالت دیدار کعبه نباید از احوال آخرت و تبعات و عقبات آن غافل بود. (۳)

کسی که وارد حرم می‌شود، باید غسل کند و با آرامش حرکت کند و چون وارد مکه می‌شود و چشمش به بیت می‌افتد، خدای را حمد کند. (۴)

۸. طواف و استلام و سعی

طواف، در حکم نماز است. در حال طواف باید قلب انسان ملامت از شوق و محبت و خلوص و صفای نیت باشد و بداند که این طواف، همانند طواف فرشتگان بر گرد عرش است. مقصود از طواف، طواف بدن بر گرد در و دیوار کعبه نیست، بلکه مقصود، طواف دل، پیرامون یاد معشوق است که به نام او آغاز و به یاد او ختم می‌کند.

کعبه یک سنگ نشان است که حاجی را از طواف ظاهر به سوی طواف دل می‌برد و او را به سیر و سیاحت در عالم ملکوت وادار می‌دارد. طواف، گذرگاهی است که انسان را از عالم شهادت به عالم غیب می‌برد و انسان را هم‌نشین فرشتگان می‌کند تا به تماشای بیت معمور نشیند.

مقصود از استلام حجرالاسود، بیعت با خدا و التزام به طاعت و بندگی است و کسی که استلام می‌کند، باید عزم خود را بر اطاعت جزم کند و بیعت خود را هرگز نشکند؛ چرا که به فرمایش پیامبر گرامی و رسول مکرم: حجرالاسود، دست راست خدا در روی زمین است که با آن، با بندگان خود مصافحه می‌کند؛ همانگونه که شخص با برادر خود مصافحه می‌کند. (۵)

آویختن به جامه کعبه و چسبیدن به مُلْتَرَم (۶)، برای طلب قرب و تبرک و پناه جستن از آتش دوزخ است.

۱- «مَنْ صَيَّعَ مِثْلَ مَا رَأَيْتَنِي صَيَّعْتُ تَوَاضَعًا لِلَّهِ مَحَا اللَّهُ عَنْهُ مِائَةٌ أَلْفِ سَيِّئَةٍ وَ كَتَبَ لَهُ مِائَةٌ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَ بَنَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مِائَةَ أَلْفِ

دَرَجَةٍ وَ قَضَى لَهُ مِائَةَ أَلْفِ حَاجَةٍ». مجلسی ۱۳۹۸ ق، ج ۹۹، ص ۱۹۲

۲- «وَمَنْ دَخَلَ مَكَّةَ بِسَكِينَةٍ وَ وَقَّارٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذَنْبَهُ» همان.

۳- کاشانی ۱۳۸۳ ق، ج ۲، ص ۲۰۲

- ۴- «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَظَّمَكَ وَ شَرَّفَكَ وَ كَرَّمَكَ وَ جَعَلَكَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ هُدًى لِلْعَالَمِينَ». مجلسی ۱۳۹۸ ق، ج ۹۹، ص ۱۹۲
- ۵- «الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ يَمِينُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ، كَمَا يُصَافِحُ الرَّجُلُ أَخَاهُ».
- ۶- موضعی است در فاصله میان در کعبه و حجر الأسود که حاجیان در آن جا دعا می کنند.

ص: ۱۷

سعی میان صفا و مروه، همانند رفت و آمد شخص بر آستان ملوک است برای اظهار خلوص در خدمت و به امید شمول رحمت. (۱) آری «طواف و سعی، بدان ماند که بیچارگان به درگاه ملوک شوند، و گرد کوشک ملک همی گردند، تا فرصت یابند که حاجت خویش را عرضه کنند و در میان همی شوند و همی آیند و کسی را می‌جویند که ایشان را شفاعت کند و امید می‌دارند که مگر ناگاه چشم ملک برایشان افتد و به ایشان نظری کند و میان صفا و مروه بر مثال آن میدان است.» (۲)

۹. وقوف عرفات و مشعر

در عرفات، ازدحام جمعیت و سرو صدا و رنگ‌ها و زبان‌ها و مذاهب مختلف بسیار چشمگیر است. پیروان هر مذهبی از پیشوایان خود پیروی می‌کنند. گویی صحرای عرفات صحرای محشر است و گویی امت‌های مختلف، پیامبران و امامان خود را دنبال می‌کنند تا از شفاعت آن‌ها برخوردار شوند و همگی در حالت بیم و امید به سر می‌برند.

بنابراین، حاجی با مجسم کردن عرصه مخوف محشر، باید حالت تضرع و ابتهال پیدا کند تا در زمره اهل رحمت قرار گیرد و امید به قبول طاعات و عبادات در دلش تقویت شود.

عرفات، موقفی شریف و محل نزول رحمت است. این موقف، خالی از ابدال و اوتاد و بندگان وارسته و صالحان و صاحب دلان نیست.

اگر همت‌ها هماهنگ و دل‌ها متضرع و دست‌ها به درگاه حق بلند و گردن‌ها کشیده و دیده‌ها به سوی آسمان خیره گردد، آرزوها برآورده و رحمت نازل می‌شود و نباید بدگمان بود؛ چرا که گفته‌اند: بزرگترین گناه آن است که انسان در عرفات حضور یابد و گمان کند که آمرزیده نشده است. همین که عده‌ای از وارستگان در جمع حاجیان حضور دارند، بزرگترین امتیاز است و می‌توان گفت: سر حج همین است و به همین جهت است که پیامبر اعظم (ص) فرموده است: «الْحَجُّ عَرَفَةٌ».

اگر در آن سرزمین صفا و معرفت و در آن دیار وفا و قربت، همه دل‌ها یکی شود و کاروانی بی‌چند و چون از دل‌ها متوجه حق گردد، محال است که بندگان از فیض رحمت حق محروم شوند.

در مشعر، حالتی دیگر فرا می‌رسد. اینجا مولا- به بنده توجه می‌کند؛ چرا که او را در حرم خود می‌پذیرد. مگر نه این است که عرفات، حرم نیست و مشعر حرم است؟

آنگاه که حاجی در عرفات بود، از حرم امن الهی طرد شده بود. اکنون که به مشعر آمده، مولا در حرم خویش پذیرای قدم او شده است و چه لطفی از این بالاتر و چه بنده نوازی از این برتر!

اهل سنت، وقوف در مشعر را واجب نمی‌دانند! چرا؟!

مگر نه، در اینجا نسیم رحمت می‌وزد و بنده سرگشته اذن می‌یابد که وارد حرم دوست شود و در آنجا لحظاتی بیاساید و در آن فضای معنوی، زیر آسمان پرستاره، در دل شب به تهجد پردازد و فضای دل و جان را از غیر خدا تهی گرداند؟! (۳)

غزالی، نه تنها در «احیاء العلوم»، بلکه در «کیمیای سعادت» خویش هم از کیمیای مشعر صرف نظر کرده و درباره عرفه گفته است: «اما وقوف به عرفه و اجتماع اصناف خلق از اطراف عالم و دعا کردن ایشان به زبان‌های مختلف، به عرصات قیامت ماند که همه خلائق جمع شده باشند و هر کسی به خویشتن مشغول و متحیر میان رد و قبول.» (۴)

۱- کاشانی ۱۳۸۳ ق، ج ۲، صص ۲۰۲ و ۲۰۳

۲- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۴۰

۳- کاشانی ۱۳۸۳ ق، ج ۲، ص ۲۰۴

۴- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۴۰

ص: ۱۸

۱۰. رمی جمرات

هنگامی که حاجی برجایگاه رمی جمرات قرار می‌گیرد، باید بداند که آن‌جا، جای اظهار رقیّت و عبودیت است. در اینجا باید عقلانیت و نفسانیت را کنار نهاد و با ابراهیم خلیل (ع) هماهنگ شد که چون شیطان او را کمین کرد تا به فتنه و شبهه‌اش بیندازد، به فرمان خدای متعال، به او سنگ انداخت و از خود دورش کرد.

ممکن است فکر کنی که ابراهیم در معرض حيله شیطان بود و او را با سنگ از خود دور کرد. من که در معرض حيله شیطان نیستم، چرا به او سنگ بیندازم؟! ولی باید بدانی که همین خاطره، از خاطرات شیطانی است.

او به تو وانمود می‌کند که سنگ انداختن به سوی ستون‌های معهود، کاری است بیهوده و عملی است بی‌معنی و بازیچه‌ای بیش نیست.

اینجاست که باید او را از خود برانی و فریب و سوسه‌های او نخوری و برای سرکوب او، رمی جمرات را به قصد قربت و از روی خلوص نیت انجام دهی و بدانی که در حقیقت، سنگریزه‌ها را به صورت شیطان می‌زنی و بدون دخالت دادن نفسانیت و عقلانیت، به امثال امر خدا می‌پردازی. (۱)

آری مقصود از رمی جمرات «اظهار بندگی است، بر سبیل تعبد محض و نیز تشبّه به ابراهیم خلیل ۷ که در آن جایگاه، ابلیس پیش وی آمده است، تا وی را در شبهتی افکند، سنگ در وی انداخته است. پس اگر در خاطر تو آید که: شیطان وی را پیدا آمد و مرا نیامد، بیهوده سنگ چرا اندازم؟ بدان که این خاطر، تو را از شیطان پیدا آمده است. سنگ بینداز، تا پشت وی را بشکنی که پشت وی بدان شکسته شود که تو بنده‌ای فرمان بردار باشی و هر چه تو را گویند، چنان کنی و تصرف خویش در باقی کنی و به حقیقت، بدان که بدین انداختن سنگ، شیطان را مقهور می‌کنی.» (۲)

۱۱. قربانی

قربانی وسیله تقرب به خدای متعال است. حاجی باید معتقد باشد که به هر جزئی از اجزای قربانی، جزئی از اجزای وجودش از آتش دوزخ آزاد می‌شود؛ بنابراین، هر چه قربانی بیشتر و اجزایش فراوان‌تر باشد، آزادی از آتش دوزخ فراگیرتر است. (۳)

خاتم پیامبران به بانوی دو جهان دستور داد که خود شاهد ذبح قربانی‌اش باشد؛ چرا که با ریخته شدن اولین قطره خون آن، هر گناه و خطایی بخشوده می‌شود. (۴)

۱۲. آخرین سخن

درباره حج، هر چه از زیبایی‌های ظاهری و اسرار باطنی گفته شود، کم است. «این مقدار اشارت کرده آمد از عبرت‌های حج، تا چون کسی راه این شناسد، برقدر صفای فهم و شدت شوق و تمامی جدّ در کار، وی را امثال این معانی نمودن گیرد و از هر یکی نصیبی برگیرد، که حیات عبادت وی بدان بود و از حد صورت کارها فراتر شده باشد.» (۵)

با این همه، زیبایی کلام و حسن ختام، در کلام ششمین امام همام است که بنا به روایت مصباح الشریعه درباره اسرار بیش از هزاران هزار حج، از آن کانون اسرار و آن صاحب دانش سرشار و

۱- کاشانی ۱۳۸۳ ق، ج ۲، ص ۲۰۴

۲- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۲۴۰ و ۲۴۱

۳- کاشانی ۱۳۸۳ ق، ج ۲، صص ۲۰۴ و ۲۰۵

۴- «اشْهَدِي ذَنْبِي ذَيْبِي فَإِنَّ أَوَّلَ قَطْرَةٍ مِنْهَا يَغْفِرُ اللَّهُ بِهَا كُلَّ ذَنْبٍ عَلَيْكَ وَكُلَّ خَطِيئَةٍ عَلَيْكَ». مجلسی ۱۳۹۸ ق، ج ۹۹، ص ۲۸۸

۵- غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۴۱

ص: ۱۹

آن مظهر فضایل بی‌شمار نقل شده است. فیض به این روایت تبرک جسته و آن را در پایان بحث، به عنوان «خِتامهٔ مسک» نقل کرده است.

آیا بر توصیه‌های دل‌نشین و رهنمودهای شیرین و آهنگین آن راز دان عبادات و آن نقاد سره و ناسره طاعت، حاجی باید دل را از هر مشاغل و حجابی پاک سازد و امورش را به آفریدگار واگذارد و در جمیع حرکات و سکناش بر او توکل کند و در برابر قضا و قدر او سرتسلیم فرود آورد و دنیا و اهل دنیا و آسایش را رها کند و حقوق بندگان را از گردن خود بردارد و برزاد و راحله و اصحاب و نیرو و جوانی و مال، اعتماد نکند؛ چرا که این‌ها ممکن است وبال و دشمن سرنوشت و مآل انسان شوند؛ زیرا هر کس در پی تحصیل خشنودی خدا باشد و به غیر او اعتماد کند، آن غیر، دشمنش خواهد شد، تا بداند که هیچ کس دارای حیل و قوتی نیست، مگر به عصمت و توفیق او.

حاجی باید به گونه‌ای خود را آماده کند که گویی امید بازگشت ندارد. او باید به حسن صحبت و گشاده رویی در رفاقت، خود را بیاراید و اوقات فراض را اهمیت دهد و سنت‌های نبوی را پاس دارد و ادب و تحمل و صبر و شکر و مهربانی و سخاوت و ایثار را مدّ نظر قرار دهد.

حاجی باید به آب خالص توبه، گناهانش را شست و شو دهد و جامه صدق و صفا و خضوع و خشوع بر خود پوشد و از هر چه مانع ذکر خدا و حاجب طاعت اوست، مُحرم گردد و تلبیه‌اش به معنای اجابتی از روی صدق و صفا و خلوص و پاکی در دعا و نیایش باشد و به دستگیره محکم چنگ اندازد و با قلب خود، همراه فرشتگان برگرد عرش طواف کند، همانگونه که با بدنش به همراه مردم برگرد کعبه می‌چرخد.

حاجی باید به هنگام هروله از هوای نفس بگریزد و از حول وقوه خویش بیزاری جوید و چون به منا می‌رود، از غفلت و لغزش بیرون رود و چیزی که برایش حلال و سزاوار نیست، تمنی نکند و در عرفات به خطاهایش اعتراف نماید و با خدای یگانه تجدید عهد کند و به او تقرب جوید و در مزدلفه تقوا را بخواند و چون بر کوه بالا می‌رود با روح خویش تا ملاً اعلا عروج کند و هنگام قربانی گلوی هوای نفس و طمع را ببرد، با رمی جمرات خود را از شهوت و پستی و زشتی بپیراید و با تراشیدن سر، عیوب ظاهر و باطن را از نهاد خود بترشد و هنگام ورود به حرم، خود را در امان و محافظت معبود قرار دهد و از پیروی هوای نفس و دنباله‌روی خواسته‌ها، خود را دور سازد و هنگام دور زدن پیرامون کعبه، تعظیم صاحب خانه و عرفان جلال و سلطانش را در وجود خویش تحقق بخشد و استلام حجر را با خشنودی به قسمت ازلی و خضوع در برابر عزت بی‌مانند خدایی انجام دهد و در طواف وداع، با ما سوای حق وداع کند، و روان و عمق جان را برای لقای روز قیامت، به هنگام وقوف بر صفا، صفا بخشد و در مروه خود را در مرآی و منظر حق بداند و از اوصاف پاک برخوردار گردد و خود را متعهد بداند که تا قیام قیامت بر عهد خویش وفادار بماند.

حاجی باید بداند که خدای متعال، از میان همه عبادات و طاعات، حج را برای خود خواسته و تأکید کرده است که بر هر مستطیعی واجب است که یک حج برای او به جای آورد. (۱) و پیامبر اعظم نیز سنت‌هایی را که در مناسک افزوده، همه و همه برای توجه به مرگ و قبر و بعث و

۱- وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا آل عمران: ۹۷.

ص: ۲۰

قیامت و توجه به پیشی گرفتن نیکان به سوی بهشت و وامانده شدن بدان و سقوط آنها در جهنم است؛ تا اهل خرد بیدار شوند و از بیراهه به راه آیند. (۱)

فیض پس از نقل روایت پرمحتوای مصباح الشریعه، بحث اسرار و مهمات حج را که مجموعه‌ای از اندیشه‌های او و غزالی است و منبعی جز قرآن و سنت معصومین ندارد، به پایان می‌رساند.

بی‌مناسبت نیست که سخن را با قصیده‌ای از ناصر خسرو- که حکیم الشعرایش خوانده‌اند و ترجمه گونه‌ای است از همان روایت- پیرامون اسرار حج به پایان بریم:

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم
آمده سوی مکه از عرفات زده لیبک عمره از تعظیم
خسته از محنت بلای حجاز رسته از دوزخ و عذاب الیم
یافته حج و عمره کرده تمام بازگشته به سوی خانه سلیم
من شدم ساعتی به استقبال پای کردم برون زحدّ گلیم
مر مرا در میان قافله بود دوستی مخلص و عزیز و کریم
گفتم او را بگوی چون رستی؟ زین سفر کردن به رنج و به بیم
تا ز تو بازمانده‌ام جاوید فکرتم را ندامت است ندیم
شاد گشتم بدان که حج کردی چون تو کس نیست اندر این اقلیم
باز گو تا چگونه داشته‌ای حرمت آن بزرگوار حریم؟
چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن تحریم؟
جمله بر خود حرام کرده بدی هر چه ما دون کردگار عظیم؟
گفت نی، گفتمش زدی لیبک از سر علم و از سر تعظیم؟
می شنیدی ندای حق و جواب باز دادی چنانکه داد کلیم؟
گفت نی، گفتمش که در عرفات ایستادی و یافتی تقدیم
عارف حق شدی و منکر خویش؟ به تو از معرفت رسید نسیم؟
گفت نی، گفتمش چو می رفتی در حرم همچو اهل کهف و رقیم
ایمن از شر نفس خود بودی در غم حرقت و عذاب جحیم
گفت نی، گفتمش چو سنگ جمار همی انداختی به دیو رجیم
از خود انداختی برون یکسو همه عادات و فعل‌های ذمیم
گفت نی، گفتمش چو می گشتی گوسپند از پی اسیر و یتیم
قرب حق دیدی اول و کردی قتل و قربان نفس دون لئیم؟
گفت نی، گفتمش چو گشتی تو مطلع بر مقام ابراهیم
کردی از صدق و اعتقاد و یقین خویشی خویش را به حق تسلیم؟

۱- کاشانی ۱۳۸۳ ق، ج ۲، صص ۲۰۷ و ۲۰۸

ص: ۲۱

گفت نی، گفتمش به وقت طواف که دویدی به هروله چو ظلم
از طواف همه ملائکیان یاد کردی به گرد عرش عظیم؟
گفت نی، گفتمش چو کردی سعی از صفا سوی مروه بر تقسیم
دیدی اندر صفای خود کونین شد دلت فارغ از جحیم و نعیم؟
گفت نی، گفتمش چو گشتی باز مانده از هجر کعبه دل به دونیم
کردی آن جا به گور مرخود را همچنانی کنون که گشته رمیم؟
گفت از این باب هر چه گفتمی تو من ندانسته‌ام صحیح و سقیم
گفتم ای دوست پس نکردی حج نشدی در مقام محو مقیم
رفته و مکه دیده آمده باز محنت بادیه خریده به سیم
گر تو خواهی که حج کنی پس از این چنین کن که کردمت [تعلیم \(۱\)](#)

ص: ۲۲

منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

امام خمینی (۱۳۷۹)، تحریر الوسیله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.

همو (۱۳۸۸)، تهذیب نفس و سیر و سلوک (آثار موضوعی، دفتر ۴۴) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم.

همو (۱۳۸۲)، شرح حدیث جنود عقل و جهل مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ هشتم.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۸۶ ق) وسائل الشیعه تصحیح عبدالرحیم ربانی، تهران، مکتبه اسلامیة چاپ دوم.

حمیدی، مهدی (۱۳۳۷)، بهشت سخن چاپ پیروز، چاپ دوم.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۹۰ ق) تحقیق سید حسن موسوی خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم.

ضرابی، احمد (۱۳۸۸) با امام در مهمانی خدا، مؤسسه پیوند با امام، چاپ ششم.

غزالی، ابو حامد امام محمد (۱۳۶۱) کیمیای سعادت، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی به کوشش حسین خدیو جم، چاپ اول؛.

قمی، حاج شیخ عباس (۱۳۷۸)، مفاتیح الجنان، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ ششم.

ص: ۲۳

کاشانی، مولا محسن فیض (۱۳۸۳ ق) المحججه البيضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح علی اکبر غفاری، قم دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.

همو (۱۳۹۸ ق) الشافی تصحیح مهدی انصاری قمی، تهران، دارلوح محفوظ، چاپ اول.

همو (۱۴۰۴ ق) الوافی، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۵۰) الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم.

مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۹ ق) بحار الأنوار (ج ۹۹) تهران، مکتبه اسلامیه، چاپ دوم.

مهدی زاده، مرجانه (۱۳۸۸) فطرت در قرآن و احادیث با رویکردی به نظر امام خمینی، متین شماره ۴۴، صص ۱۷۶ - ۱۵۱

یزدی، سید محمد کاظم (۱۳۸۰) العروه الوثقی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.

اسفار اربعه عرفانی در حج

اشاره

مؤمنان را فطرت افروز است حج هجرت آموز و وطن سوز است حج طاعتی سرمایه جمعیتی ربط اوراق کتاب ملتی (۱)

حج، یکی از فرایض دینی است که از خلقت انسان تاکنون، به گونه‌های مختلف وجود داشته و مرحله کمال یافته‌اش در دین کامل الهی - که اسلام است - ظاهر شده و تا قیامت ادامه خواهد داشت. همین که همه پیامبران الهی بر اساس احادیث موجود، به حج عنایت ویژه داشته‌اند، بیانگر عظمت آن می‌باشد. از بررسی نصوص وارده در خصوص حج برمی‌آید که حج، تمام اسلام به طور اجمال و اسلام، همه حج به طور تفصیل است. در خصوص نگرش عرفانی به حج نیز مطالب عمیق و وسیع و جامعی از نصوص دینی و متون ادبی و عرفانی به جا مانده است که جمع آن‌ها به طور اجمال در اسفار اربعه عرفانی خلاصه می‌شود. مقاله حاضر در جهت بررسی ابعاد عرفانی حج بر اساس اسفار اربعه می‌باشد. به امید آن که امور علمی به امور عینی تبدیل شود و همگان بهره‌ای از این دریای بیکران داشته باشند.

اسفار اربعه عرفانی در حج

سفر به معنای حرکت و قطع مسافت است که بر دو قسم کلی تقسیم می‌شود:

الف: سفر ظاهری.

ب. سفر باطنی.

سفر ظاهری عبارت است از طی مسافت مکانی و حرکت از مبدئی و رسیدن به مقصدی، که گاهی بر روی زمین انجام می‌شود و گاهی در هوا صورت می‌پذیرد؛ مانند سفرهای زمینی که به شکل آبی یا خاکی واقع می‌شود. سفرهای هوایی یا آسمانی مانند سفر با هواپیما و فضاپیما که گاهی مقصد و مبدأ از نقطه‌ای به نقطه دیگر زمین است و گاهی از نقطه‌ای به نقطه‌ای از کرات آسمان می‌باشد.

سفرهای زمینی یا به وسیله امور فیزیکی و مادی است که آن‌ها مبدأ زمینی دارند؛ مانند چهارپایان یا وسایل نقلیه موتوری از قبیل ماشین و هواپیما و ... یا به وسیله امور متافیزیکی است؛ مانند طی الارض که بعضی از عارفان به وسیله اراده خود در چند لحظه صدها و هزاران کیلومتر را طی می‌کنند.

همه این امور به سفر ظاهری مربوط است که هرکسی فراخور حالات و امکانات خود آن را به جا می‌آورد و فواید زیادی نیز برای آن ذکر شده است.

در شعری منسوب به امیرالمؤمنین علی (ع) برای سفر، پنج فایده بیان شده است که می‌فرماید:

ص: ۲۷

تَعَرَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى وَ سَافَرَ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسَ فَوَائِدَ
تَفَرَّجَ هَمًّا وَ اِكْتَسَابَ مَعِيشَهُ وَ عِلْمًا وَ آدَابًا وَ صَحْبَهُ مَا جِدَ
فَإِنْ قِيلَ فِي الْأَسْفَارِ ذُلٌّ وَ مِحْنَةٌ وَ قَطْعُ الْفِيَا فِي وَ اِرْتِكَابُ الشَّدَائِدِ
فَمَوْتُ الْفَتَى خَيْرٌ لَهُ مِنْ مَعَاشِهِ بِدَارِ هَوَانٍ بَيْنَ وَاشٍ وَ حَاسِدٍ

«در مسیر طلب کمالات و برتری‌ها، از وطن‌های خود دوری کن. مسافرت پیشه کن که در سفرها پنج فایده وجود دارد:

۱. از هم و غم خارج می‌شوی ۲. روزی تازه به دست می‌آوری ۳. علم حاصل می‌کنی ۴. آداب و رسوم جدید می‌آموزی ۵. همسفران خوب به دست می‌آوری.

اگرچه گفته‌اند در سفرها رنج و سختی و گرفتاری و بیابانگردی و شداید گوناگون وجود دارد.

لیکن مرگ در سفر برای جوانمرد بهتر است از زندگی در خانه سست و در میان افراد نالایق و حسود.»

فواید پنج‌گانه در این بیت‌ها، فواید ظاهری برای سفرهای ظاهری و مادی است که هر انسانی می‌تواند در هر سفری به این فواید برسد، ولی از آن‌جا که دنیا مقدمه آخرت است و به قول حضرت امیر، علی (ع) دنیا خانه عبور و مرور است نه خانه توقف و قرار،

(۱) از این رو کل دنیا را باید مسافرخانه دانست و آن را وسیله عبور برای آخرت قرار داد.

در حالات انقلاب روحی ابراهیم ادهم نوشته‌اند که روزی در قصر بیلاقی خود نشسته بود، دید که درویشی قصد ورود به آن را دارد، ولی نگهبانان مانعش می‌شوند. درویش به نگهبان گفت: می‌خواهم وارد این رباط شوم. نگهبان گفت: این‌جا رباط نیست، بلکه قصر پادشاه است. درویش گفت: قبل از او، از آن‌جا که بود؟

نگهبان: از آن پدرش.

درویش: قبل از پدرش از آن‌جا که بود؟

نگهبان: پدرش.

درویش: قبل از او از آن‌جا که بود؟

۱- «الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ»، نهج البلاغه صبحی صالح ص ۴۹۳؛ غرر و درر آمدی باب «الدنيا».

ص: ۲۸

نگهبان: پدرش.

درویش گفت: خانه‌ای که این همه افراد در آن آمد و شد داشته‌اند، مسافرخانه است، نه خانه. عرفا، عالم را مسافرخانه‌ای می‌دانند که نباید در آن مقیم شد، بلکه باید از آن سفر کرد و به سوی خانه باقی - که آخرت است - شتافت.

من غلام آن که او در هر رباط خویش را واصل نداند بر سماط

بس رباطی که بیاید ترک کرد تا به مسکن در رسد یک روز مرد (۱)

وسیله قرار دادن دنیا به این معنی است که همیشه در آن به سفر پرداخته و نتایج سفر را وسیله عبرت و درس آموزی و مقدمه آخرت دانسته و از هر حادثه دنیایی عبرتی برای آخرت بگیریم. بدین جهت قرآن کریم در تمام آیاتی که مردم را به سیر و سفر تشویق می‌کند، سیر و سفر را مقدمه عبرت معرفی کرده، می‌فرماید: از سرگذشت اقوام گذشته عبرت بگیرید:

(أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ). (۲)

«آیا در زمین سیر نمی‌کنند تا ببینند پایان کار افرادی که قبل از آن‌ها بوده‌اند، به کجا انجامید؟»

(قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ). (۳)

«بگو در زمین سیر کنید، آنگاه ببینید که سرانجام تکذیب‌کنندگان چه شد؟»

(قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ).

«بگو در زمین سفر کنید، آنگاه بنگرید که پایان مجرمین به کجا انجامید.»

در قرآن کریم هر جا سخن از مسافرت و سیر در روی زمین به میان آمده، بلافاصله نتیجه آن را عبرت آموزی از روزگار دیگران قرار داده است؛ زیرا روزگار، معلمی است که نتایج اعمال دیگران را به‌طور شفاف در اختیار انسان قرار می‌دهد تا شیوه زندگی صحیح را به او بیاموزد.

هر که از گذشت روزگار درس نگیرد، از هیچ کس درس نخواهد گرفت.

هر که ناموخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

با توجه به این امور است که در دعاهای سفر، مضامین عالی و عرفانی نهفته است تا افراد هنگام سفر با خواندن دعای سفر، متوجه فلسفه و حکمت آن شده و از نکات آموزنده آن غافل نشوند. انسان وقتی سوار بر وسایل نقلیه می‌شود، نخستین نکته‌ای که به یاد می‌آورد این است:

خداوند امکان استفاده از آن‌ها را در اختیار انسان قرار داد تا از برکات آن بهره‌مند شود. از این رو باید شکر الهی را به جا آورده، بگوید:

(سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ، وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ). (۴)

۱- مثنوی، دفتر اول، ص ۲۰۱، چاپ امیرکبیر.

۲- محمد: ۱۰؛ غافر: ۸۲

۳- انعام: ۱۱

۴- زخرف: ۱۳ و ۱۴

ص: ۲۹

«پاک پروردگاری که این را در اختیار ما قرار داد و برای ما رام کرد. در حالی که ما را یارای رام کردن آن نبود و ما یقیناً به سوی خدایمان باز خواهیم گشت.»

نقل است که وقتی پیامبر خدا (ص) می‌خواست به سفر رود، همین که بر پشت شتر می‌نشست، بعد از تلاوت آیه فوق، این دعا را می‌خواند:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَى وَ مِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى، اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَ اطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ وَ كَأَبِهِ الْمُتَقَلَّبِ وَ سُوءِ الْمُنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَ الْمَالِ».

«بارها! ما در این سفر از تو نیکی و تقوا خواهیم و در کارهایمان آنچه را موجب رضایت توست، طلب می‌کنیم. سفر را بر ما آسان گردان. خداوندا! تو همراه ما در سفر و جانشین ما در میان خانواده‌مان هستی. پروردگارا! از سختی و رنج سفر به تو پناه می‌بریم و رفع دشواری امور و بد آئیند حوادث مربوط به عیال و مال را به تو واگذار می‌کنیم.»

می‌بینیم که در این دعا توکل تام بر خداوند سبحان و تقاضای خیر و تقوی در امور ظاهری و باطنی برای خود و خانواده، نهفته است. به عبارت دیگر، سفر انسان مؤمن سیر و تفرج محض نبوده، بلکه سیر و سلوک است.

خواجه عبدالله قشیری در خصوص سفر گفته است:

«و بدانید که سفر بر دو قسمت است؛ سفری بود بر تن و آن، از جایی به جایی انتقال کردن بود و سفری بود به دل و آن از صنعتی به دیگر صنعتی گشتن بود. هزاران بینی که به تن سفر کنند و اندکی بود آن که به دل سفر کند.» (۱)

چون هر دو سفر برای انسان وارسته مقدمه کمال شمرده شده، از این رو در دستورات اسلامی به هر دو توصیه شده است. بزرگان عرفان نیز مریدان خود را به سفرهای جسمانی و روحانی توصیه می‌کردند:

«کسی کتانی را گفت: مرا وصیتی کن. گفت: جهد آن کن که هر شب به دیگر مسجدی میهمان باشی و نمیری مگر میان دو منزل.» (۲)

مقصود این است که سعی کن همیشه در سفر باشی؛ به گونه‌ای که عمر تو در سفر به سر آید. البته هر سفری سختی‌های خاص خود را دارد و مسافر باید خود را برای تحمل آن آماده کند.

«از مالک دینار حکایت کنند که خداوند تعالی وحی فرستاد به موسی (ع) که نعلین کن و عصا از آهن بگیر و سیاحی کن و آثار و عبرت‌ها طلب می‌کن تا آن‌گاه که نعلین بدرد و عصا بشکند.» (۳)

«ابو یعقوب سوسی گوید: مسافر را چهار چیز بیاید: علمی که او را نگاه دارد. ورعی که وی را از ناشایست‌ها باز دارد. وجدی که او را بگیرد و خلقی که او را مصون دارد.» (۴)

در احادیث معصومان (علیهم السلام) توصیه به سفر شده و حکمت‌های فراوانی بر آن بیان گردیده است. بعضی از احادیث ظهور در سفرهای ظاهری و جسمانی دارد و بعضی دیگر ظهور در سفرهای روحانی و بعضی دیگر کلی است؛ به گونه‌ای که می‌توان به هر دو مورد سرایت داد. در حدیثی از معصومین (علیهم السلام)، «سفر» به آب در حال حرکت تشبیه شده است که جاری بودن آن موجب سالم ماندنش و راکد و ثابت بودن آن موجب فاسد شدنش می‌شود:

۱- ترجمه رساله قشیریه، باب ۴۴، ص ۳۸۸، علمی و فرهنگی.

۲- همان، ص ۳۸۹

۳- همان، ص ۴۹۱

۴- همان، ص ۴۹۴

ص: ۳۰

«سَيُحُوا فَإِنَّ الْمَاءَ إِذَا سَاحَ طَابَ وَإِذَا وَقَفَ تَغَيَّرَ وَاصْفَرَّ». (۱)

«سیر و سفر کنید. همانا آب هر گاه در جریان باشد سالم می‌ماند و هر گاه بایستد تغییر یافته، زرد می‌شود.»

سفر باطن

در سفر باطن قطع مسافت فیزیکی وجود ندارد. از این رو میان مبدأ و مقصد، بُعد مسافتی و منازل مادی قرار ندارد. آن چه در سفر باطن مهم است، «صیوروت» است نه «سیر».

صیوروت یک نوع شدن است که بیشتر «تبدیل» حاصل می‌شود نه «تحویل». در تحویل انتقال از نقطه‌ای به نقطه دیگری ملاک است ولی در تبدیل، تکامل و تنزل ما تعیین کننده است. در صیوروت، حرکت هویتی وجود دارد نه حرکت هوایی یا زمینی؛ مانند عالم شدن جاهل. متقی شدن مفسد، معلوم شدن مجهول، مشهود شدن مغفول، مسلمان شدن کافر و ...

هر گاه انسان جاهلی در موارد مختلف معلوماتی کسب می‌کند تغییر هویت داده و جاهل او به علم تبدیل می‌شود. این حالت امکان دارد در چند ثانیه رخ دهد، بدون این که آدمی گامی بردارد و مسافتی طی کند یا در اثر توبه، از تاریکی گناه خارج شده و به نور ایمان منور شود. قصه موسی و شبان نمونه بارز این صیوروت است که یک انسان جاهل و ظلمانی در اثر شنیدن کلامی چند، از انسانی عالم و نورانی، ره صد ساله را در چند لحظه طی می‌کند و تغییر هویت می‌دهد. از این رو به موسی (ع) می‌گوید:

گفت ای موسی از آن بگذشته‌ام من کنون در خون دل آغشته‌ام

من ز سدره منتهی بگذشته‌ام صد هزاران ساله زان سو رفته‌ام

تازیا نه بر زدی اسبم بگشت گنبدی کرد و ز گردون بر گذشت

محرم ناسوت ما لاهوت باد آفرین بر دست و بر بازوت باد (۲)

از این رو، حکمای اسلامی در تعریف حکمت و فلسفه الهی گفته‌اند:

«صیوروة الإنسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی».

«شدن انسان است از عالم علمی به عالم عینی.»

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۶

۲- مثنوی، دفتر دوم، ص ۱۰۵، تصحیح رمضان.

ص: ۳۱

کسی که به اسلام روی می‌آورد، در همان لحظه از نجاسات شرک و کفر پاک شده و از تاریکی‌های آن خارج و متور می‌شود و کسی که از اسلام خارج می‌شود در همان لحظه، نورانیت وجودش از بین رفته و تاریکی سراسر هستی او را فرا می‌گیرد؛ زیرا مؤمن شدن و کافر شدن، صیوریت است نه سیر، از این رو به زمان و مکان وابسته نیست. قرآن در تشبیه معقول به محسوس، مشرک شدن را به سقوط از آسمان تشبیه کرده است که تندبادهای آسمان او را متلاشی کرده، از بین می‌برد:

(وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ). (۱)

«و آن که به خدا شرک می‌ورزد، مانند این است که از آسمان سقوط کرده و پرنده‌ای شکاری او را می‌رباید یا باد تندی او را به مکانی دور می‌اندازد.»

در سفر باطنی، به عکس سفر ظاهری، مبدأ و مقصد یکی است. سفر «از خود به خود» می‌باشد. از خود درآمدن و به خود رسیدن. از خود کاذب و ظلمانی خارج شدن و به خود حقیقی و نورانی رسیدن. از این رو سالک و مسافر در سفر باطنی یکی است.

مسافر چون بود رهرو کدام است؟ که را گویم که او مرد تمام است؟

شیخ محمود شبستری در پاسخ این پرسش می‌گوید:

دگر گفتمی مسافر کیست در راه کسی کاو شد ز اصل خویش آگاه

مسافر آن بود کاو بگذرد زود ز خود صافی شود چون آتش از دود

سلوکش سیر کشفی دان ز امکان سوی واجب به ترک شین و نقصان

به عکس سیر اول در منازل رود تا گردد او انسان کامل (۲)

۱- حج: ۳۱

۲- فرهنگ موضوعی گلشن راز، ص ۳۴، فضیلت علم.

ص: ۳۲

مسافرت مادی و ظاهری، مسافرت افقی و خطی است که از مبدأ حرکت کرده و به منتهی می‌رسد، ولی مسافرت باطنی و معنوی، مسافرت دایره‌ای است که نقطه شروع و پایان آن یکی است. در آمدن از صفات ذمیمه و رذیله و تبدیل آن‌ها به صفات حسنه و نورانی، زدودن ناخالصی‌ها و ظاهر ساختن خالصی‌ها، همانند آتش است که وقتی شعله‌ور می‌شود دود را از خود دور می‌سازد و آتش خالص و حرارت ناب باقی می‌ماند.

سفر ظاهری، سفر کردن از حاضر به غایب است. وقتی از مبدأ حرکت می‌کند، هرچه به طرف مقصد نزدیک‌تر می‌شود از مبدأ دورتر می‌شود. هرچه در عرصه مقصد حاضر می‌شود از عرصه مبدأ غایب می‌شود. در حالی که در سفر باطنی که سفر از خود به خود و در خود است، همیشه سفر او در حاضر است و غیبت به آن ساحت راه ندارد.

اگر چشمی گشایی بر دل خویش درون سینه بینی منزل خویش

سفر اندر حضر کردن چنین است سفر از خود به خود کردن همین است

کسی این جا نداند ما کجاییم که در چشم مه و اختر نیاییم

مجو پایان که پایانی نداری به پایان تا رسی جانی نداری

به پایان نارسیدن زندگانی است سفر ما را حیات جاودانی است (۱)

سفر حج

(وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا). (۲)

«و هر که از خانه‌اش به سوی خدا و رسولش خارج شود، سپس مرگ او را دریابد، یقیناً پاداش او به عهده خداست که خدا بسیار بخشنده و مهربان است.»

آیه شریفه، مفهوم بسیار وسیعی دارد که مصادیق فراوانی را در برمی‌گیرد. انسانی که از خانه خود جهت کسب روزی حلال خارج می‌شود یا انسانی که جان بر کف نهاده و در راه خدا و رسول جهاد می‌کند و با خون خود درخت اسلام را آبیاری می‌نماید، هر دو مصداق این آیه هستند. این آیه

۱- فرهنگ موضوعی کلیات اقبال لاهوری، ص ۳۱۸، فضیلت علم.

۲- نساء: ۱۰۰

ص: ۳۳

شریفه همه اعمال انسان مؤمن را که رنگ و بوی خدایی دارد، شامل می‌شود. یکی از مصادیق بارز و روشن این آیه کریمه، هجرت از بیت خود به سوی بیت‌الله و بیت رسول‌الله است. حاجی کسی است که از خانه و کاشانه خود خارج می‌شود تا به بیت‌الله الحرام و حرم رسول‌الله برسد. اگر در این راه جان را به جان آفرین تسلیم کند، ثوابی می‌برد که جز خداوند تبارک و تعالی کسی نمی‌تواند مقدار آن را حساب نماید. برای رسیدن به این ثواب عظیم، شرایطی لازم است تا سفر انسان یک سفر الهی محسوب شود که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

شرط اول: خروج از خود (سفر اول)

خروج از خود مراتبی دارد:

* مرتبه نخست؛ خروج از تعلقات خارجی خود است. چیزهایی که انسان به آن‌ها تعلق عارضی و خارجی پیدا کرده است؛ مانند: تعلق به ملک و جاه و مقام و زن و فرزند و خانه و کاشانه. دلبستگی به درهم و دینار، آدمی را در جهت دنیا نگه‌داشته و اجازه خروج از امور دنیوی را به او نمی‌دهد.

* مرتبه دوم؛ خروج از تعلقات درونی است؛ مانند رفاه طلبی، راحت طلبی، مشغولیت به امور علمی و معنوی مرسوم و تکراری. انسان وارسته و معنوی که سال‌های متمادی به درس و بحث و تدریس و تألیف و ... مشغول شده و وجهه علمی و استادی و ... پیدا کرده است، در سفر حج باید از محدوده این امور خارج شود و حاجی گردد. حاجی یعنی قاصد و حج به معنای قصد می‌باشد. آن که قصد خانه خدا دارد باید از خانه‌های غیر خدا خارج شود.

* مرتبه سوم؛ خروج از خودیت است. این مرتبه بالاترین مرتبه خروج است. خودیت آدمی محور همه تعلقات است. آن که از خود خارج شود از همه تعلقات تابعه آن نیز خارج می‌شود. آدمی در این سفر از خود و هر آن چه همانند خود است خارج می‌شود که در مراحل اسفار اربعه عرفانی از آن به سفر من الخلق الی الحق تعبیر کرده‌اند. آدمی به عنوان یکی از خلائق، وقتی از خود خارج شود، در واقع از همه چیز خارج شده و از سوی خلق به سوی حق سفر می‌کند. عرفا از این حرکت به هجرت یا سفر اول یاد می‌کنند که پیامبر خدا ۹ با چنین هجرتی اسلام را وسعت دادند. ظاهر این سفر، هجرت از مکه به سوی مدینه بود، ولی باطنش هجرت از همه تعلقات خود و مربوط به خودی بود.

در این سفر، که سفر «من الخلق» است، همه ناراحتی‌ها و سختی‌های سفر به جان خرید می‌شود ولو این که پوست آدمی در این راه دریده و صدها خار به پایش خلیده شود.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور

انتهای این سفر و آغاز سفر دوم، مرحله احرام است. حاجی با احرام وارد حرم امن الهی شده و عظمت بیکران خدا را با تمام وجود لمس کرده و در مقابل آن به خضوع و خشوع افتاده و از غیر خدا غافل می‌گردد.

حدیثی که فضل بن شاذان از امام رضا ۷ در اسرار احرام نقل کرده، بیانگر چنین حالتی است:

«عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرَّضَا ۷ قَالَ وَ إِنَّمَا أُمِرُوا بِالْإِحْرَامِ لِيَخْشَعُوا قَبْلَ دُخُولِهِمْ حَرَمَ اللَّهِ وَ أَمْنَهُ وَ لئَلَّا يَلْهُوا وَ يَشْتَغَلُوا بِشَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ لَدَاتِهَا وَ يَكُونُوا جَادِّينَ فِيمَا هُمْ فِيهِ قَاصِدِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ عَلَيْهِ بِكُلِّتِهِمْ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ التَّعْظِيمِ لِلَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ

ص: ۳۴

لَبَيْتِهِ وَالتَّذَلُّلِ لَأَنْفُسِهِمْ عِنْدَ قَضَائِهِمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَفَادَتِهِمْ إِلَيْهِ رَاجِينَ ثَوَابَهُ رَاهِبِينَ مِنْ عِقَابِهِ مَاضِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ إِلَيْهِ بِالذُّلِّ وَ
الاسْتِكَانَةِ وَالْخُضُوعِ» (۱).

«فضل بن شاذان از حضرت رضا (ع) نقل کرده که فرمود: همانا مردم به احرام امر شده‌اند تا پیش از داخل شدن به حرم امن خدا، حالت خشوع پیدا کنند و به لهو نیفتند و به غیر خدا مشغول و به امور دنیا و زیبایی‌ها و لذایذ آن گرفتار نشوند، تا بدین وسیله به نیکوترین وجه، قصد خدا کرده و با تمام وجود به او روی آورند و به همراه تعظیم خداوند- عَزَّ وَجَلَّ- و تعظیم خانه او و ذلّت و خواری خود در مقابل خدا و خانه خدا وارد حرم شوند و امید ثواب و رهایی از عقاب داشته باشند و با تمام ذلّت و خواری و فقر و مسکنت و خضوع و خشوع به خدا روی آورند.»

شرط دوم- خروج به سوی خدا و رسول (سفر دوم)

از خود خارج شدن، هنگامی نتیجه بخش است که سفر به سوی خدا و رسول باشد. لازمه «خروج بالله»، «خروج الی الله» است. آن که به کمک خدا از خود سفر کرد، باید به سوی خدا رود؛ یعنی جهت گیری صحیح داشته باشد، در غیر این صورت، از خود خارج شدن، مساوی با داخل شدن به خانه شیطان است. بدین جهت در آیه شریفه، عبارت: (مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ) آمده تا معلوم شود هر خروجی سازنده نیست بلکه خروجی سازنده است که «من الخلق إلى الحق» باشد.

سوالک چون بحول الله و قوته، از خود خارج شد، سفرش «بالله» و «فی الله» خواهد بود. عرفا از این سفر به سفر «فی الحق بالحق» تعبیر کرده‌اند؛ سفر در خدا به کمک خدا.

انسان وقتی از خود خارج شود به خدا می‌رسد. وقتی به خدا رسید، خدایی و الهی می‌شود. نردبان در آمدن از خود و رسیدن به خدا، خودفراموشی و ذکر الهی است. اولین پله ترقی به قول مولوی، سر را زیر پا نهادن است. آن که پا بر سر خویش نهد، پای بر سر اختر می‌گذارد و جهان پیمای می‌شود.

امروز دیدم یار را، آن رونق هر کار را می‌شد روان بر آسمان، همچون روان مصطفی

گفتم که بنما نردبان، تا بر روم بر آسمان گفتا سر تو نردبان، سر را در آور زیر پا

ص: ۳۵

چون پای خود بر سر نهی، پا بر سر اختر نهی چون تو هوا را بشکنی، پا بر هوا نه هین بیا
 بر آسمان و بر هوا، صد ره پدید آید تو را بر آسمان پزان شوی، هر صبح دم همچون دعا (۱)
 عطار نیشابوری در کتاب منطق‌الطیر در بیان مقام حیرت می گوید:
 مرد حیران گر رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه
 گم شود در راه حیرت محو و مات بی خبر از بود خود وز کاینات
 گر بدو گویند هستی یا نه ای؟ سربلند عالمی پست که ای؟
 در میانی یا برونی از میان؟ بر کناری یا نهانی یا عیان؟
 فانی یا باقی یا هر دویی؟ یا نه ای هر دو، تویی یا نه تویی؟
 گوید: اصلاً می ندانم چیز من وان «ندانم» هم ندانم نیز من
 هر که در دریای کل گم بوده شد دائماً گم بوده و آسوده شد

۱- کلیات شمس تبریزی، امیرکبیر، غزل شماره ۱۹

ص: ۳۶

شرط سوم: هجرت از خدا به خلق (سفر سوم)

شرط سوم در سفر حج که موجب تکمیل مقامات عرفانی آن می‌شود، سفر از مرحله دوم به مرحله سوم است. وقتی در مرحله دوم به کمالات لایق خود نایل آمد، باید زحمت حرکت از آن مرحله را به خود بدهد تا ره‌آورد خود را به زمین‌گیران عالم برساند و فیض‌های الهی را بر آن‌ها بتاباند تا آن‌ها نیز قدرت حرکت پیدا کرده، به سوی یار سفر کنند.

چون به بستانی رسی زیبا و خوش بعد از آن دامن خلقان گیر و کش

این مرحله قیام و انذار است که:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ، وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ» (۱)

«ای ردا به سر کشیده، برخیز و بترسان و پروردگارت را به بزرگی یاد کن.»

مرحله معراج پیامبر (ص) دربردارنده همه مراحل اسفار اربعه است:

- مرحله اول، از مکه به مسجد الاقصی و از آنجا به آسمان‌ها و ملکوت عالم است.

- مرحله دوم، دیدن آیات کبرای الهی و تکامل حاصله از آن می‌باشد.

- مرحله سوم، برگشت به سوی زمین به امر الهی است.

- و مرحله چهارم، دستگیری از مردم و حرکت دادن آن‌ها به سوی آیات الهی است.

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (۲)

«پاک پروردگاری که بنده‌اش را شبانه سیر داد، از مسجدالحرام به سوی مسجد الاقصایی که پیرامونش را برکت دادیم، تا از آیاتمان به او نشان دهیم. یقیناً فقط خدا بسیار شنوا و بیناست.»

این سیر به قدری ادامه می‌یابد که جبرئیل از ادامه راه می‌ماند و پیامبر به تنهایی تا سدره منتهی ادامه می‌دهد. ولی در آنجا نمی‌ماند و به امر الهی رو به خلق الهی می‌آورد تا نتیجه سفر خود را در اختیار آنان قرار دهد و هرکس به قدر توان و تلاش و توفیق خود از ره‌آورد این سفر توشه‌ای بگیرد.

در این مرحله از سفر، سالک به قدری وسعت و عظمت یافته است که نه تنها از خود و خدای خود غافل نیست بلکه به مخلوقات الهی نیز اشراف دارد. از این رو در هنگام نماز نه تنها نمازش او را از خلق غافل نمی‌کند بلکه نماز او را به معراج برده و بر نظام هستی مشرف ساخته و در حین نماز می‌تواند از صدها و هزاران کس دستگیری کند.

اگر انگشتر خود را در هنگام نماز به سائلی زکات می‌دهد، بدین جهت است؛ از این رو وقتی در نماز تیر از پایش بیرون می‌کشند، آیه‌ای در شأن او نازل نمی‌شود ولی وقتی در نماز انگشتری را زکات می‌دهد آیه می‌آید که:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۳)

۱- مدثر: ۳-۱

۲- اسراء: ۱

۳- مائده: ۵۵

ص: ۳۷

«یقیناً ولیّ شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.»
 سالک در سفر سوم، همه ماسوی الله را زیر نظر دارد. اگر در این جا هنگام نماز، حاجت سائلی را برآورد، چه بسا در همان لحظه از صدها نفر در صدها نقطه زمین دستگیری می‌کند؛ زیرا او در این مقام مصداق «لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» (۱) شده است. این سفر نه خود پایان دارد و نه وسعتش پایان‌پذیر است.

به پایان نارسیدن زندگانی است سفر ما را حیات جاودانی است
 ز ماهی تا به مه جولانگه ما مکان و هم زمان گردد ره ما
 به خود پیچیم و بی تابی نمودیم که ما موجیم و از قعر وجودیم
 تب و تاب محبت را فنا نیست یقین و دید را نیز انتها نیست
 کمال زندگی دیدار ذات است طریقه رستن از بند جهات است
 چنان با ذات حق خلوت گزینی تو را او بیند و او را تو بینی
 منور شو ز نور «من یرانی» مژه بر هم مزین تا خود نمایی
 چنان در جلوه گاه یار می‌سوز عیان خود را، نهران او را برافروز (۲)

۱- هیچ کاری او را از کار دیگر باز نمی‌دارد.

۲- کلیات اقبال لاهوری، ص ۱۷۲

ص: ۳۸

حاجی وقتی به ملاقات خدا رفت و از برکات این ملاقات و سفر «فی الحق بالحق» بهره‌مند شد، باید برای دستگیری مردم و رساندن برکات الهی به آن‌ها، به سفر سوم پرداخته و یافته‌های خود را میان یارانش تقسیم کند. سهم بازماندگان و به حج نرفتگان از حاجی این است، نه گرفتن چند تسیب و جانماز و سوغاتی‌های مادی و ...

این که در احادیث آمده است، به زیارت حاجیان بروید که نور حج تا چهارماه در حاجیان ادامه دارد، به همین جهت است. او که مدت‌ها در انوار الهی غوطه‌ور شده است، اگر مراقب خود باشد، سال‌های متمادی می‌تواند این انوار را در خود نگه دارد. آنان که اهل غفلت و گناهند در اثر آلودگی به گناه بعد از چند ماه آثار حج در آن‌ها از بین می‌رود و گرنه اهل مراقبه و ذکر می‌توانند سال‌های زیادی نور حج را در خود منور و چراغ خدا را در دل روشن نگه دارند.

این که در احادیث آمده است:

«لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ» (۱)

«تا کعبه برپاست، دین برپاست.»

شاید یک معنایش این باشد که برپایی کعبه برپایی فرهنگ و معنویت اوست. تا زمانی که این معنویت در دل انسان قائم است دین او نیز قائم است. در غیر این صورت، کعبه جز سنگ و گل چیز دیگری نیست که تاکنون چندین مرتبه خراب شده است ولی هرگز دین به تخریب آن خراب نشده است؛ زیرا کعبه آیت و نشانه توحید است و تا زمانی که این آیت در دل مردم برپا باشد دین برپا خواهد بود.

آن که طالب کعبه است در واقع طالب توحید است. آن که توحیدش برپا باشد کعبه‌اش نیز برپاست. حاجی باید مقصود از سفر را مرحله غایی و نهایی آن قرار دهد که سفر سوم برای غیر معصومین، مرحله غایی است. اگر مرحله نهایی، مقصود باشد مراحل دیگر نیز به تبع آن حاصل خواهد شد.

گفت حق، اندر سفر هر جا روی باید اول طالب مردی شوی

قصد گنجی کن که این سود و زیان در تبع آید تو آن را فرع دان

هر که کارد قصد گندم باشدش گاه خود اندر تبع می‌آیدش

۱- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۵۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱، آل البیت.

ص: ۳۹

که بکاری بر نیاید گندمی مردمی جو مردمی جو مردمی
 قصد کعبه کن چو وقت حج بود چون که رفتی مکه هم دیده شود
 قصد در معراج، دید دوست بود در تبع عرش و ملایک هم نمود

(۱)

همان‌طور که قصد پیامبر (ص) در سفر معراج، لقای حضرت پروردگار بود ولی به تبع این وصال هزاران چیز دیگر در ملاقات حاصل و اسرار فراوانی بر وی آشکار شد، حاجی نیز باید قصدش از سفر حج ملاقات صاحب خانه باشد که در این صورت به تبع صاحب خانه، خود خانه و صدها چیز دیگر نیز به دست می‌آید. اسرار نهفته در اعمال مربوط به حج و کعبه و هر آنچه به کعبه مربوط است بی نهایت است به گونه‌ای که در حدیث آمده است:

زراره به امام صادق (ع) گفت: فدایت شوم، چهل سال است که در مورد حج از تو می‌پرسم و تو مدام پاسخ می‌دهی. آیا مسائل حج تمامی ندارد؟! امام فرمود: ای زراره، خانه‌ای که دو هزار سال، قبل از خلقت آدم زیارتگاه بود، چگونه مسائل مربوط به آن در طول چهل سال تمام می‌شود! (۲)

اگر مناسک حج در چند روز به پایان می‌رسد، معارف حج طی صدها سال هنوز به پایان نرسیده است. حجی که هزاران حجت الهی در تاریخ بشر آن را به جا آورده‌اند و هزاران اسرار و معارف در خصوص آن بیان داشته‌اند، می‌تواند عمود دین باشد. حاجی وقتی حج به جا می‌آورد در حقیقت کلّ دین را به اجمال به جا آورده است. این مسأله در بیانات معصومین به صراحت و به کنایه عنوان شده است. برای نمونه، وقتی از امام صادق ۷ می‌پرسند: چرا کعبه را «کعبه» نامیدند؟ فرمود: چون به شکل مکعب است. سائل می‌پرسد: این را می‌دانم، می‌خواهم بیشتر توضیح بفرمایید. امام در ادامه می‌گوید: چون بیت المعمور که محاذی کعبه در عرش می‌باشد نیز مکعب است. سائل می‌گوید: بیشتر بفرمایید. امام چنین ادامه می‌دهد که؛ چون اساس دین بر چهار رکن است، کعبه نیز بر چهار رکن استوار است. اساس دین عبارت است از تسبیحات اربعه؛ یعنی «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ». چون اساس دین مثلث و مسدس نبوده بلکه مکعب است. کعبه نیز مکعب می‌باشد. اگر سائل از امام بیشتر طلب می‌کرد و به این مقدار قانع نمی‌شد، یقیناً معارف دیگری به روی بشریت گشوده می‌شد.

بنابراین، آن که به دور کعبه طواف می‌کند به دور اساس دین که آن نیز چهار است طواف می‌کند. بدین جهت در حدیث سابق الذکر بیان شد که تا وقتی کعبه قائم است، دین قائم است؛ زیرا کعبه بر پایه دین استوار است. به همین جهت نخستین خانه‌ای است که برای مردم بنا شده و بنای آن مبارک است. چون بر اساس «اسماء الله» و «تسبیحات اربعه» بنا گردیده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ، وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» (۳)

۱- دفتر دوم، ص ۳۷۰، تصحیح نیکلسون.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲، آل البیت.

۳- آل عمران: ۹۶ و ۹۷

ص: ۴۰

«به یقین نخستین خانه‌ای که برای مردم به مبارکی قرار داده شد، مکه است که هدایت جهانیان است. در آن خانه آیات روشن الهی و مقام ابراهیم وجود دارد و هر که داخل آن شود در امتیت خواهد بود.»

این خانه، جان جهان اسلام است. حیات او موجب حیات اسلام و برپایی او موجب برپایی اسلام و مسلمین می‌باشد. شرط چهارم - سفر فی الخلق بالحق (سفر چهارم)

سفر چهارم که برای دستگیری از خلق و رساندن آن‌ها به خداست، مخصوص رسولان و اولیای الهی است که خلیفه خدا در میان خلق بوده و مظهر تام و تمام اسما و صفات اویند. بنابراین، چنین انسانی وقتی به سفر حج رفته و اعمال آن را به جا آورده و فیض‌های الهی را در بیت الله مستقیم از صاحب خانه دریافت می‌کند، حج او به تنهایی بیش از حج همه حاجیان برکت دارد؛ زیرا او باید فیض‌های اعمال حج را به پیروانش برساند و با زندگی در میان آن‌ها از برکات حاصله از حج خویش همه آن‌ها را بهره‌مند سازد. از این رو، اگر سایر حاجیان در اسفار ثلاثه سهمی داشته باشند در سفر رابع سهمی ندارند چون تکلیف مخصوص این مرحله را به عهده ندارند. تکلیف مخصوص این مرحله فقط به عهده انسان کامل است.

حج ابراهیمی و تربیت متعالیه

(ابعاد تربیتی حج با تأکید بر دیدگاه امام خمینی ۱)

چکیده:

حج از عبادت‌های جامع است. منظور از عبادت جامع عبادتی است که هم ابعاد فردی دارد و هم ابعاد اجتماعی، لذا به لحاظ برکات هم جامع است؛ هم برکات فردی دارد و هم برکات اجتماعی. هم برکات دنیوی دارد و هم برکات اخروی. اما مسلمانان از برکات حج بهره زیادی نمی‌برند و البته این امر دلایل و عواملی دارد که لازم است مورد توجه قرار گیرد. در مقاله حاضر، ابعاد تربیتی حج، از نگاه امام خمینی (قدس سره)، مورد تأمل قرار گرفته است. فرضیه مقاله این است که با توجه به این که امام خمینی برای انسان سه لایه وجودی قائل است، ابعاد تربیتی حج نیز از نگاه ایشان در سه بُعد قابل ارائه می‌باشد:

۱. تربیت اعتقادی: لایه وجودی عقلی، ظرف تشکیل باورهای انسان است. حج از طریق تقویت اعتقادات انسان نسبت به مبدأ، معاد و رهبری الهی، بر باورهای انسان اثر می‌گذارد.

۲. تربیت اخلاقی: لایه وجودی قلبی، ظرف تحقق فضایل و رذایل است. حج از طریق تصحیح گرایش‌های انسان و جایگزینی فضایل به جای رذایل بر اخلاق انسان اثر می‌گذارد. حج حبّ خدا، نبی مکرم اسلام و اولیای الهی را در قلوب حجاج افزایش می‌دهد.

۳. تربیت شرعی و رفتاری: لایه وجودی ظاهری، ظرف تجلّی رفتارهای انسان است. حج از طریق مطالبه عمل مطابق با شریعت از سوی انسان مسلمان بر رفتارهایش اثر می‌گذارد. حج الگوهایی را ارائه می‌کند.

کلیدواژه‌ها: تربیت اعتقادی، تربیت اخلاقی، تربیت رفتاری، تربیت متعالیه، حج، امام خمینی ۱

مقدمه

ریزش و رویش نسل‌ها از سنت‌های قطعی الهی است. نسل‌های جدید می‌آیند و نسل‌های پیشین می‌روند. آنچه باعث پیشرفت انسان و جامعه انسانی می‌شود، تربیت است. خداوند متعال، در جهان‌بینی اسلامی، به عنوان رب العالمین، از طریق وحی و ارسال رسل به تربیت انسان می‌پردازد؛ چون هدف بعثت را تزکیه و تعلیم قرار داده است؛ (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (۱). روشن است که محصول تزکیه و تعلیم انبیا، تربیت الهی است. تربیت الهی تربیتی متعالیه است. رو در روی تربیت متعالیه، تربیت متدانیه است. در تربیت متدانیه به عوامل بقای انسان در دنیای مادی تأکید می‌شود و از بقای ابدی و اخروی انسان غفلت می‌شود. در حالی که در تربیت متعالیه، چون علاوه بر خطرات پیش روی بقای جسمی و دنیوی انسان، تهدیداتی که متوجه بقای ابدی و روحی وی نیز می‌شود مد نظر است، به عوامل بقای دنیوی و اخروی انسان، با لحاظ مزرعه بودن و مقدمه بودن دنیا برای آخرت، پرداخته می‌شود.

ص: ۴۳

حج از عبادت‌های جامع است. منظور از عبادت جامع عبادتی است که هم ابعاد فردی دارد و هم ابعاد اجتماعی. لذا به لحاظ برکات هم جامع است. هم برکات فردی دارد و هم برکات اجتماعی. هم برکات دنیوی دارد و هم برکات اخروی. امام خمینی با استناد به آیه شریفه: (جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْغُبِّيَّةَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ) (۱) فرموده‌اند: «فريضه حج در بین فریض الهی، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است و شاید جنبه‌های سیاسی و اجتماعی آن بر جنبه‌های دیگرش غلبه داشته باشد، با آن که جنبه عبادی‌اش نیز ویژگی خاصی دارد.» (۲) و از مسلمانان متعهد، که در این مجمع عمومی و سازمان الهی با لغو امتیازات، متحد‌الشکل و بدون توجه به رنگ و زبان و کشور و منطقه، هر سال یک بار در مواضع شریفه مجتمع می‌شوند و با ساده‌ترین و بی‌آلایش‌ترین جهات مادی گرد هم می‌آیند و به وظایف و آداب اسلامی عمل می‌کنند، خواسته‌اند که از جهات سیاسی و اجتماعی آن غافل نباشند؛ جهاتی که اگر مسلمانان جهان به گوشه‌ای از آن توجه کرده و عمل کنند، عزتی که خداوند برای مؤمنین قرار داده است، بازبند و به مفاخر اسلامی - الهی که حق مسلمین است برسند و در پناه اسلام عزیز و زیر بیرق توحید و پرچم لا اله الا الله از استقلال و آزادی حقیقی برخوردار شوند و دست مستکبران و عمال آنان را از کشورهای اسلامی قطع کنند و مجد و عظمت اسلامی را بازگردانند. (۳)

اما مسلمانان از برکات حج بهره زیادی نمی‌برند و البته این امر دلایل و عواملی دارد که لازم است مورد توجه قرار گیرد. در مقاله حاضر ابعاد تربیتی حج، از نگاه امام خمینی، مورد تأمل قرار گرفته است. فرضیه مقاله این است با توجه به این که امام خمینی برای انسان سه لایه وجودی قائل است، ابعاد تربیتی حج نیز از نگاه ایشان در سه بعد قابل ارائه خواهد بود:

۱. تربیت اعتقادی: لایه وجودی عقلی ظرف تشکیل باورهای انسان است. حج از طریق تقویت اعتقادات انسان نسبت به مبدأ، معاد و رهبری الهی بر باورهای انسان اثر می‌گذارد.

۲. تربیت اخلاقی: لایه وجودی قلبی، ظرف تحقق فضائل و رذائل است. حج از طریق تصحیح گرایش‌های انسان و جایگزینی فضایل به جای رذایل بر اخلاق انسان اثر می‌گذارد.

۳. تربیت شرعی و رفتاری: لایه وجودی ظاهری ظرف تجلی رفتارهای انسان است. حج از طریق مطالبه عمل مطابق با شریعت از سوی انسان مسلمان بر رفتارهایش اثر می‌گذارد.

تربیت سیاسی در هر سه بُعد وجود دارد، از این رو مستقلاً ذکر نشد. فلسفه سیاسی در بُعد اعتقادی، اخلاق سیاسی در بُعد اخلاقی و فقه سیاسی در بُعد شرعی. امام از حجی که آن را «حج ابراهیمی» می‌نامید، انتظاراتی داشت که در حوزه تربیت از آن به عنوانی چون «تربیت متعالیه»، «تربیت عزت مدار»، «تربیت ابراهیمی» و در یک کلام «تربیت محمدی» می‌توان یاد کرد. «حج ابراهیمی محمدی - صلی الله علیهما و آلهما - سالهاست غریب و مهجور است، هم از جهات معنوی و عرفانی و هم از جهات سیاسی و اجتماعی. و حجاج عزیز تمامی کشورهای اسلامی باید بیت خدا را در همه ابعادش از این غربت درآورند.» (۴)

مفهوم تربیت

تربیت در این بحث، در ارتباط با انسان کار می‌رود و ملازم با این معناست که فردی که ما از او صحبت می‌کنیم؛ یعنی انسان، استعداد و توانایی‌هایی دارد که آن مربی تلاش کند زمینه شکوفایی و به فعلیت رسیدن این استعدادها را فراهم کند. به تعبیر حکمای مسلمان، در تربیت، یک حرکت داریم که این حرکت از قوه به فعل اتفاق می‌افتد. از مرحله ضعف به مرحله قوت اتفاق می‌افتد. (۵) از این رو بحث تربیت با انسان‌شناسی گره می‌خورد. (۶)

۲- صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۱۶۹

۳- همان.

۴- صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۹۰

۵- المعجم الفلسفی، ج ۱، ص ۴۵۸

۶- تعریف بوعلی در بحث حرکت چنین است:

«الحركة كمال أول لما بالقوة من جهة ما هو بالقوة». ابن سینا، رسالة الحدود. جمیل صلیبا، ج ۱، ص ۴۵۸

ص: ۴۴

بنابراین، با توجه به این ما انسان را چگونه تعریف کنیم و چه استعدادها و نیروهایی برایش قائل باشیم، تربیت هم متفاوت می‌شود. کسی که انسان را مرکب از جسم و روح می‌داند با کسی که انسان را فقط موجودی مادی می‌بیند، دو نوع تربیت را برای انسان در پیش می‌گیرند. این بحث همین‌برمی‌گردد به تعریفی که ما از قوای انسان داریم. این برای انسان چه قوایی و برای هر کدام از قوا چه تعریفی قائل هستیم، باز در تعریف ما از تربیت نقش دارد.

بر این اساس، می‌توانیم بگوییم تربیت دینی، تربیتی است که متوجه شکوفایی استعدادهای انسان با محوریت عقل به عنوان پیامبر باطنی می‌شود و از آموزه‌های دینی که پیامبران الهی برای هدایت و تربیت انسان آورداند، استفاده می‌کند. باید توجه داشته باشیم که فرق اساسی تربیت دینی از تربیت‌های دیگر این است که در تربیت دینی انسان به گونه‌ای تربیت می‌شود که در تمام اعمال، رفتار، گفتار و کردار خویش نه تنها دنیا را می‌بیند، که آخرت را هم می‌بیند. نه تنها تهدیدهایی را که متوجه دنیایش می‌شود مد نظر قرار دهد و برای اینها چاره‌اندیشی می‌کند بلکه تهدیدهایی را هم که متوجه آخرتش می‌شود، مورد توجه قرار می‌دهد و برای آنها هم چارجویی می‌کند. مراقب است که در این دنیا آخرتش صدمه نبیند. این انسان حتی اگر به بدن هم می‌پردازد به عنوان یک تکلیف شرعی می‌پردازد. چون بدن، مرکب روح است. اگر روح بخواهد به تعالی برسد باید از مرکبی به نام بدن استفاده کند. با توجه به آنچه آمد تربیت اسلامی فرآیندی است که در خلال آن عوامل بقای عزت‌مند، به نسل‌های در حال رویش منتقل می‌شود.

در الگوی تربیت اسلامی جایی برای ذلت نیست. البته اسلامی که امام خمینی (قدس سره) آن را اسلام ناب محمدی (ص) می‌نامید؛ «در فریضه حج که لیبک به حق است و هجرت به سوی حق تعالی به برکت ابراهیم و محمد است، مقام «نه» بر همه بتها و طاغوتهاست و شیطانها و شیطان زاده‌هاست. ... در لیبک لیبک، «نه» بر همه بت‌ها گویند و فریاد «لا» بر همه طاغوتها و طاغوتچه‌ها کشید و در طواف حرم خدا که نشانه عشق به حق است، دل را از دیگران تهی کنید و جان را از خوف غیر حق پاک سازید و به موازات عشق به حق از بت‌های بزرگ و کوچک و طاغوت‌ها و وابستگان‌شان برائت جویند که خدای تعالی و دوستان او از آنان برائت جستند و همه آزادگان جهان از آنان بری هستند.» (۱)

مبانی انسان‌شناسی تربیت متعالیه

همان‌طور که گفته شد، هر مکتب تربیتی بر تعریف خاصی از انسان استوار است. ما در بحث حاضر، بر اساس حکمت متعالیه یک مدل انسان‌شناسی ارائه می‌کنیم و بعد بر اساس همین مدل انسان‌شناسی، بحث‌های بعدی را سامان دهیم. امام خمینی که از صاحب نظران حکمت متعالیه می‌باشد، با توجه به قوایی که برای انسان برشمرده، هشت نوع انسان را معرفی کرده است. ایشان می‌فرماید لحاظ آفرینش، غیر از عقل سه نیروی دیگر هم در وجود انسان هست: یکی نیروی شهوت؛ دوم نیروی غضب؛ و سوم نیروی وهم و شیطنت. بنابراین، ما در کنار عقل از سه نفس دیگر هم برخوردار هستیم: نفس بهیمی و حیوانی، نفس سبعی و نفس شیطانی. از این رو، با توجه به نوع تربیت، انسان‌های مختلفی شکل می‌گیرند. یک انسان انسانی است که ریاست وجودش را قوه شهوی و حیوانی بر عهده گرفته و دیگر قوا در خدمت این قوه قرار می‌گیرند. امام می‌گوید: این

ص: ۴۵

انسان لحاظ وجودی به یک حیوان، مانند گاو، تبدیل می‌شود. گاو، تمام همتش در زندگی صرف خوردن و خوابیدن شود و صرفاً به دنبال تأمین نیازهای حیوانی است؛ یعنی در پی بقای خودش لحاظ جسمی است.

دسته دوم، انسان‌هایی می‌شوند که پیوسته به دنبال خشونت و صدمه زدن به دیگران هستند. در این انسان‌ها قوه سبعی، ریاست وجود را برعهده می‌گیرد و قوای دیگر هم به خدمت این قوه در می‌آیند. این دسته از انسان‌ها اگر از عقل هم استفاده می‌کنند برای این است که به طرف مقابل خیلی جدی‌تر بتوانند آسیب برسانند. اینها انسان‌های درندخو می‌شوند. لحاظ تشبیه ایشان می‌فرماید: مانند یک گرگ و پلنگ می‌شوند.

دسته سوم، انسان‌هایی هستند که قوه شیطنت بر آن‌ها حاکم می‌شود و قوای دیگر در خدمت این قوه قرار می‌گیرند که می‌شود انسان شیطنی. یک سری انسان هم از ترکیب این قوا به وجود می‌آیند. در واقع ما انسانی داریم که ریاست وجودش به عهده دو یا سه قوه از این سه تا قوه در می‌آید؛ برای مثال، انسانی که قوه شهوانی و درندگی، هر دو بر وجودش ریاست کند می‌شود «گاو پلنگ»؛ یا اگر قوه حیوانی و شیطنت بر او ریاست کند، می‌شود «گاو شیطان» یا درنده‌خویی و شیطنت با هم شود «پلنگ ن» و «گر شیطان» یا هر سه قوه با هم ریاست کنند که می‌شود «گاو پلنگ ن». انسانی هم داریم که عقل بر وجود او ریاست می‌کند که می‌شود همین موجود عاقل. (۱)

بنابراین، هشت نوع انسان داریم: انسان حیواصفت، انسان درندخو، انسان شیطاصفت، انسان حیواصفتِ درندخو، انسان حیواصفت شیطنی، انسان درندخوی شیطنی، انسان شهوتای درندخوی شیطنی و هشتم انسان عاقل که مدل مطلوب است. هر کدام این‌ها یک تربیت دارند؛ یعنی به تعداد این هشت نوع انسان، هشت مدل تربیت داریم. بعضی از تربیت‌ها حیوانی است؛ یعنی تمام تلاش مربی صرف پرورش جسم انسان می‌شود. برخی از تربیت‌ها شیطنی است. بعضی دیگر تربیت‌های سبعی است. برخی تربیت‌های ترکیبی است. تنها یک نوع تربیت داریم که تربیت انسان به عنوان موجود عقلانی است. حالا ببینیم عقل چیست.

عقل آن قوه‌ای است که به ما می‌گوید: علاوه بر تربیت جسم، باید به روح هم پرداخت. بر اساس آموزه‌های عقل، انسان باید به پرورش روح خودش نیز بپردازد. در واقع «... الْعَقْلُ ... مَا عِبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اَكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ»؛ (۲) «عقل چیزی است که ما به کمک آن خدا را عبادت می‌کنیم». برای همین در تعریف و تعبیر امام، دین به کمک عقل در برابر آن سه قوه دیگر آمده است. دین آمده است تا قوه شهوانی، قوه سبعی و قوه شیطنت را کنترل کند. چون آن سه قوه برای اصل بقای انسان ضرورت دارد، اما به شرط این آن‌ها تحت تدبیر و ریاست عقل باشند. ما به قوه حیوانی احتیاج داریم زیرا نیازهای حیوانی داریم، به قوه غضبیه نیز محتاجیم برای این در برابر دشمنان از خود دفاع کنیم. به قوه وهمیه هم نیازمندیم برای این فریب شیطان را نخوریم. بنابراین، همه این‌ها برای بقای انسان لازم‌اند ولی به این شرط تحت تدبیر عقل قرار بگیرند. دین برای محدود کردن و کنترل این سه قوه و کمک به عقل آمده است.

انسان عاقل کسی است که در برابر تهدیدات بقای اخروی، از خویشتن حفاظت می‌کند. چنین شخصی، انسانی متعالی است. انسان متدانیه اگر عاقل هم باشد، عقلش محدود به دنیا است؛ یعنی در

۱- متن فرمایش امام خمینی را به دلیل اهمیت آن در اینجا می‌آوریم: بدان که انسان را از اول نَشُو طبیعی، پس از قوه عاقله، سه قوه ملازم است؛ یکی قوه واهمه که آن را «قوه شیطنت» گوئیم و این قوه در بچه کوچک از اول امر موجود است و به آن دروغ گوید و خدعه کند و مکر و حیل نماید. دوم قوه غضبیه که آن را «نفس سَبَعِی» گویند و آن برای رفع مضارّ و دفع موانع از استفادات

است. سوم قوه شهویه که آن را «نفس بهیمی» گویند و آن مبدأ شهوات و جلب منافع و مستلذات در مآکل و مشرب و منکح است. و این سه قوه به حسب سنین عمر متفاوت شوند و هرچه انسان رشد طبیعی کند، این سه قوه در او کاملتر گردد و ترقیات روزافزون کند. و ممکن است در انسان هر یک از این سه قوه در حد کمال رسد به طوری که هیچ یک بر دیگری غلبه نکند و ممکن است یکی از آن‌ها بر دو دیگر غلبه کند و ممکن است دو تای از آن‌ها بر دیگری غالب شود. از این جهت، اصول ممسوخات ملکوتیه به هفت صورت بالغ شود؛ یکی صورت بهیمی. اگر صورت باطن نفس متصور به صورت بهیمی باشد و نفس بهیمی غالب شود. پس انسان در صورت ملکوتی غیبی آخرتی به شکل یکی از بهائم مناسبه در آید؛ چون گاو و خر و امثال آن و چون آخر فعلیت انسان سبعی باشد- یعنی، نفس سبعی غالب گردد- صورت غیبی ملکوتی به شکل یکی از سباع شود؛ چون پلنگ و گرگ و امثال آن. و چون قوه شیطنت بر سایر قوا غلبه کند و فعلیت شیطنانیه آخرین فعلیات باشد، باطن ملکوتی به صورت یکی از شیاطین باشد و این، اصل اصول مسخ ملکوتی است. و از ازدواج دو از این سه نیز، سه صورت حاصل شود: گاو پلنگ، گاو شیطان و پلنگ شیطان. و از ازدواج هر سه، یک صورت مخلوطه مزدوجه حاصل آید؛ چون «گاو شیطان پلنگ». امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۰.

۲- کلینی، ج ۱، حدیث ۳

ص: ۴۶

همان سه قوه محصور می‌شود؛ زیرا انسانی هم که از آن سه قوه استفاده می‌کند عاقل است ولی تفاوتش با انسان عاقل متعالیه و متدین این است که عقلش ریاست وجودش را بر عهده ندارد بلکه عقل تحت تأثیر آن سه نیرو قرار گرفته است. عقل دارای تعلق شده است؛ تعلق شیطانی یا تعلق درندخویی یا تعلق شهوانی. بر این اساس در حکمت متعالیه گفته می‌شود که انسان باید با چنگدن به معارف الهی کند که خودش را در مسیر تعالی قرار دهد.

اولین مرحله در این تربیت و مهم‌ترین آن، «یقطه» است و آخرین مرحله توحید است. در منازل السائرین، که مدتی متن درس اخلاق امام خمینی بود نیز اولین مرحله سیر و سلوک، یقطه دانسته شده است. (۱) یقطه به معنای بیداری است. آنگونه که امام خمینی می‌فرماید: ما بایستی نسبت به جایگاه خودمان در نظام آفرینش آگاه شویم. همچنین آگاه شویم به این انسان اشرف مخلوقات است. آگاه شویم به این یک پیامبر باطنی به نام عقل داریم. آگاه شویم به این باید ریاست وجود ما را عقل بر عهده بگیرد و آن سه قوه دیگر تحت ریاست عقل قرار بگیرند. نتیجه این آگاهی عمل به تنها موعظه خدای متعال است؛ (قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى). (۲)

... اهل معرفت می‌گویند اول منزل سلوک «یقطه» است؛ یعنی «بیداری» و به همین آیه تمسک می‌کند خواجه عبدالله انصاری از منازل السائرین (که منازل اهل سلوک را ذکر می‌کند) اول منزل را منزل «یقطه»، منزل بیداری ذکر می‌کند. و این آیه شریفه را هم شاهد می‌آورد که خدا فرموده است (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ). ایشان تعبیرش این است که یعنی بیدار بشوید، بیدار شدن هم یک قسم از «قیام» است و تمام نهضت‌هایی که در عالم واقع می‌شود آن هم قیام است؛ قیام از خواب، و قیام بعد از بیداری. (۳)

شاخص های تربیت متعالیه

با توجه به این امام خمینی (قدس سره) برای انسان سه شأن و مرتبه قائل است، اگر بخواهیم از دیدگاه ایشان شاخص‌های تربیت دینی را بشماریم باید از این سه شأن سخن بگوییم. ایشان می‌فرمایند هر انسانی سه شأن دارد: عقلی، قلبی و ظاهری. (۴) در تربیت باید این سه بُعد طور هم‌زمان مورد توجه قرار گیرد. لحاظ عقلی باید باورها و اعتقادات فرد را مورد توجه قرار دهیم. لحاظ قلبی باید تربیت اخلاقی و گرایش‌ها و منش‌های انسان را لحاظ کنیم؛ و لحاظ ظاهری باید رفتارهایش را مورد توجه قرار دهیم. اصول دین و اعتقادات که بخشی از دین اسلام را تشکیل می‌دهد، عهده‌دار تربیت اعتقادی انسان است. در آجا انسان با مبدأ و معاد و رهبری الهی آشنا می‌شود. در حوزه قلبی با مسائل اخلاقی و فضایل و رذایل آشنا می‌شود. یاد می‌گیرد که باید از رذایل بپرهیزد و آن را از وجود خودش و جامعه بیرون بریزد و به فضایل آراسته شود.

حضرت امام (قدس سره) همین بحث را در ضمن روایتی از امام صادق (ع) با عنوان جنود عقل و جهل شرح کرده‌اند. در این روایت، هفتاد و پنج شاخص برای عقل و انسان عاقل و توسعه یافته و هفتاد و پنج شاخص برای جهل و انسان غیر عاقل و عقب مانده ذکر شده است. (۵) حدیث بسیار مهمی است و به عنوان شاخص‌های تربیت دینی و تربیت غیر دینی می‌تواند چراغ راهنمای ما باشد. ملاک‌هایی را به دست می‌دهد که دچار افراط و تفریط نشویم. (۶)

۱- خواجه عبد الله انصاری، ۱۴۱۷، ص ۳۶

۲- سبأ: ۴۶

۳- صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۲۴۳

۴- امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۳۸۶

۵- کلینی، ج ۱، ص ۲۱

۶- متن حدیث چنین است:

عَدَّهُ مِنْ أَضِحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۷ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرَ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ۷ اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ فَتَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ۷ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ فَقَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقْتِكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْتِكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأُجَاجِ ظُلْمَانِيًّا فَقَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يَقْبَلْ فَقَالَ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُ ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطَانِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضَيْتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أُعْطِيَ الْعَقْلُ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ السَّبْعِينَ الْجُنْدِ الْخَيْرُ وَ هُوَ وَ زِيْرُ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرُّ وَ هُوَ وَ زِيْرُ الْجَهْلِ وَ الْإِيمَانُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرُ وَ التَّضْيِيقُ وَ ضِدُّهُ الْجُحُودُ وَ الرَّجَاءُ وَ ضِدُّهُ الْقُتُوبُ وَ الْعَيْدُلُ وَ ضِدُّهُ الْجَوْرُ وَ الرِّضَا وَ ضِدُّهُ الشُّحْطُ وَ الشُّكْرُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرَانُ وَ الطَّمَعُ وَ ضِدُّهُ الْيَأْسُ وَ التَّوَكُّلُ وَ ضِدُّهُ الْحِرْصُ وَ الرَّأْفَةُ وَ ضِدُّهَا الْقَسْوَةُ وَ الرَّحْمَةُ وَ ضِدُّهَا الْغَضَبُ وَ الْعِلْمُ وَ ضِدُّهُ الْجَهْلُ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدُّهُ الْحُمُقُ وَ الْعِفَّةُ وَ ضِدُّهَا التَّهْتُكُ وَ الزُّهْدُ وَ ضِدُّهُ الرَّغْبَةُ وَ الرَّفْقُ وَ ضِدُّهُ الْحَزَقُ وَ الرَّهْبَةُ وَ ضِدُّهُ الْجُرْأَةُ وَ التَّوَاضُعُ وَ ضِدُّهُ الْكِبَرُ وَ التُّؤَدَةُ وَ ضِدُّهَا التَّسْرِعُ وَ الْحِلْمُ وَ ضِدُّهَا السَّفَهُةُ وَ الصَّمْتُ وَ ضِدُّهُ الْهَذَرُ وَ الْاسْتِسْلَامُ وَ ضِدُّهُ الْاسْتِكْبَارُ وَ التَّنْزِيلُ وَ ضِدُّهُ الشُّكُّ وَ الصَّبْرُ وَ ضِدُّهُ الْجَزَعُ وَ الصَّفْحُ وَ ضِدُّهُ الْإِنْتِقَامُ وَ الْعِنَى وَ ضِدُّهُ الْفَقْرُ وَ التَّدَكُّرُ وَ ضِدُّهُ السَّهْوُ وَ الْحِفْظُ وَ ضِدُّهُ التَّشْيَانُ وَ التَّعَطُّفُ وَ ضِدُّهُ الْقَطِيعَةُ وَ الْقُنُوعُ وَ ضِدُّهُ الْحِرْصُ وَ الْمُؤَاسَاةُ وَ ضِدُّهَا الْمُنْعُ وَ الْمَوَدَّةُ وَ ضِدُّهَا الْعِدَاوَةُ وَ الْوَفَاءُ وَ ضِدُّهُ الْعُدْرُ وَ الطَّاعَةُ وَ ضِدُّهَا الْمَعْصِيَةُ وَ الْخُضُوعُ وَ ضِدُّهُ التَّطَاوُلُ وَ السَّلَامَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَلَاءُ وَ الْحُبُّ وَ ضِدُّهُ الْبُغْضُ وَ الصِّدْقُ وَ ضِدُّهُ الْكُذْبُ وَ الْحَقُّ وَ ضِدُّهُ الْبَاطِلُ وَ الْأَمَانَةُ وَ ضِدُّهَا الْخِيَانَةُ وَ الْإِخْلَاصُ وَ ضِدُّهُ الشُّؤْبُ وَ الشَّهَامَةُ وَ ضِدُّهَا الْبِلَادَةُ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدُّهُ الْعَبَاوَةُ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِنْكَارُ وَ الْمِدْرَاهُ وَ ضِدُّهَا الْمُكَاشَفَةُ وَ سِيْلَامَةُ الْعَيْبِ وَ ضِدُّهَا الْمُمَاكِرَةُ وَ الْكِثْمَانُ وَ ضِدُّهُ الْإِفْشَاءُ وَ الصَّلَاةُ وَ ضِدُّهَا الْإِضَاعَةُ وَ الصُّومُ وَ ضِدُّهُ الْإِفْطَارُ وَ الْجِهَادُ وَ ضِدُّهُ التُّكُولُ وَ الْحُجُّ وَ ضِدُّهُ نَبَذُ الْمِيثَاقِ وَ صَوْنُ الْحَدِيثِ وَ ضِدُّهُ النَّمِيمَةُ وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ ضِدُّهُ الْعُقُوقُ وَ الْحَقِيقَةُ وَ ضِدُّهَا الرِّيَاءُ وَ الْمَعْرُوفُ وَ ضِدُّهُ الْمُنْكَرُ وَ السُّتْرُ وَ ضِدُّهُ التَّبْرُجُ وَ التَّقِيَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِدَاعَةُ وَ الْإِنْصَافُ وَ ضِدُّهُ الْحَمِيَةُ وَ التَّهْيِئَةُ وَ ضِدُّهَا الْبُعْيُ وَ النَّظَافَةُ وَ ضِدُّهَا الْقَدْرُ وَ الْحَيَاءُ وَ ضِدُّهَا الْجَلْعُ وَ الْقُصْدُ وَ ضِدُّهُ الْعُدْوَانُ وَ الرَّاحَةُ وَ ضِدُّهَا التَّعَبُ وَ السُّهُولَةُ وَ ضِدُّهَا الصُّعُوبَةُ وَ الْبَرَكَةُ وَ ضِدُّهَا الْمَحَقُّ وَ الْعَافِيَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَلَاءُ وَ الْقَوَامُ وَ ضِدُّهُ الْمُكَاتِرَةُ وَ الْحِكْمَةُ وَ ضِدُّهَا الْهَوَاءُ وَ الْوَقَارُ وَ ضِدُّهُ الْخِفَّةُ وَ السَّعَادَةُ وَ ضِدُّهَا الشَّقَاوَةُ وَ التَّوْبَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِصْرَارُ وَ الْاسْتِغْفَارُ وَ ضِدُّهُ الْاِعْتِرَازُ وَ الْمَحَافِظَةُ وَ ضِدُّهَا التَّهَاوُنُ وَ الدُّعَاءُ وَ ضِدُّهُ الْاسْتِنْكَافُ وَ النِّشَاطُ وَ ضِدُّهُ الْكَسَلُ وَ الْفَرَحُ وَ ضِدُّهُ الْحَزَنُ وَ الْأَلْفَةُ وَ ضِدُّهَا الْفُرْقَةُ وَ السَّخَاءُ وَ ضِدُّهُ الْبُخْلُ فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَشْتَكِمَلَ وَ يَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّمَا يَدْرُكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمَجَابَتِهِ الْجَهْلَ وَ جُنُودِهِ وَفَقْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ لِعَاطَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ.

کلینی، ج ۱، ص ۲۳-۲۱

ص: ۴۷

اما فقه به رفتارهای ظاهری انسان مربوط می‌شود. فقیه به مکلف می‌گوید که چه چیز واجب است و باید انجام دهد و چه چیز حرام است و نباید مرتکب شود. دیگر علوم انسانی هم هر کدام در ساحت یکی از این حوزه‌ها قرار می‌گیرد. این بحث را امام خمینی (قدس سره) ذیل روایتی از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل کرده است که حضرت فرموده‌اند:

«الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ».

(۱)

در جای دیگر می‌فرماید: علم اول که آیه محکمه است، به اعتقادات انسان مربوط می‌شود که انسان به هر چیزی که در عالم طبیعت نگاه می‌کند آن را نشانه‌ای از نشانه‌های الهی بداند. در این صورت اعتقاداتش محکم می‌شود. این مربوط به عقل است. فریضه عادلانه مربوط به اخلاق می‌شود و سنت قائمه مربوط به فقه و حقوق و سیاست و مانند آن است.

بنابراین، اگر بخواهیم بدانیم شاخص‌های تربیت اسلامی از دیدگاه امام خمینی چیست، می‌توانیم بگوئیم سه شاخص دارد: نخست این که: انسان لحاظ تربیت عقلی، انسان معتقدِ موحدِ مؤمنِ معتقد به قیامت و پیرو دستورات رهبران الهی شود. دوم این که: لحاظ اخلاقی انسان آراسته به فضایل و جنود عقل شود و از جنود جهل بپرهیزد و سوم این که لحاظ رفتاری انسان مقید به شریعت باشد. انسانی که به انجام دادن دستوره‌های فقهی اسلام مقید است و از آنچه خداوند نهی کرده اجتناب و دوری می‌کند، کسی که دارای تربیت به این معنا شده باشد، انسانی متعادل می‌شود، کسی که در وجودش تعادل و عدالت را برقرار کرده و مدیر مملکت وجود خویش است و بر وجودش ولایت دارد. انسانی که می‌تواند خود، عقل، قلب و حواسش را اداره کند، در آن صورت چنین انسانی می‌تواند جامعه را هم تدبیر نماید. حج و بلکه تمام عبادات برای تربیت انسان در شئون سه گانه یاد شده است.

به نظر امام خمینی (قدس سره) عباداتی که انبیا آورده و ما را به آن دعوت کرده‌اند؛ مانند نماز و حج، این‌ها نسخه‌هایی هستند از طبیب‌های واقعی که آمده‌اند ما را به مرتبه‌های کمال برسانند و آنگاه که نفوس ما از عالم طبیعت بیرون رفت، آنجا هم با تربیتی صحیح رفته باشد و زندگی کاملاً سعادت‌مندی داشته باشیم. (۲)

از زندگی امام خمینی (قدس سره) می‌توانیم استنباط کنیم که ایشان در مراحل مختلف بر هر سه نوع تربیت تأکید داشته و خودشان هم آن را پیگیری می‌کردند. چنان که می‌دانیم حضرت ایشان استاد عرفان، فلسفه، اخلاق و فقه بود. تأکید ایشان این بود که اخلاق باید اخلاق عملی باشد. از نظر امام خمینی موضوع اخلاق، تربیت انسان کامل است. برای این ما به کمال برسیم باید با موانع کمال مبارزه کنیم. موانع کمال دو دسته است: یا در درون ما است، یا در جامعه است. آنچه در درون ما است و مانع به کمال رسیدن ما می‌شود رذایل و هواهای نفسانی است. این‌ها را باید کنترل کنیم و در اختیار مدیریت عقل و مدیریت وحی قرار دهیم. بخشی از موانع کمال هم در بیرون وجود ما است و در جامعه است. از دیدگاه امام، استبداد و استکبار در شمار موانع بیرونی کمال است. بنابراین، اگر انسان بخواهد به کمال برسد باید هم با استبداد و هم با استکبار و طلبان و طاغوت‌ها مبارزه کند.

۱- این حدیث در منابع شیعه و اهل سنت آمده است. در اینجا به دو مصدر اشاره می‌شود:

در کافی آمده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِيِّ عَنْ دُرُسْتِ الْوَأَسِطِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ۷ قَالَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ۹ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا هَذَا فَقِيلَ عَلَمَةٌ فَقَالَ وَمَا الْعَلَمَةُ فَقَالُوا لَهُ أَعْلَمَ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ۹ ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ

جِهَلُهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ۹ إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ».

کلینی، ج، ۱، ۱۳۶۵ ص ۳۳

در تفسیر ابن کثیر ذیل آیه شریفه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ ... نساء: ۱۱ آمده است: هذه الآية الكريمة والتي بعدها والآية التي هي خاتمة هذه السورة هن آيات علم الفرائض وقد ورد الترغيب في تعلم الفرائض، وهذه الفرائض الخاصة من أهم ذلك. وقد روى أبو داود وابن ماجه، من حديث عبد الرحمن بن زياد بن أنعم الإفريقي، عن عبد الرحمن بن رافع التنوخي، عن عبد الله بن عمرو، رضى الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «العلم ثلاثة، وما سوى ذلك فهو فضل: آية مُحْكَمَةٌ، أو سُنَّةٌ

قائمة، أو فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ». ابن کثیر، ج ۲، ۱۴۲۰، ص ۲۲۴

۲- صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۷۷

ص: ۴۸

در نگاه امام خمینی (قدس سره) خداوند به همه انبیای الهی گفته است که به مردم بگویند: «أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ (۱) از این رو اجتناب از طاغوت، خود یک فعل و یک عمل است. بنابراین، کمال انسان و کمال جامعه انسانی این است که با موانع کمال مبارزه کند؛ چه در درون خودش و چه در بیرون. حتی وقتی ما مبارزه امام خمینی (قدس سره) با نظام سلطه جهانی را می‌بینیم، متوجه می‌شویم که آن، هم بُعد اعتقادی دارد؛ چون توحید به ما می‌گوید که باید با شرک و طاغوت مبارزه کرد؛ هم بُعد قلبی دارد، به خاطر این ما اگر می‌خواهیم به کمال برسیم و انسان کاملی باشیم، باید با موانع کمال مبارزه کنیم؛ هم بُعد فقهی دارد؛ چون فقه به ما می‌گوید که باید از خدا و رسول و امام معصوم و فقیه جامع شرایط اطاعت کنیم. این است که فکر امام به مثابه یک فکر سیستمی، در درون خودش اجزای تربیت سیستمی را دارد.

توجه فراوان امام به حج و انتظارات زیادی که از حج داشتند، به این جهت بود که در حج ظرفیت لازم برای این تربیت جامع را می‌دیدند.

به نظر امام (قدس سره) عمق جنبه‌های توحیدی و سیاسی حج را جز انبیای عظام و اولیای کرام (علیهم السلام) و خاصه عباد الله کس دیگری نمی‌تواند ادراک کند. این پدر توحید و بت شکن جهان به ما و همه انسان‌ها آموخت که قربانی در راه خدا، پیش از آن که جنبه توحیدی و عبادی داشته باشد، جنبه‌های سیاسی و ارزش‌های اجتماعی دارد. به ما و همه آموخت که خود و عزیزان خود را فدا کنید و دین خدا را و عدل الهی را برپا نمایید. به همه ما فهماند اینجا محل نشر توحید و نفی شرک است. ابراهیم بت شکن و فرزند عزیزش، بت شکن دیگر، سید انبیا، محمد مصطفی (ص) به بشریت آموختند که بت‌ها هر چه هست باید شکسته شود و کعبه که امّ القری است و آنچه از آن بسط پیدا کرده تا آخرین نقطه زمین، تا آخرین روز جهان، باید از لوٹ بت‌ها تطهیر گردد؛ بت هر چه باشد و چه بتی بدتر و خطرناکتر از ابرقدرت‌های زمان ما؟! مگر آن‌ها بت‌های بزرگ نیستند که جهانیان را به اطاعت و کرنش و پرستش خود می‌خوانند، و با زور و زر و تزویر خود را به آنان تحمیل می‌نمایند؟ کعبه معظمه یکتا مرکز شکستن این بت‌هاست.

خداوند تعالی به ابراهیم فرمود: (وَ طَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) (۲) ما باید از آن‌ها تبعیت کنیم و ندای توحید کلمه و کلمه توحید را از آن مکان مقدس سر دهیم و با فریادها و دعوت‌ها و تظلم‌ها و افشاگری‌ها و اجتماعات زنده و کوبنده در مجمع مسلمانان در مکه مکرمه بت‌ها را بشکنیم و شیاطین را، که در رأس آن‌ها شیطان بزرگ است، در عقبات «رمی» و طرد کنیم تا حج خلیل الله و حبیب الله و ولی الله را به جا آوریم. (۳)

خداوند متعال فرمود: من مؤمنان را یاری می‌کنم؛ یعنی اگر ما به خدا ایمان داشته باشیم، نصرت الهی متوجه ما می‌شود؛ (إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا)، اما اگر به اسم مسلمان باشیم و از ایمان خبری نباشد، نصرت الهی شامل حال ما نمی‌شود. بنابراین، لازم است طبق الگوی امام در هر سه حوزه عقل، قلب و ظاهر، ظرفیت‌های تربیتی حج را فعال کنیم. تربیت عقل باعث می‌شود اعتقادمان به مبدأ و معاد و به حقانیت راهی که در آن گام بر می‌داریم محکم شود. تربیت قلبی باعث می‌شود انسان‌های آراسته به فضایل باشیم و عمل ما دیگران را به خیر و خوبی دعوت کند.

تربیت متعالیه در حج

۱- نحل: ۳۶

۲- حج: ۲۶

۳- صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۸۸-۸۷

ص: ۴۹

تربیت، عدالت، امنیت و آزادی، مفاهیم مهمی هستند که در حج به هم می‌رسند؛ به گونه‌ای که می‌توانیم بگوییم آن‌ها چهار مفهوم به هم وابسته هستند. حج از طریق برداشتن تمایزات قومی، نژادی، زبانی، جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی و نهادینه کردن ارزش‌های مشترک، عدالت را در میان امت اسلامی گسترش می‌دهد.

هر قدر عدالت در میان امت اسلامی ارتقا یابد، امنیت امت اسلامی پایدارتر می‌شود. امنیت به این معنی است که حقوق فرد، خانواده، جامعه و حکومت، در عرصه‌های مختلف، از تعرض و تهدید مصون باشد. کار ویژه قانون، به ویژه قانون الهی، تعیین دایره حقوق و تکالیف، حفاظت از امنیت فرد، جامعه و حکومت در چارچوب این نظام و پیشگیری از تهدیدات و مجازات خاطیان است. فضای امن، آزادی را به ارمغان می‌آورد و آزادی باعث شکوفایی استعداد‌های انسان می‌شود. بنابراین، حج از عوامل شکوفایی انسان است.

حج، عبادت جامعی است که تمامی لایه‌ها و ابعاد وجودی انسان را در بر می‌گیرد. به لحاظ اعتقادی، حج آمیخته با توحید، نبوت و معاد است. همچنین الگوهای اعتقادی را به ما معرفی می‌کند؛ الگوهایی مانند ابراهیم خلیل الله و اسماعیل و هاجر و دیگر اولیای الهی.

موسم حج به لحاظ اخلاقی نمایش دهنده جامعه‌ای اخلاقی است که تنها در آرمان‌شهرها می‌توان سراغ آن‌را گرفت. همچنین حبّ الله تبارک و تعالی و حبّ اولیای الهی را در درون قلوب حجاج افزایش می‌دهد. به لحاظ رفتاری، حج تجلّی رعایت شریعت در دو بُعد «حق الناس» و «حق الله» است. همچنین حج الگوهای تربیتی بی بدیلی را در اختیار امت اسلامی قرار می‌دهد. از تسلیم ابراهیم و اسماعیل در برابر خداوند متعال تا مبارزه با شیطان، از نفی تمایزات نژادی و طبقاتی آن تا تأکید بر ارزش‌های مشترک الهی و از نفی خودخواهی و شرک و بت پرستی تا تأکید بر جمع و جماعت و توحید و حق پرستی.

از آنچه گفتیم، این نتیجه به دست می‌آید که شاخص اصلی تربیت متعالیه، ریاست و حاکمیت عقل بر دیگر قوای انسان؛ یعنی قوه شهوت و غضب و شیطنت است. علامت این ریاست هم التزام عقلی، قلبی و رفتاری به آموزه‌های الهی است؛ زیرا

«... الْعَقْلُ ... مَا عِبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اَكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ».

(۱)

برای این که بتوانیم عقل‌گرایی را در وضعیت امروز امت اسلامی، از طریق دستگاه‌های تعلیم و تربیت، اجرایی کنیم، نیازمند ارائه شاخص‌های آن هستیم. در قرآن کریم و احادیث صادره از اولیای الهی شاخص‌های این عقل‌گرایی ذکر شده است. منازل السائرین نمونه بی بدیلی از تلفیق آیات و روایات، با یک نگاه سیستمی است. (۲)

جمع بندی

با توجه به آنچه آمد، نتایج ذیل قابل استخراج است:

ابعاد تربیتی حج متناسب با ابعاد وجودی انسان کامل و جامع است. با توجه به این که انسان از لایه‌های وجودی عقلی، قلبی و ظاهری برخوردار است، ابعاد تربیتی حج هم در سه بعد تربیت اعتقادی، تربیت اخلاقی و تربیت رفتاری قابل طبقه بندی است.

با توجه به قوای موجود در انسان؛ یعنی عقل، غضب، شهوت و شیطنت و چگونگی نسبت این قوا هشت نوع انسان، در اثر دو نوع الگوی تربیتی به وجود می‌آید. الگوی تربیت اسلامی، که از آن با عنوان

۲- خواجه عبد الله انصاری، ۱۴۱۷ ق.

ص: ۵۰

الگوی تربیت متعالیه یاد کردیم، الگویی است که بر ریاست عقل بر دیگر قوا نظر دارد. علامت تحقّق این ریاست، تعبد به آموزه‌های اسلامی است؛ زیرا عقل نیرویی است که برای بقای ابدی و عزت جاودانه تلاش می‌کند و این مسأله در سایه عبودیت تحقّق پیدا می‌کند. در پارادایم تربیت متدانیه، طبق مبنای انسان شناختی امام خمینی، هفت نوع انسان خواهیم داشت، که با توجه به نوع ترکیب قوا و ریاست پدید آمده، آثار مختلفی از انسان سرخواهد زد.

حج از طریق تقویت عقل در میان قوای وجودی انسان، به ریاست عقل بر دیگر قوا مدد می‌رساند، این مسأله باعث می‌شود انسان «مؤمن» بشود. انسان مؤمن، هم خود به امنیت رسیده است و هم دیگران از او در امان هستند. در فضای امن آزاد، اختیار و اراده انسان در مسیری قرار می‌گیرد که شکوفایی استعدادهای انسان را در پی دارد. این همان تربیت جامع و متعالیه اسلامی است.

فهرست منابع

قرآن کریم

آئین انقلاب اسلامی: گزیده ای از اندیشه و آرای امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،

امام خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،

امام خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،
امام خمینی، نرم افزار مجموعه آثار امام خمینی، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی تا. مباحث صحیفه امام را از همین نرم افزار استفاده کرده‌ایم.

أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی الدمشقی، تفسیر القرآن العظیم، عدد الأجزاء: ۸، المحقق: سامی بن محمد سلامه، الناشر: دار طیبه للنشر والتوزیع، الطبعه: الثانيه ۱۴۲۰هـ - ۱۹۹۹ م.

خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، تصحیح: محمد خواجه‌جوی، تهران، دار العلم، ۱۴۱۷هـ - ق.

ثقه الاسلام کلینی، الکافی، ۸ جلد، تهران، دار الکتب الإسلامیه ۱۳۶۵ هجری شمسی.

جمیل صلیبا، المعجم الفلسفی، ۲ جلد، بیروت، الشرکه العالمیه للکتاب، ۱۴۱۴هـ - ق.

اسرار و معارف حج در نهج البلاغه

چکیده

نهج البلاغه که در زبان دانشمندان مسلمان به برادر قرآن شهرت یافته، همانند قرآن عظیم است؛ چه، قرآن کتابی است آسمانی و خداوند- عزّ و جلّ- آن را با زبان پیامبر اعظم، خاتم انبیا (ص) بیان فرموده و نهج البلاغه کتابی است که مضامین متین آن، از منبع علم الهی تراوش کرده و بر زبان بابِ مدینه علمِ نبوی جاری گردیده است؛ کتابی که جامع حقایق اسلام و مذهب جعفری است و افراد بشر را با رمزهای هستی جهان، انسان و دین آشنا کرده و به سعادت و سیادت جاودانی راهنما است.

اسرار و معارف حج، از جمله دانش‌ها و علومی است که به طور محدود و در فرازهایی کوتاه از نهج البلاغه بیان گردیده و این نوشتار به برخی از مهم‌ترین آن‌ها پرداخته است:

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین، تقویت دین، پرچم برافراشته اسلام، آزمایش و اختبار و جهاد ضعیفان.

مقدمه

امیرمؤمنان، علی بن ابی‌طالب ۷ که جان پیامبر ۹ (۱) و تربیت یافته دامن اوست، (۲) قرآن ناطق و عالم به ما گان و ما یکون و ما هو کائن است. او آیت کبرای خداوند، اسم اعظم و کارشناس اعلاّی آدم و عالم و دین خداست؛ همو که با هندسه تفصیلی عالم، آدم و دین آشنا است و منبع معصوم و کامل شناسایی حقایق جهان، انسان و معارف دینی است.

از این رو، برای آگاهی از اسرار و معارف فریضه حج- که از جامع‌ترین عبادات و مناسک دینی است- به بررسی سخنان امیر بیان در نهج البلاغه پرداخته‌ایم. هرچند سخنان کوتاهی از آن حضرت در باره حج نقل گردیده، اما در همین سخنان اندک، به اسرار و معارف پرشماری اشاره کرده‌اند که این نوشتار اهمّ آن‌ها را بررسی می‌کند:

۱. فریضه جهت‌بخش و جامع:

امام (ع) در خطبه نخست نهج البلاغه که سخن از خلقت آسمان و زمین، آدم و اهمیت قرآن است، در فرازی به حج می‌پردازد که پیام ویژه آن می‌تواند این باشد که حج بیت الله الحرام عصاره اسلام و در برگیرنده مسائل مهمّ فردی، اجتماعی، تربیتی، اخلاقی و سیاسی این دین خاتم است. (۳)

از همین رو، حضرت در آغازین خطبه خود سخن از وجوب حج به میان می‌آورد و با تعابیر گویا و دقیق، مسلمانان جهان را به انجام این فریضه بزرگ تشویق می‌کند:

«وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ». (۴)

«و خداوند حج خانه محترمش را بر شما واجب کرد، همان خانه‌ای که آن را برای مردم قبله قرار داد.»

۲. شوق و بی‌قراری در برابر خدا

۱- آل عمران: ۶۱

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۳

۳- پیام امام امیرالمؤمنین ۷، آیت الله مکارم شیرازی و همکاران، ج ۱، سوم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۴، ص ۲۵۴

۴- نهج البلاغه خطبه اول.

ص: ۵۴

امام (ع) شیفگی و بی‌قراری حج‌گزاران نسبت به خداوند و خانه او را چنین به تصویر می‌کشد:

«يَرِدُونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ». (۱)

«وارد مسجد الحرام می‌شوند، همچون حیوانات تشنه‌ای که به آب می‌رسند و در آن پناه می‌گیرند همانند کبوترانی که در آشیانه جای می‌گیرند!»

تشبیه حاجیان به انعام، یا به خاطر تواضع فوق‌العاده آنان در برابر بیت الله است و یا اشاره به بی‌قراری و بی‌تابی آن‌ها به هنگام هجوم به سوی خانه کعبه و طواف آن دارد.

چنین تعبیرهایی در عرف عرب مفهومی متفاوت با عرف ما دارد و اهانت و سبکی از آن برداشت نمی‌شود و همچنین تشبیه عاشقان خانه خدا به کبوتر، یادآور آن است که این پرنده بی‌آزار، رمز محبت، صلح، صفا و امنیت است و زمزمه آمیخته به شوق دارد. جالب توجه است که نقطه آغاز اعمال و مناسک حج، از میقات و با بستن احرام و گفتن لَبَّيْكَ است که مفهومش اجابت متواضعانه دعوت الهی است. آری، خداوند زائران خود را به میهمانسرای بزرگش فرا می‌خواند و آن‌ها لبیک‌گویان، عاشقانه و بی‌قرار با دل‌های سرشار از شوق و سرهای پر از عشق و هوای دوست به سمت خانه‌اش می‌روند و خود را در جوار قرب او میهمان می‌کنند که نخستین ثمره آن، رویدن جوانه‌های تقوا و معنویت در دل و جان حج‌گزاران است.

۳. فروتنی در برابر عظمت خداوند و اعتراف به عزت او

«جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِّتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ». (۲)

«خداوند سبحان، حج را علامت فروتنی آن‌ها در برابر عظمتش و نشانه‌ای از اعترافشان برای عزتش قرار داد.»

انسان به دلیل بهره‌مندی از مواهب فراوان زندگی و سرگرمی با زن و فرزند، اموال و مقامات و مناصب دنیایی، از هویت واقعی خود - که بندگی و فقر ذاتی و عجز و ناتوانی است - غافل می‌شود و ابراز استغنا و استکبار می‌کند. خداوند متعال با تشریح بسیاری از عبادات و مناسک، به‌ویژه فریضه بزرگ حج، به تربیت انسان می‌پردازد و او را در ادبستان حج با مناسک و عباداتی که حاوی نشانه‌های تواضع و فروتنی است، پرورش می‌دهد. اعمالی مانند احرام و کندن تمام لباس و زر و زیور و قناعت کردن به دو تکه پارچه احرام، طواف خانه خدا، سعی صفا و مروه و وقوف در بیابان عرفات، شعر و منا و تراشیدن موی سر و ذبح قربانی و ... همه و همه آموزنده تواضع و فروتنی در برابر عظمت پروردگارانند و به راستی بت‌های غرور و تکبر و نخوت را در درون کعبه جان انسان در هم می‌شکنند.

اعتراف به عزت خداوند، ثمره دیگر فریضه حج است. حج‌گزار آگاه که وارد طواف خانه می‌شود و میلیون‌ها انسان واله و شیدا را حول خانه ساده و بی‌آرایش پروردگار می‌بیند و یا در سعی میان صفا و مروه انبوه انسان‌ها را سرگشته و حیران میان این دو کوه مشاهده می‌کند، اگر عارفانه و با معرفت، با اندک تأملی به این صحنه‌ها دقت کند، حقارت خود و امثال خود و عظمت خداوند را با دیده می‌بیند و خاضعانه سر تعظیم در مقابل عظمت حق پایین می‌آورد. آری، تمام مناسک حج نشانه‌های عزت خداوند و کوچکی و حقارت بنده است؛ طواف، سعی، وقوف، حلق، تقصیر و ...

۱- همان.

۲- همان.

ص: ۵۵

۴. گوش‌های شنوا و دل‌های بیدار دعوت‌شدگان

«وَ اِخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَاعًا اَجَابُوا اِلَيْهِ دَعْوَتَهُ وَ صَدَقُوا كَلِمَتَهُ». (۱)

«و از میان آفریدگان‌شان شنوندگانی را برگزید که دعوتش را پاسخ داده و سخنش را تصدیق نموده‌اند.»

زیارت خانه خدا و انجام فریضه حج توفیقی است که رفیق هر کس نمی‌شود.

امام علی (ع) حج‌گزاران را منتخبان الهی و صاحبان گوش‌های شنوا و دل‌های بیدار دانسته، می‌فرماید: خداوند از میان بندگان خود شنوندگانی را بر می‌گزیند که دعوت او را اجابت کرده و سخنش را گواهی داده باشند.

قرآن کریم نیز چنین خبر می‌دهد که خداوند به ابراهیم خلیل (ع) فرمان داد تا در میان مردم برای انجام حج فراخوان نماید: (وَ اِذْ

فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ). (۲)

در روایت آمده است که ابراهیم و اسماعیل بعد از آن که مأموریت خدا را در بنای خانه کعبه انجام دادند، خداوند به جناب ابراهیم

(ع) دستور داد مردم را با صدای رسا به حج دعوت کند. او عرض کرد: صدای من به جایی نمی‌رسد.

خداوند فرمود: بر تو صدا زدن و بر من رساندن. ابراهیم بر فراز مقام که در آن روزگار به خانه کعبه چسبیده بود، قرار گرفت. مقام

مرتفع شد تا آن‌جا که از کوه‌ها بالاتر رفت. ابراهیم ۷ انگشت در گوشت گذاشت و با صدای بلند، در حالی که رو به شرق و غرب

کرده بود ندا داد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ، فَاجِبُوا رَبُّكُمْ».

تمام کسانی که در پشت دریا‌های هفتگانه و در شرق و غرب عالم بودند، بلکه کسانی که در پشت پدران و رحم مادران بودند نیز

صدای ابراهیم را شنیدند و «لَيْبِكَ اللَّهُمَّ لَيْبِكَ» گفتند. (۳)

روایات دیگری نیز گویای آن‌اند کسانی که لیبیک گفته‌اند، به تعداد لیبیک گفتن خود موفق به انجام حج می‌شوند و

آن‌ها که اصلاً لیبیک نگفته‌اند توفیق حج ندارند. (۴)

۵. پای پیامبران الهی و جریان‌های توحیدی

«وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ». (۵)

«و آن‌ها در جایگاه‌های پیامبران و قوف کرده‌اند.»

پیامبران بسیاری پیش و پس از ابراهیم (ع) به زیارت خانه توحید باریافته‌اند که روایات زیادی از حج آنان گزارش می‌دهند. (۶)

حاجیان که اکنون موفق به انجام حج و عمره می‌شوند، در حقیقت گام در جای پای پیامبران گذاشته و در مقام عبودیت و بندگی با

آنان هم‌پیمان می‌شوند.

۶. شباهت جویی به فرشتگان

«وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ». (۷)

«و به فرشتگان که بر گرد عرش او می‌گردند، شبیه شدند.»

۱- همان.

۲- حج: ۲۷

۳- تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۸۸، ح ۷۴

۴- شرح نهج البلاغه مرحوم خویی، ج ۲، ص ۲۴۹؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۸۷

۵- نهج البلاغه، خطبه اول.

۶- شرح نهج البلاغه مرحوم خویی، ج ۲، ص ۲۵۲

۷- نهج البلاغه، خطبه اول.

ص: ۵۶

چشمان ملکوتی علوی با دیدن طواف کنندگان خانه خدا؛ از فرشتگانی که بر گرد عرش الهی می‌چرخند، یاد می‌آورد و چه زیبا طواف کنندگان را به ساکنان عرش الهی تشبیه می‌کند!

بشر خاکی و امانده در طبیعت، وقتی در محوطه خانه خدا (مطاف) قدم می‌گذارد در واقع از حسیض طبیعت عروج کرده به اوج عرش الهی بار می‌یابد و همانند فرشتگان بر گرد خانه توحید طواف می‌کند. به راستی اگر حاجی عمل خود را با معرفت و حضور برگزار کند جاننش آن چنان ارتقا می‌یابد که با فرشتگان اطراف عرش الهی همسان می‌گردد و از خاکدان طبیعت گذر کرده به عرش نورانی حضرت حق تقرب پیدا می‌کند.

۷. تجارت پر سود و آمرزشگاه الهی

«يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ» (۱)

«آن‌ها سودهای فراوانی در این تجارتخانه عبادت او به دست می‌آورند و میعادگاه آمرزش او نزد آن است.»

دنیا از منظر دین اسلام بازار معامله خدا و بندگان است. قرآن مجید در چند جا، از آن به عنوان تجارتگاه یاد نموده است. (۲) یکی از معامله‌های سودمند بنده با خدا، انجام فریضه عظیم حج است.

امام پرهیزکاران، علی (ع) در تشبیه معقول به محسوس، به زیبایی از این وجهه دنیا و حج خانه خدا، پرده داری نموده است. به راستی چه تجارتی پرسودتر و گرامی‌تر از عملی که اگر با آداب و شرایط انجام شود، انسان را از تمام گناهانش پاک می‌کند، درست همانند روزی که از مادر متولد می‌شود. (۳)

۸. پرچم برافراشته اسلام

«جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عَلَمًا...» (۴)

«خداوند متعال این خانه را پرچمی برای اسلام قرار داد.»

در این فراز، امیر سرافراز اسلام، علی (ع) کعبه را پرچم در اهتزاز اسلام معرفی می‌کند؛ پرچمی که همه ساله مسلمانان را گردآورده و استقلال و عظمت و عزت آن‌ها را به رخ جهانیان و سایر ادیان می‌کشد. همه ساله حج، روح تازه‌ای در کالبد مسلمانان جهان می‌دمد و خون تازه‌ای را در عروقشان به جریان می‌اندازد. مرحوم استاد شهید مطهری در این باره می‌گوید:

این خود تعبیری است درباره کعبه که به منزله پرچم مقدسی است ولی از سنگ، نه از پارچه؛ مثل یک پرچم، احترام و تقدس دارد. مثل یک پرچم در میدان جنگ همه باید گرد او جمع شوند. مثل یک پرچم تا آن برپاست، لشکر ایستاده و مقاومت می‌کند و اگر خوابید، پشت سپاه و اردو می‌شکند؛ «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ» (۵)

برخی از سیاستمداران غربی به این جنبه از عظمت حج به درستی پی برده و اعلام خطر کرده‌اند؛ گلاستون، نخست وزیر انگلستان، در مجلس عوام آن کشور می‌گوید:

۱- همان.

۲- بقره: ۱۶؛ صف: ۱۰ و

۳- ر. ک. به: میزان الحکمه.

۴- نهج البلاغه، خطبه اول.

۵- حج، یادداشت استاد شهید مرتضی مطهری، صدرا، اول، ۱۳۸۰، ص ۱۰۰

ص: ۵۷

«مادام که نام محمّد در مأذنه‌ها به عظمت یاد می‌شود و قرآن برنامه زندگی مسلمانان است و «حج» هر سال با شکوه تمام برگزار می‌گردد، جهان مسیحیت در خطر بزرگی است و ما از اصلاح جهان عاجز خواهیم بود.» (۱)

یکی دیگر از سیاستمداران مسیحی نیز می‌گوید: «وای بر مسلمانان اگر معنای حج را نفهمند و وای بر غیر مسلمانان اگر مسلمانان معنای حج را بفهمند.» (۲)

۹. پناهگاه پناه جویان

«وَلِلْعَالَمِينَ حَرَمًا...» (۳) «و برای پناه جویان، حرم امن قرار داد.»

قرآن کریم خانه خدا را اینگونه معرفی می‌کند:

(اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِنَكَّةٍ مُّبَارَكًا وَّ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ اِبْرَاهِيمَ وَّ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ اٰمِنًا). (۴)

«در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم بنا گردیده، همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان [مایه] هدایت است. در آن، نشانه‌هایی روشن است [از جمله] مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید در امان است.»

مکه معظمه پناهگاه امنی است برای مسلمانان و این نصّ قرآن و روایات است. مفسّران درباره نوع این امنیت، آرای را مطرح کرده‌اند؛ از جمله این که آیا این امنیت، امنیت تکوینی است یا تشریحی؟

مفسّر بزرگ علامه محمّدحسین طباطبایی قائل به امنیت تشریحی است، اما شاگرد برجسته ایشان آیت الله جوادی آملی بر آن است که مراد امنیت تکوینی است.

اکنون توجه مخاطبان فرهیخته را به طرح این بحث در کتاب صهبای حج، از آثار گرانسنگ آیت الله جوادی آملی جلب می‌کنیم: امنیت تکوینی حرم

سرزمین مکه به ظاهر باید فاقد امنیت باشد؛ زیرا از یک سو خوی مردم حجاز تجاوزگری و غارتگری بود و از سوی دیگر از علم، فرهنگ و کشاورزی، دامداری و صنعت بی بهره بودند و اصولاً مردم بی فرهنگ گرسنه، غارتگر می‌شوند، ولی با این همه، خداوند می‌فرماید: ما مکه را محلّ امن قرار دادیم و هم با برکت. (۵) خداوند کعبه را محلّ امن و میعادگاه مردم قرار داد (۶) و سپس به سبب شرافت و حرمت کعبه، مکه را بلد امین (۷) و حرم را مأمن و مکه را مصون خواند. (۸) چنان که در روایت است که خداوند حرم را بر اثر حرمت مسجد تحریک کرد: «حُرِّمَ الْحَرَمُ لِعَلَّةِ الْمَسْجِدِ». (۹)

امام صادق (ع) نیز در باره امنیت حرم فرمود: هر کس به حرم پناه برد در امان است و هر گنجهکاری داخل کعبه شود و بدان پناه ببرد، از خشم خدا در امان است و هر حیوانی که وارد حرم شود، از هرگونه تهدید و آزاری در امان است تا زمانی که از حرم بیرون رود.

(۱۰)

این تأمین خدایی در واقع پاسخی است به دعای بانی کعبه، ابراهیم (ع) که عرض کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا اٰمِنًا» (۱۱) و نیز گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا» (۱۲) و همچنین خداوند فرمود: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ اٰمِنًا». (۱۳)

۱- راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۶۳

۲- پیام امام امیرالمؤمنین ۷، ج ۱، ص ۲۶۳

۳- نهج البلاغه، خطبه اول.

۴- آل عمران: ۹۶ و ۹۷

- ۵- قصص: ۵۷
- ۶- بقره: ۱۲۵
- ۷- تین: ۳
- ۸- عنکبوت: ۶۷
- ۹- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۹، ص ۳۳۶
- ۱۰- همان، ص ۳۳۹
- ۱۱- بقره: ۱۲۶
- ۱۲- ابراهیم: ۳۵
- ۱۳- آل عمران: ۹۷

ص: ۵۸

بنابر همین اصل، قریش منتعم شد و خداوند آنان را از گرسنگی و از ترس ایمن ساخت: «أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ». (۱)

خداوند در باره امنیت تکوینی حرم در آیه دیگر نیز فرمود:

«برخی از اهل مکه می‌گویند اگر ما به تو ایمان بیاوریم کافران ما را از سرزمین خودمان بیرون کرده، آواره می‌شویم. آیا اینان نمی‌دانند که ما مکه را امن قرار دادیم و- با این که زمین و آب و هوای مکه برای کشاورزی و دامداری مناسب نیست- از هر طرف انواع نعمت و بهترین ثمرات به سوی مکه جمع آوری می‌شود.» (۲)

و همچنین می‌فرماید: «با این که در اطراف مکه آدم ربایی فراوان است و مردم در آن نقاط امنیت ندارند ولی در محدوده حرم و مکه ایمن هستند، البته نه به خاطر این که مردم مکه یا رهنمایان انسان‌های صالحی هستند که حرمت حرم را پاس می‌دارند، بلکه ما آن را حرم امن قرار دادیم.» (۳)

از آنجا که اختطاف و ربوده شدن امری تکوینی است، پس امنیت مقابل آن نیز امری تکوینی است. (۴)

اشکالی بر امنیت تکوینی حرم و پاسخ آن

استاد آیت الله جوادی آملی به نظریه استاد بزرگوار خود علامه طباطبایی پرداخته و آن را نقد و بررسی می‌کند:

استاد علامه طباطبایی (قدس سره) درباره امنیت مکه می‌گوید: مراد از امنیت در آیه (وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا) امنیت تشریحی است، نه تکوینی؛ زیرا جنگ‌ها، کشتارها و ناامنی‌های بی‌شماری در طول تاریخ، در اطراف کعبه اتفاق افتاده است. پس اگر امنیتی هست در سایه مراعات قوانین شریعت و به وسیله مردم است نه به جهت امر تکوینی. (۵)

نقد سخن مزبور با توجه به آیه شریفه (الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ) چنین است:

همان‌گونه که از لحاظ اقتصادی با این که مکه محل کشاورزی و دامداری و صنعت نبود، لیکن ساکنان آن به لطف الهی از گرسنگی و فقر نجات یافته و از نعمت‌های فراوان بهره‌مند شدند، از لحاظ اجتماعی نیز از امنیت تکوینی برخوردار شدند. گرچه ممکن است خدای سبحان این امنیت را در مقطعی از زمان از آنان سلب کند.

(زیرا) معنای امنیت تکوینی حرم این نیست که در آنجا کشتار نمی‌شود، بلکه خداوند آن سرزمین را بر اساس لطف خاص خود مأمن قرار داده است، لیکن اگر مردم آنجا بیراهه رفتند، خداوند آن‌ها را به قهر خود می‌گیرد: زیرا (وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ) (۶) (وَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ) (۷) ویژگی مکه این است که ممکن نیست حکومتی بتواند در آن، سالیان متمادی ظالمانه حکمرانی کند. به عبارت دیگر؛ مانند بهشت نیست که هیچ کثری و خلافتی در آن واقع نشود: (لَمَّا لَغَوُ فِيهَا وَ لَمَّا تَأْتَيْتُم) (۸) بلکه با این که احکام دنیا را دارد، از بسیاری جهات با مکان‌های دیگر متفاوت است. از جمله این که هر کس از روی ظلم نسبت به آن قصد سوء کند به عذابی دردناک مبتلا می‌شود (۹) و همچنین گرچه خداوند همه ستمگران را به قهر خود می‌گیرد (۱۰) لیکن اخذ فوری و پایان بخشیدن سریع به حیات ظالم، ویژه سرزمین مکه است. (۱۱)

۱۰. حج و تقویت دین

«وَ الْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ». (۱۲)

۳- عنكبوت: ۶۷

۴- صهباى حج، آیت الله عبدالله جوادی آملی، اسراء، چهارم، ۱۳۸۲، صص ۱۵۳-۱۵۱

۵- المیزان، علامه طباطبائی، ج ۳، ص ۳۵۴

۶- آل عمران: ۱۷۸

۷- ابراهیم: ۴۲

۸- طور: ۲۳

۹- حج: ۲۵

۱۰- ابراهیم: ۴۲

۱۱- صهباى حج، صص ۱۵۶-۱۵۴

۱۲- نهج البلاغه، خطبه اول.

ص: ۵۹

«و حج را برای تقویت دین (واجب کرد)».

یکی از فلسفه‌ها و اسرار یقینی حج، تقویت اسلام است. بی شک همین اجتماع مسلمانان که افراد یکدیگر را می‌بینند. در تقویت دین مؤثر است هرچند کافی نیست.

استاد شهید مطهری در تبیین فرایند این کارکرد حج می‌گوید:

تقویت اسلام یعنی چه؟ اسلام نیرو بگیرد یعنی چه؟ نیرو گرفتن اسلام به این است که بر ایمان پیروان اسلام افزون شود و عمل پیروان اسلام با اسلام انطباق پیدا کند و بر عدد پیروان اسلام افزوده شود. تقویت اسلام به این است که مسلمانان قوی‌تر باشند و قوی‌تر بودن آن‌ها به این است که پیوند اتحاد آن‌ها محکم‌تر شود.

پس برنامه تقویت اسلام در دو قسمت باید اجرا شود: قسمت اول در این است که برنامه‌ها و نشریه‌ها و تعلیمات در ایام حج داده شود. از فرصت حج استفاده شود و به نشر حقایق اسلامی پرداخته شود، از راه مواعظ، روحیه مردم برای عمل به اسلام آماده شود که مردمی که بر می‌گردند با آمادگی بهتری برگردند.

همان کاری که پیامبر خدا (ص) کرد، که از این مواقف برای تعلیم و تربیت مسلمانان به طرز مؤثری استفاده کرد.

قسمت دوم مربوط است به تقویت پیوند مسلمانان و نزدیک کردن روابط آن‌ها با یکدیگر، آنجا که فرمود: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱)). (۲)

امام صادق (ع) درباره علت و جوب حج بر بندگان فرمود:

«فَجَعَلَ فِيهِ الْاجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ لِيَتَعَارَفُوا - إِلَى أَنْ قَالَ - وَلِيُعْرِفَ آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَتُعْرِفَ أَخْبَارَهُ وَيُذَكَّرَ وَلَا يُنْسَى».

(۳)

«خداوند در حج، اجتماع مردم از شرق و غرب را قرار داد تا همدیگر را بشناسند ... و با آثار پیامبر خدا (ص) و اخبار او آشنا شوند تا آثار او یادآوری گردیده، فراموش نشود.»

معلوم است حاجیانی که برای انجام مناسک حج اعزام می‌شوند، نخست ملتزم می‌شوند عقاید، اخلاق و اعمال خود را بازخوانی و بازسازی کنند که همین سبب تقویت دین در افراد مسلمان می‌شود و با حضور آنان در مدینه و مکه و مواقف مختلف، با آثار بازمانده از اسلام آشنا می‌شوند که این نیز به نوبه خود باعث استحکام باورهای دینی می‌گردد.

از سوی دیگر، همه ساله با همایش بزرگ مسلمانان در مکه و مدینه، به ویژه در زمان معاصر، با وجود رسانه‌های بین‌المللی، نام اسلام و معارف اسلامی به سراسر جهان منتشر می‌شود که سبب آشنایی مردم دنیا با اسلام و تعالیم دینی و گرایش آن‌ها به اسلام می‌گردد.

۱۱. حج و فقر زدایی

«فَاِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ». (۴)

«همانا حج و عمره، فقر و نداری را برطرف می‌سازند.»

از دیگر آثار حج، توسعه اقتصادی و رفع فقر از مسلمانان و امت اسلامی است. اگر حج، چنان که مقصود شارع مقدس و خواست پیامبر اعظم و جانشینان معصوم آن حضرت است، عملیاتی شود، مسلمانان می‌توانند با برنامه‌ریزی صحیح در کنگره عظیم حج، برنامه اقتصادی کاملی را

- ۱- آل عمران: ۲۰۰
- ۲- حج یادداشت‌های استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۸۰
- ۳- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۹
- ۴- نهج البلاغه، ص ۱۶۳، خطبه ۱۱۰

ص: ۶۰

پی‌ریزی کنند که نتیجه‌اش پیشرفت اقتصادی و صنعتی و استقلال از بیگانگان و دول استعمارگر است. قرآن کریم می‌فرماید:

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ...» (۱)

«بر شما گناهی نیست که [در سفر حج] فضل پروردگارتان [روزی خویش] را بجوید.»

این آیه شریفه، یک حکم جاهلی - گناه بودن داد و ستد در ایام حج - را لغو کرده و به مسلمانان اجازه داده است که در زمان برگزاری مراسم حج داد و ستد کنند؛ زیرا اسلام می‌خواهد مسلمانان در کنار بهره‌مندی از آموزه‌های اخلاقی، معنوی، سیاسی و فرهنگی حج، با طرح یک برنامه کلان اقتصادی، پایه‌های اقتصادی جوامع اسلامی را بنا کرده و با مبادلات تجاری میان ملت‌های مسلمان، اقتصاد نیرومندی را به وجود آورند که دنیای اسلام نه تنها از بیگانگان بی‌نیاز بلکه در فعالیت‌های اقتصاد جهانی پیشتاز باشد.

یکی از اسباب و برنامه‌های فقر زدایی در فریضه حج، استفاده به جا و مناسب از گوشت قربانی است. پیامبر خدا (ص) در این باره فرمود:

«إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الْأَصْحَى لِتَشْبَعِ مَسَاكِينُكُمْ مِنَ اللَّحْمِ فَأَطْعِمُوهُمْ» (۲)

«خداوند قربانی را قرار داد تا نیازمندان شکمی سیر از گوشت بخورند، پس آنان را اطعام کنید.»

امام صادق (ع) در این مورد که جایز است گوشت قربانی را از منای بیرون ببرند و به مصرف فقرا و نیازمندان برسانند، فرمود:

«كُنَّا نَنْهَى النَّاسَ عَنْ إِخْرَاجِ لُحُومِ الْأَصْحَى مِنْ مَنِيَّ بَعْدَ ثَلَاثِ لِقَلِّهِ اللَّحْمِ وَكَثْرَةِ النَّاسِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ كَثُرَ اللَّحْمُ وَقَلَّ النَّاسُ فَلَا بَأْسَ بِإِخْرَاجِهِ» (۳)

«ما، مردم را از بیرون بردن گوشت قربانی از منای، بعد از سه روز نهی می‌کردیم به دلیل کم بودن گوشت و زیاد بودن مردم، اما امروز چون گوشت زیاد شد و مردم کم‌اند عیبی ندارد که گوشت قربانی را بیرون ببرند.»

۱۲. آزمایش و اختبار

از اسرار مهم حج، آزمون بندگان است که امام علی (ع) در یک بیان تفصیلی به آن پرداخته، فرمودند:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ ۷ إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْنَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا، ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَأَقْلَّ تَنَائِقِ الدُّنْيَا مِدْرًا وَأَضْيَقَ بَطُونِ الْأُودِيَةِ قُطْرًا بَيْنَ جِبَالٍ حَشِينَةٍ وَرِمَالٍ دَمِيئَةٍ وَعُيُونٍ وَشَلَّةٍ وَقَرَى مُنْقَطِعَةٍ لَا يَزُكُّو بِهَا حُفًّا وَلَا حَافِرًا وَلَا ظِلْفًا».

ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ ۷ وَوَلَدَهُ أَنْ يَتَنَوَّأُوا أَعْطَفَهُمْ نَحْوَهُ فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجِعِ أَشْفَارِهِمْ وَغَايَةً لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْنِدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ وَمَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ وَجَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ حَتَّى يَهْزُوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلًّا يَهْلُلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ وَيَرْمُلُونَ عَلَى أَفْدَامِهِمْ شِعْنًا غَيْرًا لَهُ قَدْ نَبَدُوا السَّرَابِيلَ وَرَأَى ظُهُورِهِمْ وَشَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ ابْتِلَاءً

۱- بقره: ۱۹۸

۲- من لايحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۲۹

۳- همان، ص ۲۹۵

ص: ۶۱

عَظِيمًا وَ اَمْتِحَانًا شَدِيدًا وَ اِخْتِبَارًا مُبِينًا وَ تَمَحِيصًا بَلِيغًا جَعَلَهُ اللهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ وَ وُضِلَّهُ إِلَى جَنَّتِهِ.

وَلَوْ اَرَادَ سَيِّحَانُهُ اَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَ اَنْهَارٍ وَ سِهَلٍ وَ قَرَارٍ جَمَّ الْأَشْجَارِ دَانِي الثَّمَارِ مُلْتَفِّ الْبَنِي مُصَّصِلِ الْقَرَى بَيْنَ بَرْهٍ سَهْمَاءَ وَ رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ وَ اَرْيَافٍ مُحْدَقَةٍ وَ عَرَاصٍ مُغْدِقَةٍ وَ رِيَاضٍ نَاصِرَةٍ وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ وَ لَوْ كَانَ الْاِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا وَ الْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ زُمُرَدَةٍ خَضْرَاءَ وَ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشُّكِّ فِي الصُّدُورِ وَ لَوْضَعَ مُجَاهِدَةً اِئْتِسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَ لَنَفَى مُغْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ وَ لَكِنَّ اللهَ يَخْتَبِرُ عِيَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ اِخْرَاجًا لِلتَّكْبِيرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ اِسْتِكْنَاةً لِلتَّدَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ اَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ وَ اَسْبَابًا ذُلًّا لِعَفْوِهِ». (۱)

«آیا حقیقت روشن را نمی بینید که خداوند سبحان همه انسان‌ها را- از نخستین آن‌ها که به دوران آدم می‌رسد تا آخرین کس که رمز پایداری مردم است- آزمود و در سنگستانی ترین قطعه این خاکدان قرارش داد. در نقطه‌ای که در دنیا کمترین مقدار خاک را دارد. تنگ دره‌ها است فرومانده در لا- به لای کوهساران ناهموار و بر ریگ‌های نرم و در کنار چشمه‌های بی رمق و آبادی‌های پراکنده که پرورش هیچ دامی- اعم از شتر، گاو و گوسفند- در آن ممکن نیست.

آن‌گاه به آدم و فرزندانش فرمان داد رو سوی آن آرند و در پی این فرمان، آن خانه سرمنزل دستاورد سفرها و بارانداز کاروان‌ها شد. میوه‌های دل‌ها، از دشت‌های خشک و سوخته و بی گیاه و شیب دره‌های ژرف و جزایر دریا‌های دورافتاده بدان سو فرو می‌افتد تا به رسم فروتنی، در اطراف آن خانه شانه‌هایشان را بلرزانند و با وانهادن موی، زیبایی‌های خداداده را آشفته سازند و این آزمونی سترگ و امتحانی سخت و آزمایشی روشن و پالایشی رساست که خداوند آن را وسیله رحمت خویش و رمز پیوستن به بهشت خود قرار داده است.

و اگر خداوند چنین اراده می‌فرمود که خانه محترم و مشعرهای عظیم خود را در پیچ‌پیچ باغستان‌ها و جویباران و بر دامن دشتی هموار با درختانی انبوه و میوه‌های در دسترس کنار بناهای به هم پیوسته و روستاهای تنگاتنگ در کنار گندمزارهای طلایی رنگ، در بوستانی سرسبز و کشتزارهایی پر گیاه، زمین‌های پر آب، مرغزارها و کشتگاه‌های سرسبز و شاداب و در کناره راه‌های آبادان بنا کند در آن صورت پاداش حج گزاران بر حسب آسانی آزمون اندک می‌شد و اگر سنگ پایه‌های کعبه- که خانه بر آن‌ها استوار است- و سنگ دیوارها همه از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و اثر ساخته می‌شد جدال شک در دل‌ها کاستی می‌گرفت، قلمرو تلاش ابلیس محدود می‌شد و دغدغه و دو دلی مردم از میان می‌رفت. اما خداوند بندگانش را با هرگونه آزمون می‌آزماید و به شیوه‌های گوناگون تعبدشان را می‌طلبد و به انواع ناخوشی‌ها مبتلاشان می‌سازد تا بدین وسیله تکبر را از دل‌هاشان براند و فروتنی را در عمق جان‌هاشان بنشانند تا این‌ها همه درهای گشوده‌ای به سوی فضل او شوند و اسباب همواری زمینه عفو گردند. (۲)

۱۳. حج، جهاد ضعیفان

«وَالْحَجُّ جِهَادٌ كُلُّ ضَعِيفٍ». (۳)

«و حج جهاد هر ناتوانی است.»

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۲۹۳، خطبه ۱۹۲

۲- جهان آفتاب، واژه، حج.

۳- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۴۹۴، حکمت ۱۳۶

ص: ۶۲

یکی از ارزش‌های متعالی در اسلام، جهاد در راه خدا است که هر مسلمانی آرزو دارد در معرکه جهاد شرکت نموده، به فوز و فیض شهادت نایل شود و از پاداش‌های فراوانی که قرآن کریم برای مجاهدان برشمرده، بهره‌مند گردد. اما از آنجا که این توفیق برای همه میسر نمی‌شود، امام (ع) حج را به عنوان جانشین جهاد برای ناتوانان بر شمرد.

نتیجه و جمع بندی

نهج البلاغه که یادگار ارزشمند کارشناس اعلاهی جهان و انسان و دین شناس کامل، مولای متقیان علی (ع) است، در ضمن تبیین تعالیم و آموزه‌های هستی شناسانه و دین شناسانه و تربیت انسان و معارف عرفانی و اخلاقی پرشمار دیگر، بیانات کوتاه و نغزی در باره اسرار و معارف حج ارائه کرده که اهم آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. فریضه جهت‌بخش،
۲. شوق و بی‌قراری در برابر خداوند،
۳. فروتنی در برابر عظمت خداوند،
۴. گوش‌های شنوا و دل‌های بیدار دعوت‌شدگان،
۵. گام در جای پای پیام آوران الهی و جریان‌های توحیدی،
۶. شباهت جویی به فرشتگان،
۷. تجارت سودآور و آمرزشگاه الهی،
۸. پرچم در اهتزاز اسلام،
۹. پناهگاه پناه جویان،
۱۰. تقویت دین،
۱۱. زدودن فقر،
۱۲. آزمایش و اختبار
۱۳. جهاد ضعیفان.

ص: ۶۴

شفا بخشی حج

چکیده

مطالعه در باره حج و ابعاد گوناگون آن، به ویژه مطالعه آیات و روایات حج، این نکته را روشن می‌سازد که حج دارای آثاری شگرف در علاج گرفتاری‌های روحی و روانی، فکری و آسیب‌های اجتماعی است این نوشتار بر آن است تا با بررسی بخشی آسیب‌ها و چگونگی علاج آن در حج، گوشه‌ای از آثار این رکن بزرگ اسلام را مطرح سازد؛ باشد که اهل نظر با دقت و تأمل بیشتر، زوایای این بحث را بهتر و بیشتر بکاوند و آن را به صورت شایسته‌تر مطرح سازند.

کلید واژه‌ها: فلسفه و اسرار حج، آسیب‌های روحی و روانی، آثار اخلاقی حج و فلسفه عبادات.

مقدمه

موضوع فلسفه، اسرار و آثار عبادات، از دیرباز مورد توجه مردم بوده است. از همین رو، قرآن و روایات، پاسخ این نیاز را داده و در آیات متعدد و روایات فراوان به آن پرداخته شده است. دانشمندان نیز در این عرصه، آثار مکتوب گران‌سنگی را به یادگار گذاشته و هر کدام با روشی به این موضوع پرداخته‌اند.

نوشتار حاضر، گامی هرچند کوچک در این مسیر برداشته و در صدد است تا از زاویه‌ای ویژه به برخی از آثار و حکمت‌های حج بپردازد و آن، بررسی تأثیر مناسک حج در درمان آسیب‌های روحی و روانی است.

شفا بخشی حج

انسان، مرکب است از روح و جسم و از هر دو جهت نیازمند سلامت می‌باشد. بشر در طول تاریخ پرفراز و فرود خود، به دنبال کسب این سلامت بوده و برای آن سرمایه‌گذاری‌های بزرگی کرده است.

سلامت جسم و سلامت روح

داشتن سلامت جسمانی، موهون برنامه داشتن و اجرای آن است. تغذیه سالم، ورزش، تحرک جسمانی و مراقبت مستمر از جمله شرایط این سلامت است.

هم‌چنان که سلامت جسمی نیازمند برنامه است، سلامت روحی نیز محتاج آن است.

از جمله مقدمات ضروری برای تحصیل این سلامت، شناخت آسیب‌ها، دردها و درمان‌ها است.

علّامه طباطبایی در این مورد می‌نویسد:

«فلانسان صحّة و استقامة روحیة معنویة كما أن له صحّة و استقامة جسمیة صوریة، و له أمراض و أدواء روحیة باختلال أمر الصحّة الروحیة كما أن له أمراضاً و أدواء جسمیة باختلال أمر الصحّة الجسمیة و لكل داء دواء و لكل مرض شفاء».

«انسان دارای سلامت و استقامت روحی و معنوی است؛ چنان که دارای سلامت و استقامت جسمی و ظاهری است. برای روح نیز بیماری‌ها و داروهایی است که به هنگام اختلال در سلامت آن تجویز می‌شود؛ همان‌گونه که در مورد بیماری‌ها و سلامت جسمانی

نیز چنین است. برای هر دردی، دوایی و برای هر بیماری شفایی است.» (۱)

ص: ۶۵

اهمیت شناخت آسیب‌های روحی و فکری

خسارت آسیب‌های روحی و فکری به مراتب بیشتر از آسیب‌های جسمی است. علاوه بر این که دردهای روحی، هم به لحاظ تشخیص و هم به جهت درمان، بسیار دامنه‌دارتر از بیماری‌های جسمی است.

با بررسی ریشه جنایات و بحران‌ها در زندگی بشر، درمی‌یابیم که آسیب‌های اخلاقی و فکری از مهم‌ترین ریشه‌های این انحرافات است. بنابراین، شناخت آسیب‌ها و راه‌های درمان آن، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

در معارف اهل بیت (علیهم السلام) ریشه کفر - که مهم‌ترین آسیب است - آفت‌های اخلاقی و روانی دانسته شده است. امام صادق (ع) در این باره فرموده است:

«أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ: الْحِرْصُ وَالْاِسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ، فَأَمَّا الْحِرْصُ، فَإِنَّ آدَمَ (ع) حِينَ نُهِيَ عَنِ الشَّجَرَةِ، حَمَلَهُ الْحِرْصُ عَلَى أَنْ أَكَلَ مِنْهَا وَأَمَّا الْاِسْتِكْبَارُ فَإِبْلِيسُ حَيْثُ أُمِرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ فَأَبَى وَأَمَّا الْحَسَدُ فَأَبْنَا آدَمَ حَيْثُ قَتَلَ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ».

«ریشه‌های کفر سه چیز است؛ حرص، استکبار و حسد. آنگاه که آدم (ع) از خوردن میوه درخت ممنوع شد، حرص او را وادار کرد تا از آن تناول کند. وقتی ابلیس مأمور شد بر آدم سجده کند، استکبار و خود بزرگ‌بینی‌اش موجب شد که از این فرمان سر باز زند و حسد موجب گردید یکی از دو فرزند آدم، دیگری را بکشد.» (۱)

البته کفر مطرح شده در این روایت، کفر عملی است ولی در هر صورت کفر است و می‌تواند به مراحل بالاتر نیز منتهی شود.

قرآن کتاب شفا

از نام‌ها و اوصاف قرآن کریم، شفا است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ». (۲)

«ای مردم، به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست و رهنمود و رحمتی برای گروندگان [به خدا] آمده است.»

«وَتَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا». (۳)

«و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، از قرآن نازل می‌کنیم، و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.»

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ». (۴)

«و اگر ما، قرآن را به زبان عجمی (غیر عربی) می‌فرستادیم، به یقین کافران می‌گفتند: چرا آیات این کتاب به تفصیل نیامده است؟ چرا (کلمات) آن عجمی و (مخاطب آن) عرب است؟ به آنان بگو، این

۱- کافی، ج ۲، باب فی أصول الکفر و أركانہ، ص ۲۸۹

۲- یونس: ۵۷

۳- اسراء: ۸۲

۴- فصلت: ۴۴

ص: ۶۶

قرآن برای اهل ایمان هدایت و شفاست و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوششان سنگینی است و سبب کوری چشم آن‌هاست. گویا آن‌ها را از جای بسیار دور صدا می‌کنند.

علی (ع) در باره شفاخواهی از قرآن می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيَّ أَحَدٌ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا أَحَدٌ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَيَّ لِأَوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ وَالْغِي وَ الضَّمَالُ فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ». (۱)

«بدانید که هیچ کس پس از داشتن قرآن، فقر (معنوی) ندارد و برای هیچ کس پیش از آن، غنا و توانگری (معنوی) نیست؛ پس شفا در دردهای خود را از آن بخواهید و در سختی‌های خود از آن یاری جوید، که در آن شفا بزرگ‌ترین درد، یعنی کفر و نفاق و گمراهی است؛ از خدا به وسیله قرآن چیز بخواهید و با دوستی قرآن رو به خدا کنید.»

علامه طباطبایی (قدس سره) درباره شفابخشی قرآن، چنین نگاشته است:

«وَعَدَّ الْقُرْآنَ شِفَاءً وَ الشِّفَاءَ إِنَّمَا يَكُونُ عَنْ مَرَضٍ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ لِلْقُلُوبِ أَحْوَالَ نَسْبَةِ الْقُرْآنِ إِلَيْهَا نَسْبَةُ الدَّوَاءِ الشَّافِي إِلَى الْمَرَضِ، وَ هُوَ الْمُسْتَفَادُ مِنْ كَلَامِهِ سَبْحَانَهُ حَيْثُ ذَكَرَ». (۲)

«خداوند قرآن را شفا شمرده و چون شفا در پی بیماری است، بر این مطلب دلالت دارد که قلب‌ها حالاتی دارند که نسبت قرآن به آن همانند نسبت داروی شفابخش به بیماری است.»

فخر رازی در توضیح این شفابخشی می‌نویسد:

«إِنَّ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - كَانَ كَالطَّيِّبِ الْحَازِقِ، وَ هَذَا الْقُرْآنُ عِبَارَةٌ عَنْ مَجْمُوعِ أَدْوِيَتِهِ الَّتِي بَتَرَكِبِهَا تَعَالَى الْقُلُوبِ الْمَرِيضَةَ». (۳)

«همانا محمد (ص) مانند طیب حاذق بود و این قرآن عبارت است از مجموع داروهایی که با ترکیب آن دل‌های بیمار درمان می‌شود.»

کیفیت درمان با قرآن

درمان با قرآن چگونه صورت می‌پذیرد؟ چگونه می‌توان از این درمان بهره برد؟ این درمان‌ها را از یک منظر می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

الف: درمان‌های نظری (شناختی)

بی‌گمان مقدمه هر انحرافی، انحراف در فکر است. از این رو، اصلاح اندیشه و رهاندن آن از دام بیماری‌ها، اقدامی لازم و ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. قرآن کریم با ارائه معارف حق، به درمان این بیماری‌ها می‌پردازد.

تلاوت قرآن و تدبّر در آیات آن، مقدمه‌ای برای به دست آوردن این علاج است، بیماری‌هایی چون شرک، کفر و نفاق از جمله این موارد هستند.

ب: درمان‌های عملی

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۲۵۲

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۸۳

۳- مفاتیح الغیب، ج ۱۷، ص ۲۶۸

ص: ۶۷

این نوع درمان، با به کار بستن برنامه‌های عملی حاصل می‌گردد. برنامه‌هایی مانند نماز، روزه، انفاقات و حج، از موارد این نوع درمان به شمار می‌روند. از پیامبر خدا (ص) در این باره چنین نقل شده است:

«يَا عِبَادَ اللَّهِ، أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى، وَاللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ، فَصَلِّ لِمَا مَرَضَى فِيمَا يَغْلُمُهُ الطَّيِّبُ وَيُدْبِرُهُ بِهِ، لَأَفِي مَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَيَقْتَرِحُهُ، أَلَا فَسَلِّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ تَكُونُوا مِنَ الْفَائِزِينَ». (۱)

«ای بندگان خدا! شما مانند بیمارانیید و خداوند عالمان همانند طیب و مصلحت بیمار در دانسته‌های طیب و تدبیر او است نه در آنچه بیمار آن را می‌پسندد، پس کار خدا را به او واگذارید تا از رستگاران شوید.»
درمان با حج و عبادات

برای نمونه، اضطراب و ناآرامی از مهم‌ترین گرفتاری‌های روحی و روانی بشر است. قرآن مجید درمان آن را در پناه یاد خداوند امکان‌پذیر می‌داند؛ (الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ). (۲)
و کسانی را که از ذکر رویگردان می‌شوند، دچار زندگی تنگ می‌داند؛ (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى). (۳)

آن‌گاه برای عملی شدن ذکر برنامه می‌دهد: (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي). (۴)
نماز، برنامه‌ای است عملی، برای کسب آرامش و اطمینان، که در این آیه مطرح شده است.
حج، نیز از جمله این داروهاست که در این سطور به بررسی آن خواهیم پرداخت.

مرحوم ملکی تبریزی، درباره نقش حج در درمان می‌نویسد:

«حج دارویی الهی و مرکب از اجزای بسیار نافع برای بیماری‌های دل است. این بیماری‌ها قلب را از عالم نور باز می‌دارد؛ مثلاً خرج کردن در حج، بیماری بخل را معالجه می‌کند و تواضع و خواری در اعمال حج و طواف و نماز، مرض تکبر را معالجه می‌کنند و...». (۵)

آفات و بیماری‌های نفس

۱. شرک به خداوند

شرک به خداوند مهم‌ترین آسیب روحی و معنوی است و آثار زیان‌باری را در عرصه‌های مختلف فردی و اجتماعی بر انسان وارد می‌سازد. قرآن کریم شرک را ظلم بزرگ دانسته است:

(وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ). (۶)

بدیهی است، هر اصلاحی باید از اصلاح نگرش و بینش آغاز شود؛ زیرا در غیر این صورت اصلاح میسر نیست و هر حرکت، چرخشی باطل و بی‌ثمر خواهد بود.

شرک، ظلم و آفت بزرگی است چون:

۱. قرار دادن چیزی در غیر جای خود است.

۲. غیر خدا را معبود و در رتبه خدا قرار دادن است.

۳- طه: ۱۲۴

۴- طه: ۱۴

۵- المراقبات، ص ۳۸۴

۶- لقمان: ۱۳

ص: ۶۸

۳. ظلم در حق خالق است.

۴. پست کردن نفس انسانی با واداشتن او به عبادات مخلوق پست است، (مانند پرستش بت).

۵. ظلم به اهل توحید است.

۶. انکار بارزترین حقیقت هستی است.

۷. منشأ تفرقه و بسیاری از آسیب‌ها و انحرافات دیگر است.

حج از آغاز تا پایان و در مراحل مختلف، درمانی گسترده برای شرک است.

مرحله نخست: آغاز حج

قرآن کریم حج را تنها برای خدا می‌داند و در مورد آن تعبیری منحصر به فرد ذکر کرده، می‌فرماید:

(وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا). (۱)

«و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد.»

لام اختصاص در «لِلَّهِ» و تقدیم جار و مجرور، حصر را می‌رساند و این تأکیدی است بر این که بنیان حج توحید است.

مرحله دوم: شعار حج

شعار اصلی حج تلبیه است. دقت در صیغه انعقاد حج، این نکته را به طور کامل آشکار می‌سازد که نفی شرک «لَا شَرِيكَ لَكَ» و

اعلان مراتب مختلف توحید «إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ» محور اصلی حج است.

مرحله سوم: طواف و دیگر مناسک حج

شعار توحید «لَيْبِكَ» همراه با حرکت برای زیارت خانه توحید و طواف برگرد آن، هماهنگی جسم و جان در مسیر توحید است؛

چنان که دیگر مناسک حج نیز هر کدام مرحله‌ای و مرتبه‌ای از توحید را مطرح می‌سازند.

مجموعه مناسک حج تأکیدی است نظری و عملی بر همه مراتب توحید.

مرحله چهارم: پایان حج

قرآن کریم در مورد استمرار اخلاص و توحید تا پایان حج، تأکید کرده و مجموعه اعمال آن را در بستر توحید جاری و ساری

می‌داند و می‌فرماید:

(وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ)؛ «و حج را فقط برای خدا به اتمام رسانید.» (۲)

بنابراین، آغاز و پایان حج باید در پرتو اخلاص و توحید شکل بگیرد. این موضوع در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز مورد

توجه قرار گرفته است:

«قَالَ الصَّادِقُ (ع) إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ ... وَ جَدُّ عَهْدَكَ عِنْدَ اللَّهِ بِوَحْدَانِيَّتِهِ.» (۳)

در دعای نزد حجرالأسود آمده است:

۱- آل عمران: ۹۷

۲- بقره: ۱۹۶

۳- بحار الانوار به نقل از مِصْبَاحُ الشَّرِيعَةِ ج ۹۶، ص ۱۲۴

ص: ۶۹

«وَقُلْ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لَتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاءِ، آمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَاللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ وَعِبَادَةَ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةَ الْأَوْثَانِ وَعِبَادَةَ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (۱)

ی ادآوری یک نکته

دعاها و ذکرهایی که از معصومین (علیهم السلام) در مواقف مختلف وارد شده، بیانگر نکات مهمی در باره فلسفه و حکمت‌های آن عمل است؛ به عبارت دیگر، ادعیه و اذکار وارد شده، توجه انسان را به جهت و سوی آن عمل می‌کشاند و بهترین قالب برای بیان این اغراض است.

۲. ترک توبه و پندار بی مورد نجات

از آسیب‌های جامعه ایمانی، توهم نجات بدون فراهم ساختن مقدمات و شرایط آن است. قرآن کریم این آفت را در میان اهل کتاب این گونه گزارش کرده است:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ». (۲)

«یهودیان و مسیحیان می‌گویند: ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم. بگو، پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند؟ (چنان نیست) بلکه شما مخلوقی از مخلوقات خدایید. خدا هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد مجازات می‌کند. ملک و حکومت آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنهاست، همه از آن خداست و بازگشت همه به سوی اوست.»

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَىٰ وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا». (۳)

«بعد از آن، نسل‌هایی جانشین آنان شدند و وارث کتاب آسمانی تورات گشتند. (با این حال) متاع پست این دنیای فانی را (مشروع و نامشروع) می‌گیرند و (می‌خورند و) می‌گویند: خدا ما را خواهد بخشید!»

حج خانه خدا، اولاً: اقدامی عملی در جهت اطاعت پروردگار است. ثانیاً: مجموعه مناسک حج، تذکاری دائمی در جهت جبران گناهان با توبه و رجوع به خداوند است.

از امام باقر (ع) درباره حج در تفسیر آیه (فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ) آمده است:

«(فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ)، قَالَ: حُجُّوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (۴)

از امام سجاد (ع) نیز در این زمینه چنین نقل شده است:

«وَحَقُّ الْحَجِّ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ وَفَادَةٌ إِلَى رَبِّكَ، وَ فِرَارٌ إِلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِكَ، وَ فِيهِ قَبُولُ تَوْبَتِكَ». (۵)

در اماکن مختلف حج، حاجی به توبه و اعتراف به گناه توجه داده می‌شود، از جمله:

الف: جوار کعبه

کعبه یادآور خطای آدم و هبوط او بر زمین و بازگشت وی به سوی خداوند و بالأخره پذیرش توبه اوست.

از امام صادق (ع) در این مورد نقل شده که فرمود:

۱- من لایحضره الفقیه، ص ۵۳۱

۲- مائده: ۱۸

۳- اعراف: ۱۶۹

۴- کافی، ج ۴، ص ۲۵۶

۵- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۸

ص: ۷۰

«لَمَّا طَافَ آدَمُ بِالْبَيْتِ وَانْتَهَى إِلَى الْمُتَرَمِّمِ، قَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ ۷ يَا آدَمُ، أَقِرِّ لِرَبِّكَ بِذُنُوبِكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ. قَالَ فَوَقَفَ آدَمُ ۷ فَقَالَ: يَا رَبِّ إِنَّ لِكُلِّ عَامِلٍ أَجْرًا وَقَدْ عَمِلْتُ فَمَا أَجْرِي فَأَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَيْهِ يَا آدَمُ قَدْ غَفَرْتُ ذُنُوبَكَ قَالَ يَا رَبِّ وَلَوْلَدِي أَوْ لِذُرِّيَّتِي فَأَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَيْهِ يَا آدَمُ مَنْ جَاءَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ وَأَقِرَّ بِذُنُوبِهِ وَتَابَ كَمَا تَبْتَ ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غَفْرَتُ لَهُ». (۱)

«آن‌گاه که آدم (ع) طواف کعبه کرد و به ملترزم رسید، جبرئیل به او گفت: ای آدم، در این مکان به گناहत اقرار کن. آدم (ع) ایستاد و گفت: پروردگارا! هر عمل کننده را پاداشی است، من عمل کردم، اجر من چیست؟ خداوند به او وحی کرد: ای آدم، گناه تو را قطعاً آمرزیدم. آدم عرضه داشت و برای فرزندان یا ذریه من؟ خداوند به او وحی کرد: ای آدم، هر کس از نسل تو به این مکان درآید و به گناهانش اقرار کند و همان‌گونه که تو، توبه کردی توبه کند و سپس استغفار نماید، او را می‌آمرزم.»

امام صادق (ع) زمانی که به ملترزم می‌رسیدند، به اطرافیان خود می‌فرمودند:

«أَمِيطُوا عَنِّي حَتَّى أَقِرَّ لِرَبِّي بِذُنُوبِي فِي هَذَا الْمَكَانِ، فَإِنَّ هَذَا مَكَانٌ لَمْ يُقَرَّرْ عِبْدٌ لِرَبِّهِ بِذُنُوبِهِ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ».

«از من دور شوید تا برای پروردگارم در این مکان به گناهان خود اعتراف کنم. همانا این مکانی است که بنده‌ای به گناهان خود اعتراف و سپس استغفار نکرده است جز آن که خداوند او را آمرزیده است.»

هم‌چنین از آن حضرت درباره دعا نزد ملترزم نقل شده است:

«اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ، وَهَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ مِنْ قَبْلِكَ الرَّوْحُ وَالْفَرْجُ». (۲)

ب: صفا و مروه

صفا و مروه نیز حکایتی مشابه طواف دارد. امیر مؤمنان (ع) وقتی بر صفا قرار می‌گرفت، رو به کعبه می‌کرد و می‌گفت:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ قَطُّ، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدُّ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. اللَّهُمَّ أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ...». (۳)

«خدایا! هر گناهی که مرتکب شدم بیامرز و اگر به گناه بازگشتم تو نیز با مغفرت به من بازگرد...»

ج: عرفات

از دلایل نامگذاری این سرزمین به «عرفات»، اعتراف آدم (ع) در آن سرزمین به گناه است. از امام صادق (ع) در این باره چنین نقل شده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَتُوبَ عَلَى آدَمَ ۷ أَرْسَلَ إِلَيْهِ جِبْرَائِيلَ ... ثُمَّ انْطَلَقَ بِهِ إِلَى عَرَفَاتٍ، فَأَقَامَهُ عَلَى عَرَفَةِ وَقَالَ لَهُ: إِذَا عَزَبَتِ الشَّمْسُ فَاعْتَرِفْ بِذُنُوبِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ، فَفَعَلَ ذَلِكَ آدَمُ وَلِذَلِكَ سُمِّيَ عَرَفَةَ، لِأَنَّ آدَمَ ۷ اعْتَرَفَ عَلَيْهِ بِذُنُوبِهِ، فَجَعَلَ ذَلِكَ سُنَّةً فِي وُلْدِهِ»

۱- کافی، ج ۴، ص ۱۹۴

۲- کافی، ج ۴، ص ۴۱۱

۳- کافی، ج ۴، ص ۴۳۳

ص: ۷۱

يَعْتَرِفُونَ بِذُنُوبِهِمْ كَمَا اعْتَرَفَ آبُوهُمْ وَيَسْأَلُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ التَّوْبَةَ كَمَا سَأَلَهَا آبُوهُمْ آدَمَ». (۱)

«خدای تبارک و تعالی زمانی که خواست توبه آدم (ع) را بپذیرد، جبرئیل را به سوی او فرستاد ... سپس او را به عرفات برد و گفت: زمانی که خورشید غروب کرد هفت مرتبه به گناهت اعتراف کن. آدم (ع) چنین کرد و از همین جهت آن سرزمین عرفه نامیده شد ... و آن را سنتی در فرزندان او قرار داد تا به گناهان خویش در این سرزمین اعتراف کنند...» (۲)

این تنها بخشی از دستاوردهای حج در توجه دادن انسان به خطاها و در پی آن، ضرورت بازگشت و اصلاح گذشته است.

۳. از خودبیگانگی و فراموش کردن خود

از جمله آسیب‌های خطرناک برای انسان، از یاد بردن خویش است. قرآن کریم در این باره اخطار می‌دهد که:

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ). (۳)

«از کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس خداوند نیز آنان را دچار خودفراموشی کرد.»

وقتی انسان خدا را فراموش کرد و جایگاه او را در هستی نادیده گرفت، طبیعی است در قضاوت نسبت به خویشتن نیز دچار مشکل می‌شود. در حقیقت فراموش کردن مناسبت خود با خدا که تابعی از نسیان جایگاه خداوند است و به گم شدن انسان و غفلت وی از خود می‌انجامد.

(إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ رِأْسًا).

«هرگاه دست خود را بیرون آورد، آن را نبیند.» (۴)

درمان از خودبیگانگی در حج

حج، فرصتی برای خداشناسی و خودشناسی است. انسان فرو رفته در دنیا و اشتغالات سرگرم کننده آن، یکبار به خود می‌آید و در فضای جدیدی در تلاش است تا خود و خدایش را بشناسد و موقعیتش را در برابر او ارزیابی کند.

قرآن مجید یاد خداوند را از مهم‌ترین اهداف عالی حج قلمداد کرده، می‌فرماید:

(لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ ...). (۵)

«تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیاتبخش) باشند و در ایام معینی، نام خدا را، بر چهارپایانی که به آنان داده است، (به هنگام قربانی کردن) ببرند...»

امام هشتم (ع) درباره فلسفه احرام فرموده‌اند:

(وَمِنْهُ تَرْكُ قَسَاوَةِ الْقَلْبِ وَخَسَاسَةِ الْأَنْفُسِ وَنِسْيَانِ الذِّكْرِ). (۶)

«از فلسفه‌های حج، ترک قساوت قلب و پستی نفس و فراموشی یاد خداست.»

نمادهای درمانگر از خودبیگانگی

از روایات بر می‌آید که «حجرالأسود» از بهشت نازل شده و مکان آن، جایگاه میثاق گرفتن از بندگان است. حج و زیارت کعبه یادآور بهشت موعود است.

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۱

۲- علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۱

۳- حشر: ۱۹

۴- نور: ۴۰

۵- حج: ۲۸

۶- علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۴

ص: ۷۲

«وَإِنَّمَا يُقْبَلُ الْحَجَرُ وَيُسْتَلَمَ لِيُؤَدَىٰ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - الْعَهْدُ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ وَإِنَّمَا وَضَعَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ وَلَمْ يَضَعْهُ فِي غَيْرِهِ لِأَنَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - حِينَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ أَخَذَهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ». (۱)

«حجرالاسود بوسیده و استلام می‌شود؛ زیرا عهدهی را که خداوند از آنان گرفته ادا کنند و حکمت آن که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - حجرالاسود را در رکن مخصوص آن، که اکنون هست، قرار داده و در غیر آن رکن نگذاشته، این است که خدای (تبارک و تعالی) میثاقی را که از مردم گرفته، در همین مکان اخذ کرده است. بنابراین، در این مکان تجدید عهد می‌کنند.»
و اما علت این که حجرالاسود را از بهشت بیرون بردند، این است که آدم (ع) با دیدن آن سنگ، عهد و میثاقی را که فراموش کرده بود، به یاد آورد:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ». (۲)

۴. غرور و تکبر

از آسیب‌ها و ضایعات مهم، تکبر و گردن‌فرازی است. کتاب خدا استکبار را ریشه‌ای اساسی در انحرافات می‌داند و در موارد متعددی آن را مطرح کرده است؛ از جمله:

- (وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْصَمُوا تِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا). (۳)

«و من هر بار که آنان را دعوت کردم تا ایشان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوش‌هایشان کردند و ردای خویشان بر سر کشیدند و اصرار ورزیدند و چه بیشتر بر کبر خود افزودند.»

- (إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ). (۴)

«... مگر ابلیس که گردن‌کشی و بزرگ‌منشی نمود و از کافران شد.»

- (وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ). (۵)

«و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت کسانی که از اطاعت من کبر می‌ورزند، به زودی خوار در دوزخ درمی‌آیند.»

درمان غرور و تکبر

در مناسک شگفت حج، برنامه‌های روشنی برای درمان این آسیب وجود دارد؛ از جمله:

الف) جدا شدن و فاصله گرفتن از فضای معمول زندگی

از عوامل و زمینه‌های مهم پدیداری تکبر، موقعیت‌ها و وضعیت محیطی است. قدرتمندی که بر اریکه قدرت تکیه زده و ثروتمندی که در ثروت و امکانات خود لمیده و عالمی که به دانسته‌هایش دل بسته و به آن مغرور است، با انفصال از آن محیط و اقتضائات آن؛ این امکان را می‌یابد که در خود درنگی کرده و ارزیابی درستی از خویشان داشته باشد.

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۲

۲- اعراف: ۱۷۲

۳- نوح: ۷

۴- «ص»: ۷۴

ص: ۷۳

انسان در روال عادی زندگی، نوعاً اسیر روزمرگی است و به آن چه پیرامون او می‌گذرد، عادت می‌کند؛ از همین رو از حقایق و واقعیات دیگر حیات خود غافل می‌شود.

گسستن از زندگی متعارف، این بخت را برای انسان فراهم می‌سازد تا در خود و پیرامونش، نگاهی و ملاحظه‌ای داشته باشد و از غفلت خارج شود.

مگر نه این است که خداوند زنگ خطر را به صدا در آورده، می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ). (۱)

«ای مؤمنان، اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نسازد و آنان که چنین کنند، زیانکارند.»

هم‌چنین درباره آنان که به این هشدار توجه نکرده‌اند، می‌فرماید:

(أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ، حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ). (۲)

«افزون طلبی [و فخر فروشی] سرگرمتان ساخت، تا به دیدار گورستان رفتید.»

حج، دل‌کندن از وابستگی‌های معمول و وارد شدن به فضای دیگر است تا در آن وضعیت، آدمی خود را بیابد و آن‌گاه به خدا برسد.

مناسک حج، از احرام تا تقصیر و از عرفات تا جمرات، مرحله به مرحله بت‌های درون و بیرون را فرو می‌ریزد و قید تعلقات را می‌شکند تا انسان به حقیقت نزدیک‌تر شود.

ب) احرام و احکام آن

احرام و احکام و آداب آن پیامی رسا در این زمینه دارد. از امام رضا (ع) در این باره نقل شده که فرمود:

(وَ إِنَّمَا أُمِرُوا بِالْإِحْرَامِ لِيُخْشِعُوا قَبِيلَ دُخُولِهِمْ حَرَمَ اللَّهِ وَ أَمْنَهُ وَ لِيَلْمُوا وَ يَسْتَعْلُوا بِشَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ لِدَاتِهَا وَ يَكُونُوا جَادِينَ فِيهَا هُمْ فِيهِ قَاصِدِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ عَلَيْهِ بِكَلْبَتِهِمْ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ التَّعْظِيمِ لِلَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ لِيُنَبِّئَهُ وَ التَّدَلُّلِ لَأَنْفُسِهِمْ عِنْدَ قَصْدِهِمْ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ وَفَادَتِهِمْ إِلَيْهِ رَاجِعِينَ ثَوَابَهُ، رَاهِبِينَ مِنْ عِقَابِهِ، مَاضِينَ نَحْوَهُ، مُقْبِلِينَ إِلَيْهِ بِالذُّلِّ وَ الْاسْتِكَانَةِ وَ الْخُضُوعِ). (۳)

«و حاجیان از آن‌رو موظف به احرام شدند که پیش از ورود به حرم امن الهی خاشع گردند و به چیزی از امور دنیا و لذت‌های آن سرگرم و مشغول نباشند و در آن‌چه به آن روی نموده، جدی باشند ... همراه با افتادگی، آرامش و فروتنی.»

و جوب باز بودن سر برای مرد و صورت برای زن، ترک لباس دوخته، آرایش، جدال، مفاخره، سلاح برداشتن، گوشه‌هایی از ترکیب داروی علاج تکبر و غرور است.

ج) طواف و سعی

همراه شدن با قشرهای مختلف مردم در طواف و سعی، گام دیگری است برای زدودن نخوت و غرور؛ از این رو از امام صادق (ع) درباره سعی اینگونه نقل شده است:

(مَا مِنْ بُقْعَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمَسْعَى لِأَنَّهُ يُدَلُّ فِيهَا كُلُّ جَبَّارٍ). (۴)

۱- منافقون: ۹

۲- تکوثر ۱۰۲: ۲

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۱۴

۴- کافی، ج ۴، ص ۴۳۴؛ علل الشرایع، ص ۴۳۳؛ بحار الانوار، ج ۹۹، صص ۲۳۴ و ۲۳۵

ص: ۷۴

«مکان عبادتی، نزد خداوند دوست داشتنی‌تر از محلّ سعی نیست؛ چرا که در این مکان هر متکبر سرکشی خوار می‌شود.»

(د) عرفات و مشعر

قرار گرفتن در میان خیل عظیم مردم در عرفات و منا و توقف، حرکت و همراهی با آنان، موجب از میان رفتن زمینه‌های کبر و غرور می‌شود.

خداوند متعال به کسانی که از سر غرور و خود بزرگ بینی راه افاضه خود از عرفات را از توده مردم جدا کرده و به امتیازات واهی دلخوش کرده بودند، تذکر می‌دهد:

(ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۱)

«سپس از همان‌جا که مردم (به سوی سرزمین منا) کوچ می‌کنند، کوچ کنید و از خداوند، آمرزش بخواهید که خدا آمرزنده مهربان است!»

طبرسی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«مقصود کوچ کردن از عرفات است و این آیه متوجه قریش و هم‌پیمانان قریش است که به نام خمس خوانده می‌شوند و آنان با مردم به عرفات نمی‌رفتند و می‌گفتند ما اهل حرم الهی هستیم و از آن نباید بیرون رویم و در همان مزدلفه می‌ماندند و از آن‌جا کوچ می‌کردند. خداوند با این آیه آنان را نیز امر به حرکت به سوی عرفات و وقوف در آن‌جا و افاضه از عرفات، فرمود و بنا بر این قول، مراد از «الناس» بقیه مردم‌اند.»

بیتوته در منا و رمی جمرات

شب‌های منا و گذراندن مدتی طولانی با انبوه مردمی که برای اطاعت و عبادت خداوند در آن سرزمین جمع شده‌اند، از مفیدترین داروها برای درمان کبر است.

از جمله برنامه‌های منا، رمی جمرات است. سنگریزه انداختن به جمرات نماد مبارزه جدی با شیطان است.

بارزترین صفت شیطان که موجب رانده شدن او شد، تکبر بود. مبارزه با شیطان، مبارزه با شخص شیطان نیست بلکه مبارزه با روش و منش و وسوسه‌های اوست.

رجم شیطان دور کردن او و صفاتش از انسان است که مهم‌ترین آن‌ها کبر و غرور می‌باشد.

از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) چنین نقل است که:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ».

«کسی که در قلبش به وزن ذره‌ای کبر باشد وارد بهشت نمی‌شود.» (۲)

۵. افکار و ذهنیات پست و بی ارزش

از آسیب‌های جدی و خطرناک برای انسان، اشتغال ذهن او به فکرهای بی ارزش و یا کم ارزش است. برخی تمام نیروی ذهن و اندیشه خود را در شهوات و مسائل دنیوی هزینه کرده و فضایی برای اندیشه در امور متعالی نمی‌یابند و از همین‌رو، در زندان تنگ دنیا و پیوسته‌های آن محبوس می‌شوند. قرآن کریم این آسیب و پیامدهای آن را بدین گونه ترسیم می‌کند:

ص: ۷۵

«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ». (۱)

«همانان که دین و آیین خود را سرگرمی و بازیچه پنداشتند و زندگی دنیا مغرورشان ساخت، امروز ما آن‌ها را فراموش می‌کنیم، همان گونه که لقای چنین روزی را فراموش کردند و آیات ما را انکار نمودند، ما [هم] امروز آنان را از یاد می‌بریم.»

راغب اصفهانی لهُو را این گونه معنا می‌کند:

«اللَّهُوُ، ما يشغل الإنسان عما يعنيه و يهمله»؛ «لهو چیزی است که انسان را از آن چه مقصود و مهم است باز می‌دارد.»

علامه طباطبایی (قدس سره) در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«... و حيث اشتغل عنه إلى غيره الذي يلهو عنه و لا يهديه إلا إلى غايات خيالية و هي اللذائذ المادية التي لا بقاء لها و لا نفع فيها يعود إلى سعادته فقد اتخذ دینه لهوًا و لعبًا و غرته الحياة الدنيا بسراب زخارفها». (۲)

«زمانی که آدمی از آن (دین خدا) اعراض نماید و به غیر آن؛ یعنی به چیزهایی که انسان را جز به نتایج خیالی و لذایذ مادی و ناپایدار نمی‌رساند سرگرم شود، در حقیقت دین خود را بازیچه گرفته و زندگی مادی دنیا و سراب لذایذ آن، او را گول زده است.»

درمان افکار پست

حضور در حج، درگیر کردن فکر و قلب با اندیشه‌های متعالی است. امام صادق (ع) در این زمینه می‌فرماید:

«إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ تَعَالَى مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَ حِجَابٍ». (۳)

«زمانی که عزم حج کردی قلبت را برای خدا از دل مشغولی و حجاب خالی کن.»

بسیاری از مناسک و احکام حج، زائر را برای تحقق این هدف بلند آماده می‌سازد؛ برای نمونه:

سفر و جدا شدن از مال و فرزند و ...

حج و عمره با جدا ساختن فرد از دل مشغولی‌های عادی زندگی، حاجی را به عرصه‌های دیگری برای اندیشه و تفکر وارد می‌سازد.

از امام صادق ۷ در این مورد چنین نقل شده است:

«إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ ... وَ دَعِ الدُّنْيَا وَ الرَّاحَةَ». (۴)

«زمانی که عزم حج کردی ... دنیا و راحتی را رها ساز.»

در حج و عمره، برنامه‌هایی برای دور ساختن فکر انسان از اشتغال به امور پست وجود دارد مانند:

الف: پوشیدن احرام و پرهیز محرمات آن

احرام خود گامی مهم در عرصه عملی شدن این مهم است و دوری از محرمات آن نیز تکمیل کننده این جریان به شمار می‌رود؛ مانند نگاه نکردن در آئینه، ترک زینت، پرهیز از بوی خوش، اجتناب از هرگونه تماس و لذت جنسی، حرمت عقد نکاح و شاهد شدن بر آن و ...

۱- اعراف: ۵۱

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۳۴

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۲

۴- همان.

ص: ۷۶

از سوی دیگر حرکت به سوی مکه با احرام و اشتغال به اذکار احرام، گام‌هایی برای سوق دادن انسان به سوی افکار متعالی است.
ب: مناسک و مشاهد دیگر

کعبه و مسجدالحرام و اعمال آن، یادآور انبوهی از مسائل است که هر کدام عرصه‌ای است گسترده برای اندیشه و تفکر. زیارت کعبه پس از سیری طولانی و فراقی دراز، که جلوه‌ای از زیارت خداست، تصویری از معاد و ایستادن در برابر خداوند را در قیامت ترسیم کرده و آدمی را به تأملی عمیق فرو می‌برد.

جایگاه‌های اطراف کعبه عرصه دیگری برای اندیشیدن است، حجرالأسود، پرنده خیال را تا بهشت آدم و هبوط او بر زمین سیر می‌دهد. مقام ابراهیم زائر را به زندگی انبیا و مقامات و حالات آنان متوجه می‌کند و ...

این مجموعه درگیری‌های ذهنی، زائر را دگرگون کرده و او را از افکار کم‌ارزش و بی‌ارزش‌ها می‌سازد و متوجه مسائل اساسی می‌کند.

البته نکته‌ای را نباید از نظر دور داشت و آن این که:

تأثیر مناسک حج بر این تغییرات، به صورت اقتضا است و حج چنین زمینه‌ای را ایجاد می‌کند. حال اگر کسی بخواهد می‌تواند از این زمینه بهره فراوان ببرد ولی اگر نخواهد، سود او اندک خواهد بود. قرآن مجید حاضران در حج را به دو گروه تقسیم می‌کند:

* دنیا طلبان:

(فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ). (۱)

«و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید؛ همانند یادآوری از پدرانتان (آن گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر! (در این مراسم، مردم دو گروه‌اند): بعضی از مردم می‌گویند: خداوند! به ما در دنیا، (نیکی) عطا کن! ولی در آخرت، بهره‌ای ندارند.»

* طالبان دنیا و آخرت:

(وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ). (۲)

«و بعضی می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما! و ما را از عذاب آتش نگاه دار!»

بنابراین، تنها حضور در حج، تأمین کننده اهداف حج نیست و باید زائر آمادگی‌هایی را برای تحقق بخشیدن به اهداف حج به دست آورد.

در روایات نیز این خطر بارها گوشزد شده است. از پیامبر (ص) در این مورد چنین نقل شده است:

«وَعِنْدَهَا حَجٌّ أَغْنِيَاءُ أُمَّتِي لِلنُّزْهِةِ وَيَحُجُّ أَوْسَاطُهَا لِلتَّجَارَةِ وَيَحُجُّ فَقَرَاؤُهُمْ لِلرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ». (۳)

«در آخرالزمان، ثروتمندان اتم حج می‌گزارند برای تفریح و افراد متوسط (از نظر ثروت) برای تجارت و فقرا برای خودنمایی.»

۱- بقره: ۲۰۰

۲- بقره: ۲۰۱

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۴۹

ص: ۷۷

بنابراین، علاوه بر بستری که حج فراهم می‌سازد، زائر نیز باید آمادگی‌هایی را در درون خود فراهم آورد تا امکان بهره بردن بیشتر از فضای حج را پیدا کند.

۶. سستی در طاعت

از عوامل مهم و بازدارنده انسان از کمال، سستی و کسالت است. قرآن مجید این خطر را اینگونه گوشزد می‌کند:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ). (۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید! بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟! با این که متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی نیست!»

و در انتقاد از کسانی که در عبادت سستی می‌کنند، می‌فرماید:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا). (۲)

«منافقان می‌خواهند خدا را فریب دهند، در حالی که او آن‌ها را فریب می‌دهد و هنگامی که به نماز برمی‌خیزند، با کسالت برمی‌خیزند و در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌نمایند!»

در دعاهای معصومان (علیهم السلام)، کسالت و سستی از آسیب‌هایی دانسته شده که از آن باید به خدا پناه برد. از امام صادق (ع) در این باره چنین نقل شده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ». (۳) «پروردگارا! به تو پناه می‌برم از تنبلی و سستی.»

درمان کسالت و سستی با حج

از ویژگی‌های حج، حضور و حرکت در مناسک آن است؛ به گونه‌ای که حرکت، گاه مقدمه و گاه متن عمل است که به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

۱. سفر و جا به جایی مقدمه‌ای است برای حج.
۲. برای حضور در میقات بایستی حرکت کرد.
۳. حرکت از میقات برای حضور در مکه.
۴. حرکت در طواف عمره.
۵. حرکت در سعی عمره.
۶. حرکت برای رفتن به عرفات.
۷. حرکت برای کوچ به مشعرالحرام.
۸. حرکت برای کوچ به منا.
۹. حرکت مکرر برای رمی جمرات.
۱۰. حرکت برای بازگشت به مکه و انجام بقیه مناسک.
۱۱. حرکت برای انجام طواف زیارت.
۱۲. حرکت برای انجام سعی.

۱- توبه: ۳۸

۲- نساء: ۱۴۲

۳- کافی، ج ۲، ص ۵۸۶

ص: ۷۸

۱۳. حرکت برای انجام طواف نساء.

۱۴. حرکت برای بازگشتن.

شرط مباشرت در انجام اعمال (برای افراد غیر معذور) قرینه دیگری بر این مدعاست که از جمله فواید مناسک حج درمان سستی و کسالت است.

در روایات، حج هم‌وزن جهاد دانسته شده است. به نظر می‌رسد از جمله دلایل این هم‌وزنی تشابه جهاد و حج از جهات مختلف است که از جمله آن‌ها از بین بردن روح رکود و سستی است.

از جمله نشانه‌های دیگر این نکته، وجوب و هم‌چنین استحباب آن بر زنان، بدل از جهاد است. از همین رو پیامبر خدا (ص) در پاسخ به پرسش زنان که چرا بر آنان جهاد واجب نشده و نمی‌توانند به فضیلت آن نائل گردند، فرمود: «بِحَسْبِكُنَّ الْحَجُّ أَوْ قَالَ جِهَادُكُنَّ الْحَجُّ»؛ «برای شما حج کفایت می‌کند یا فرمود: جهاد شما حج است.» (۱)

۱- المصنف، عبد الرزاق الصنعانی، ج ۵، ص ۸

آثار تربیتی و فرهنگی حج

زیارت و حج در آیین‌های پیشین

ادیان و تمدن‌های شناخته شده از دیرباز مراسمی به عنوان زیارت داشته‌اند؛ به این معنی که پیروان آن ادیان برای وفای به نذر و عهد و یا سپاسگزاری و تشکر و یا به دلیل کمک گرفتن و برکت طلبیدن از خدا و یا خدایان و الهه‌ها و یا ارواح مقدسی که بدان اعتقاد داشته‌اند، به مکان‌هایی که از نظر آن‌ها مقدس بوده، می‌رفته‌اند و عموماً برای آنان هدیه و قربانی می‌برده‌اند.

حتی در تمدن‌های بت پرستی که کمتر تحت تأثیر دین بوده‌اند، همچون تمدن یونان و روم، این مراسم وجود داشته است. یونانیان و رومیان قدیم برای سپاسگزاری و یا جلب رضایت و مساعدت آلهه‌هایشان، به معابد و مکان‌هایی که بدان‌ها تعلق داشت می‌رفته‌اند و مراسم را با انجام قربانی و با کیفیتی بسیار باشکوه به پایان می‌برده‌اند. بسیاری از این مکان‌ها و معابد هنوز باقی است و اسناد و شواهد فراوانی وجود دارد که حکایت از کیفیت و عظمت مراسمی می‌کند که توسط آنان به جا آورده می‌شده است.

این مراسم آنچنان شایع بود که معروف است:

حواری بزرگ، پولس مقدس، خوردن گوشت این قربانی‌ها را- که برای الهه‌های رومی ذبح می‌شدند- بر مسیحیان حرام کرده بود. این مراسم در مصر قدیم و با کیفیتی شکوهمندتر برگزار می‌شد. در میان ادیان بزرگ غیر ابراهیمی بوداییان و هندوها و نیز زرتشتیان چنین مراسمی داشته و دارند. حتی ادیان کوچکی که بعدها از اختلاط ادیان بزرگ سر بر آورد، همچون سیک‌ها، نیز مراسمی به عنوان مراسم زیارت مقدس دارند که برای آنان به مثابه حج است.

زیارت مقدس برای ادیان ابراهیمی- که میراث داران ابراهیم هستند- دارای معنای بیشتر و عمیق‌تری بوده است. هم یهودیان و هم مسیحیان، حج خاص خود را داشته و دارند. قرآن کریم می‌فرماید: (لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ). (۱)

از این دیدگاه، زیارت مکان‌های مقدس و مورد احترام و انجام یک سلسله اعمال، گویی یکی از شاخصه‌های گروه‌های اجتماعی؛ اعم از دینی و غیر دینی بوده است. این پدیده حتی از روزگار جدید هم، اگر چه به نوعی دیگر، وجود دارد.

یکی از بهترین نمونه‌ها مراسمی بود که معتقدان به اندیشه کمونیستی نسبت به قبر لنین در میدان سرخ مسکو به جا می‌آوردند. تا قبل از سقوط بلوک شرق و تجزیه امپراتوری شوروی، زیارت قبر لنین، با مراسم خاص آن، یکی از واجبات ایدئولوژیک و میهنی برای مقامات شوروی و اعضای حزب کمونیست آن و بلکه همه شهروندان این کشور بود. افزون بر این، اعضای حزب کمونیست کشورهای دیگری که از مسکو دیدن می‌کردند می‌بایست این مراسم را، با همان کیفیت مقرر به انجام می‌رساندند.

ص: ۸۱

با این همه، حج در اسلام داستان دیگری دارد. حج از ارکان اسلام است که اولاً فرد مسلمان می‌باید به وجوب آن و آن هم با کیفیت مقرر، معتقد باشد و ثانیاً در صورت داشتن شرایط، باید آن را به‌جا آورد. این بدان معنا است که حج بخشی تجزیه ناپذیر از اسلام است و لذا تا این دین وجود دارد، این مراسم وجود خواهد داشت، با همان کیفیتی که تعریف و تحدید شده است.

در حالی که زیارت مقدس در ادیان و تمدن‌های دیگر چنین نبوده است؛ زیرا اولاً: از نظر آنان این زیارت امری واجب نبود و ثانیاً: اعمالی را که طی این زیارت به‌جا می‌آوردند، بدان گونه که با دقت و تفصیل در اسلام بیان شده، نبوده است. اگر چه ممکن است در فترت‌هایی و به دلایلی چنین درکی وجود داشته باشد، اما این جریانی عمومی و دائمی نبوده است.

به عبارت دیگر، زیارت برای آنان امری شایسته و پسندیده بوده که موجب گشایش و برکت و رحمت و موفقیت می‌شود و نه امری واجب در مفهوم اسلامی آن و مهم‌تر آن که آداب و رسوم متعلق بدان، کیفیت الزامی مراسم حج را نداشته است. اگر چه اصل زیارت مکان مقدس و انجام مراسمی در این مکان، در زمانی خاص و با کیفیتی مخصوص، ویژگی مشترک عموم ادیان و تمدن‌ها است، اما تفاوتی بزرگ بین حج، آنگونه که در اسلام وجود دارد و زیارت دیگران، وجود داشته و دارد.

احتمالاً تحلیل لغوی بتواند تا اندازه‌ای موضوع را روشن کند. معنای لغوی کلمه «حج»، قصد کردن است و بدان لحاظ این مجموعه از اعمال را «حج» می‌گویند که حاج قصد می‌کند زیارت خانه خدا را و با روشی که مقرر است، انجام دهد. (۱)

معادل کلمه حج در زبان‌های اروپایی، کلماتی است که از ریشه لاتینی «Peregrinus» آمده و این به معنای سفر است، اما سفر به مکانی ناشناخته و طولانی و بدون لحاظ فایده عملی و مشخص.

بنابراین، این کلمه در مواردی که سفر به منطقه‌ای معلوم و شناخته شده انجام می‌شود و یا هدف از آن تجارت و نیل به سود خاصی است، به کار برده نمی‌شود. اصل این است که این سفر انجام شود و نه بیشتر.

با توجه به شرایط سفر در دوران گذشته، این نکته قابل درک است. سفر در آن ایام اقدامی خطرناک و بلکه مهلک بود و کسی که به این سفر مبادرت می‌ورزید به واقع خود را در معرض انواع مشکلات و خطرها قرار می‌داد. لذا آنچه از وی می‌خواستند صرف سفر بود و نه رعایت آداب و رسوم خاص، بدانگونه که در نزد ما شناخته شده است. مهم انجام آن بود و نه کیفیت اجرای آن. (۲)

تفاوت حج در اسلام و دیگر ادیان

- آنچه در مورد حج و تفاوتش با زیارت در ادیان دیگر گفته شد، به تفاوت این دین و ادیان دیگر باز می‌گردد. اسلام دینی است که هم اصول اعتقادی و هم تکالیف عملی‌اش قاطع، مشخص، روشن و مفهوم است. فاقد پیچیدگی‌های کلامی و فلسفی و اعتقادی است. دستورات عملی و عبادی آن هم به همین گونه است. واقعیت این است که این شفافیت و وضوح در ادیان دیگر وجود ندارد. معلوم و قابل درک است که چه می‌گوید و چه می‌طلبد. همچنانکه مبانی و اصولی که براساس آن می‌باید وظایف فرد مکلف تعریف شود، بدون ابهام و قطعی است.

این ویژگی موجب شده که این دین در برخورد با زمان و تحولات آن مسیری متفاوت با ادیان دیگر طی کند. تحولات دوران جدید نتوانسته دایره تکالیف اسلامی را محدودتر کند، حال آن که در

۱- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۸؛ مفردات راغب، ذیل واژه «حج».

۲- برای توضیح بیشتر در مورد معانی کلمه peregrinus ر. ک. به: مقاله مفصلی که تحت عنوان peregrinaggio دایره المعارف کاتریکی آمده است:

Enciclopedia cattolica, vol ۱ X, PP, ۹۷۰۱-۶۸۰۱, Citt del Vaticano ۱۹۵۲

همچنین ر. ک. به: مقاله Pellegrinaggio در دایره المعارف آیین یهود:

Encyclopedia Judaica, Keter Publishing House, Jerusalem, ۱۹۹۶

ص: ۸۲

ادیان دیگر چنین اتفاقی افتاده است. امروزه مسلمانان به همانگونه و با همان شرایطی روزه می‌گیرند که در گذشته می‌گرفتند، حال آن‌که روزه در نزد مسیحیان، زمان، مدت، کیفیت و الزامش تغییرات فراوانی را شاهد بوده است. تکالیف و واجبات عبادی و غیر عبادی یک مسیحی، متعلق به هر کلیسایی که باشد، در یک قرن پیش متفاوت بوده با تکالیف و واجبات یک مسیحی در روزگار ما. اما در مورد مسلمانان مسأله این‌گونه نیست.

احتمالاً به همین علت است که هم اکنون حج مهم‌ترین اجتماع منظم و سالیانه عبادی دنیای ما است. در حالی که در گذشته چنین نبود. تحولات زمان، نه در اصل وجوب حج تغییری ایجاد کرده و نه در آداب و رسوم و فرهنگ عبادی آن؛ چرا که این همه، در خود اسلام ریشه دارد.

آداب و رسوم و نتایج تربیتی - فرهنگی حج

آن‌گونه که از قرآن مجید و روایات و متون اسلامی بر می‌آید، مناسک حج (۱) به دوران حضرت ابراهیم (ع) باز می‌گردد. ابراهیم و اسماعیل پس از آن‌که خانه کعبه را بنا نهادند، از خداوند خواستند که آن دو را مطیع و فرمانبردار خویش قرار دهد و شیوه پرستش و انجام حج را به آن‌ها بنمایاند. (۲) این بدان معنا است که آداب و رسوم حج مسبوق به سابقه‌ای است که به ایام ابراهیم خلیل بر می‌گردد.

در سیاق همین آیات، قرآن می‌فرماید: «به ابراهیم و اسماعیل عهد کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و نماز گزاران پاکیزه دارید.» (۳) و در جای دیگر می‌فرماید: «... به ابراهیم گفتیم - خانه مرا برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان سجده کننده، پاکیزه دار.» (۴)

این آیات نشان دهنده آن است که مناسک حج و یا شیوه‌ها و روش‌های عمل عبادی حج، از سوی خداوند به ابراهیم الهام شده؛ همچنان که خداوند از ابراهیم می‌خواهد مکان حج را پاکیزه دارد. و این بدین معنا است که حج عملی است عبادی که حداقل به روزگار جناب ابراهیم (ع) باز می‌گردد. اگرچه روایاتی وجود دارد که این زمان را به قبل از آن حضرت بر می‌گرداند، اما احتمالاً این به معنای تقدس مکان حج از نخستین ایام آفرینش زمین است و نه فریضه بودن آن برای مکلفین. (۵)

اگر حج را عملی عبادی و نه مجموعه‌ای از آداب و رسوم لحاظ کنیم، شرط صحت آن قصد قربت است و این که باید صرفاً به انگیزه اطاعت از خداوند - و نه هیچ انگیزه دیگر - انجام گیرد تا بتواند مقبول شود. این درست است که قصد قربت شرط صحت هر عبادتی است، اما این شرط در مورد حج با تأکید بیشتری مورد توجه است. قرآن می‌فرماید:

«حج باید در ماه‌های شناخته شده انجام پذیرد ... و هر کار خوبی که انجام دهید، خداوند بدان آگاه است و ره توشه بردارید که بهترین ره توشه پرهیزکاری و تقوا است. ای خردمندان از من پروا کنید.» (۶)

و سپس چنین ادامه می‌دهد:

«چون از عرفات رهسپار شدید، پس خداوند را در مشعرالحرام یاد کنید. و او را همانگونه که هدایت‌تان کرده، به یاد آورید ... سپس از همانجا که مردمان رهسپار می‌شوند، رهسپار شوید و

۱- مناسک الحج: عباداته و قیل مواضع العبادات ... و نسك: تزهد و تعبد. مصباح المنیر، ص ۳۰۹

۲- بقره: ۱۲۷

۳- بقره: ۱۲۵

۴- حج: ۲۶

- ۵- روزی زراره که از خواص اصحاب امام صادق ۷ است به آن حضرت می گوید: «جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ فِي الْحَجِّ مُنْذُ أَرْبَعِينَ عَامًا فَتَفْتِنِي؟! فَقَالَ: يَا زُرَّارَهُ، بَيْتُ حُجِّ إِلَيْهِ قَبْلَ آدَمَ بِالْفَى عَامٌ تُرِيدُ أَنْ تَفُنِّي مَسَائِلَهُ فِي أَرْبَعِينَ عَامًا؟!». وسائل الشيعه، ج ۸، ص ۷
- ۶- الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ بقره: ۱۹۷

ص: ۸۳

استغفار کنید که خداوند غفور و رحیم است. پس چون مناسک حج را به جای آوردید، خداوند را به یاد آورید؛ چونان یاد آوری پدران تان و یا بیش از آن» (۱)

و به دنبال آن می‌فرماید:

«از مردمان کسانی هستند که می‌گویند خداوند! در این جهان به ما نعمت ده و در جهان دیگر آنان را بهره‌ای نیست. و از ایشان کسانی هستند که می‌گویند: خداوند! در این جهان و جهان دیگر به ما نعمت و نکویی ده و ما را از عذاب آتش نگاه دار.» (۲)

این کیفیت بیان و تأکید فراوان بر یاد و ذکر خداوند، در مقاطع مختلفی که طی آن مناسک حج توضیح داده شده، استثنایی است. و بالاخره در پایان به مؤمنان تذکر می‌دهد که چگونه دعا کنند و حاجت بطلبند؛ دعایی که صرفاً برای دنیا و رفاه دنیوی نیست، بلکه برای سعادت دنیوی و فلاح اخروی است و نیز در خواست و بر کناری از عذاب جهان دیگر.

حج، پالایشگاه نفس و قرنطینه اخلاقی

- به جز قصد قربت که تمامی اعمال حج آکنده از آن است، حاجی باید شرایط دیگری را نیز رعایت کند. این شرایط عمدتاً اخلاقی و رفتاری است. «پس کسی که- در آن ماه‌ها- حج می‌گزارد بداند که در اثنای حج به رفت، فسوق و جدال نزدیک نشود.» (۳)

چرا که حج جایی برای ارتکاب چنین اعمالی نیست.

اصولاً مکان‌های مقدسی که در آن اعمال حج انجام می‌گیرد، محیطهایی است با امنیت. امنیت برای همگان. برای حیوانات و رویدنی‌ها. حتی بدن انسان نسبت به تصرفات غیر مجاز خود انسان امنیت دارد و در فقه تفصیل این تصرفات توضیح داده شده است. انسان نمی‌تواند بدن خود را بیازارد و امنیت و آرامش او را از بین ببرد.

این مکان‌ها حرم است و همگان وظیفه دارند حرمت و سلامت و امنیت آن را حفظ کنند. در غیر این صورت مرتکب گناه شده و می‌باید جریمه و کفاره بپردازند.

این مجموعه شرایط و دستوراتی که می‌باید توسط حاج رعایت شود، به‌ویژه آنچه به تروک احرام مربوط می‌شود، او را در نوعی قرنطینه اخلاقی و رفتاری قرار می‌دهد. علاوه بر این، تقدس و برکت این امکنه و واقف و آثار وضعی قرار داشتن در آن‌ها و در آن ایام خاص و نیز عبادت و تضرع جمعی، خواه و ناخواه انسان را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد.

به واقع مهم‌ترین بُعد حج بعد تربیتی آن است. گویی مجموعه اعمال و مناسک به گونه‌ای طراحی شده که حاجی را در مسیر رحمت و مغفرت الهی قرار دهد و او را از درون متحول سازد، اگر چه درجات این تحول وابسته است به میزان آمادگی انسان در قراردادن خود در معرض رحمت الهی و دگرگون ساختن ساختار شخصیتی و اخلاقی و رفتاری‌اش.

اصولاً بدان علت به اعمال حج «مناسک» می‌گویند که این اعمال موجب تطهیر و پالایش نفس می‌گردد. «نسک» به معنای پاک و پاکیزه کردن است؛ چنانکه در مورد شستن لباس «نسک ثوبه» می‌گویند. گویی این اعمال موجب شست‌وشوی انسان از زنگار گناه و پلیدی می‌شود و به همین دلیل

۱- فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ ... ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ ... بقره: ۲۰۰-۱۹۸

۲- بقره: ۲۰۱

۳- بقره: ۱۹۷

ص: ۸۴

است بیشتر کسانی که مشرف می‌شوند، علی‌رغم مشاغل جانبی و سختی سفر و اعمال حج، باز هم مایل و مشتاق به تشرّف هستند. (۱)

اطلاع از همین ویژگی‌ها است که مسلمانان را مشتاق به حج و یا حتی زیارت عمره می‌کند. آن‌ها تأثیر این همه را در کسانی که به حج رفته‌اند، می‌بینند و البته آیات و روایات این باب نیز آنان را بدان تشویق و ترغیب می‌کند. چنین نیست که حج مشتمل بر اعمال و آداب و رسومی سنت‌گونه باشد. برای آن است که انسان را تغییر دهد و خدایی کند و او را شایسته سازد که در مسیر رحمت و مغفرت الهی قرار گیرد.

چنانکه گفتیم اصل فریضه حج و مناسک آن، توسط حضرت ابراهیم ابلاغ و بیان شد. در طول زمان این مراسم، به‌ویژه توسط اعراب مورد عمل قرار می‌گرفت، (۲) اما تغییرات و تحریفاتی در آن ایجاد شد که بخشی از آن در قرآن نقل شده و مورد نقد قرار گرفته است.

این مناسک توسط اسلام پالایش شد و پیامبر (ص) در آخرین سال حیات خود در رأس بزرگترین اجتماع مسلمانان آن زمان به حج رفتند و تمامی آداب و رسوم آن را به مسلمانان، به‌گونه‌ای عملی آموزش دادند و احتمالاً به همین علت، اختلاف مذاهب فقهی اسلامی در مورد حج، در مقایسه با فروع دیگر، کمتر است.

واقعیت این است که حج به دلایلی که به برخی از آن‌ها اشارت رفت، در بیان احکام اسلامی دارای جایگاه ویژه‌ای در میان امت اسلامی در طول تاریخ بوده است. این فریضه، در سراسر قلمرو مسلمان نشین، عواطف و احساسات و فرهنگ دینی - مردمی خاصی به‌وجود آورده است. از دیر باز، در نقاط مختلف، ایده‌آل و آرمان هر مسلمانی، در هر وضعیتی که می‌زیست، آن بود که به حج مشرف شود.

همچنانکه حاجی نیز موقعیت ویژه و فرهنگ رفتاری مخصوص خود را داشته است؛ فرهنگی که هم خودش بدان عامل بود و هم دیگران متوقع بودند که او در چارچوب آن فرهنگ عمل و رفتار کند. این جریان در علاقمندی مردم نسبت به اسلام و ایجاد نهادهای اجتماعی - فرهنگی که در خدمت تقویت دین و اخلاق و فرهنگ دینی بود، نقش فراوانی داشت که این همه در نهایت در جهت تقویت هویت مستقل اسلامی در شخص و جامعه اسلامی بوده است. همین هویت بود که به آنان در برابر تهاجم و تعرض دیگران قدرت و مصونیت می‌بخشید و مانع از نفوذ و دست اندازی بیگانگان می‌شد. (۳)

این ماجرا که چگونه حج و فرهنگ برآمده از آن، به حفظ استقلال و سیادت مسلمانان کمک کرد، به‌ویژه در غرب اسلامی، یکی از دلکش‌ترین فرازهای تاریخ اسلام است. هنوز هم حج و مکان‌های مقدس آن، یکی از مهمترین پایگاه‌های حفظ اصالت و هویت اسلامی است.

امروزه، تابلوها و هر نوع اثری که حاکی از مکه و مکان‌های مقدس آن و به‌ویژه مسجدالحرام باشد، شایع‌ترین و محبوب‌ترین تابلو و اثری است که در سراسر قلمرو مسلمان نشین یافت می‌شود. عموم مسلمانان دوست دارند تصاویر تلویزیونی مسجد الحرام و نماز و دیگر مراسمی را که در این مسجد برگزار می‌شود، مشاهده کنند. این ناشی از عمق اعتقاد آن‌ها است و همین تمایل موجب تقویت ایمان و نیز هویت مستقل اسلامی آن‌ها است.

۱- امام رضا ۷ در پاسخ به محمد بن سنان درباره حج و فلسفه آن چنین می‌فرماید:

«وَعَلَّةُ الْحَجِّ الْوَفَادَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ طَلَبُ الزِّيَادَةِ وَالْخُرُوجُ مِنْ كُلِّ مَا اقْتَرَفَ وَ لِيَكُونَ تَائِبًا مِمَّا مَضَى مُسْتَأْنِفًا لِمَا يَسْتَقْبِلُ وَ مَا فِيهِ مِنْ

اسْتِخْرَاجِ الْأَمْوَالِ وَ تَعَبِ الْأَبْدَانِ وَ حَظْرِهَا عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ اللَّذَاتِ وَ التَّقَرُّبِ بِالْعِبَادَةِ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ الْخُضُوعِ وَ الْاسْتِكَانَةِ وَ الدَّلِّ شَاحِصاً إِلَيْهِ فِي الْحَرِّ وَ الْبُرْدِ وَ الْأَمْنِ وَ الْخَوْفِ ...»

عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۹۰

۲- درباره آداب و رسوم حج در میان اعراب قبل از اسلام ر. ک. به: الدكتور جواد علی، المفصل فی تاریخ العرف قبل الاسلام ج ۶، ص ۳۹۸-۳۴۷، چاپ دوم، ۱۹۹۳

۳- شیخ محمود شلتوت در توضیح «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» به خوبی این نکات را توضیح می‌دهد. العقیده و الشریعه فی الاسلام، صص ۹۹-۱۰۰

همچنین در مورد منافع دنیوی و اخروی حج، در ذیل همین آیه، نگاه کند به توضیحات مفصل و دقیق علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، صص ۳۷۰-۳۶۹.

وقد تقدم فيما مر أن عمل الحج بما له من الأركان والأجزاء يمثل دوره كامله مما جرى على إبراهيم ۷ في مسيره في مراحل التوحيد و نفي الشريك و إخلاص العبوديه لله سبحانه.

فإتيان الناس إبراهيم ۷ أى حضورهم عند البيت لزيارته يستعقب شهودهم هذه المنافع أخروياً و دنيوياً و إذا شهدوها تعلقوا بها فالإنسان مجبول على حب النفع.

فالمنافع التي جعل الحج سبيلاً لشهودها والحصول عليها وهي أول ما ذكر في حكمه الحج - عامه مطلقه، لم تقيد بنوع دون نوع، ولا ناحيه دون ناحيه، وهي بعمومها و إطلاقها، تشمل كل ما ينفع الفرد و الجماعه، و يصلح شأنهما فطهاره النفس، و التقرب إلى الله، منفعه، و التشاور في رسم خطط العلم و الثقافه، و في جمع الكلمه على تركيز الدعوه، و العمل على إظهار الإسلام بسماحته و أحكامه الرشیده، منفعه، و إعداد العده لنسج خيوط الشخصيه الإسلاميه، ثوباً واحداً، منفعه و أى منفعه، و امتلاء القلوب بمبدأ المحافظه على تلك الشخصيه من التحلل و الذوبان، منفعه، و هكذا تتعدد المنافع و تتنوع على حسب مقتضيات الأحوال التي توحى بها الأزمنه و مواقف الناس من الناس.

وَ عِلَّةُ الْحَجِّ الْوَفَادَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ طَلَبُ الزِّيَادَةِ وَ الْخُرُوجُ مِنْ كُلِّ مَا اقْتَرَفَ وَ لِيَكُونَ تَائِباً مِمَّا مَضَى، مُسْتَأْنِفاً لِمَا يَسْتَقْبَلُ، وَ مَا فِيهِ مِنْ اسْتِخْرَاجِ الْأَمْوَالِ، وَ تَعَبِ الْأَبْدَانِ، وَ حَظْرِهَا عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ اللَّذَاتِ، وَ التَّقَرُّبِ بِالْعِبَادَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ الْخُضُوعِ وَ الْاسْتِكَانَةِ وَ الدَّلِّ، شَاحِصاً إِلَيْهِ فِي الْحَرِّ وَ الْبُرْدِ وَ الْأَمْنِ وَ الْخَوْفِ، دَائِباً فِي ذَلِكَ دَائِماً، وَ مَا فِي ذَلِكَ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ مِنَ الْمَنَافِعِ وَ الرَّغْبَةِ وَ الرَّهْبَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ مِنْهُ تَزُكُّ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَ جَسَارَةُ الْأَنْفُسِ، وَ نِسْيَانُ الذُّكْرِ، وَ انْقِطَاعُ الرَّجَاءِ وَ الْعَمَلِ وَ تَجْدِيدُ الْحُقُوقِ وَ حَظْرُ النَّفْسِ عَنِ الْفَسَادِ، وَ مَنْفَعَةُ مَنْ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ مَنْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ مِمَّنْ يُحْيِي وَ مِمَّنْ لَا يُحْيِي مِنْ تَاجِرٍ وَ جَالِبٍ وَ بَائِعٍ وَ مُشْتَرٍ وَ كَاسِبٍ وَ مَسْكِينٍ، وَ قَضَاءِ حَوَائِجِ أَهْلِ الْأَطْرَافِ وَ الْمَوَاضِعِ الْمُمَكِّنِ لَهُمُ الْاجْتِمَاعَ فِيهَا كَذَلِكَ «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ».

ص: ۸۵

در دنیایی که همه به سوی مصرف گرایی و ارزش‌های صرفاً مادی و لذت جویانه هجوم آورده‌اند، اسلام می‌کوشد پیروانش را در برابر این موج حفظ کند و هویت و مصونیت بخشد. بی‌شک حج و امکنه مقدس آن، در این میان نقشی تعیین کننده و منحصر به فرد دارند.

از این دیدگاه، حج تنها زائرانش را متأثر نمی‌کند، بلکه جامعه اسلامی و همه مسلمانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و برای آن‌ها معنویت و اخلاق و تربیت و هویت دینی به ارمغان می‌آورد.

رازهای عرفانی حج در تفسیرهای عرفانی قرآن

چکیده

فریضه معنوی و شکوهمند حج، جایگاه ویژه‌ای در دین اسلام دارد و یکی از نشانه‌های تعالی روحی و اخلاقی مسلمانان است. حج عبادتی جامع، کامل، تأثیرگذار و حیات‌بخش است و به همین جهت حکمت‌ها و اسرار فراوان و درخور توجهی دارد. آیات قرآن، ضمن بیان ارجمندی و بایستگی این فریضه مهم، به ابعاد و زوایای مختلف آن پرداخته و فلسفه و رازهای آن را به شکل‌های گوناگون مطرح ساخته است. این انگاره، مورد توجه جدی تفاسیر قرآنی - به خصوص تفاسیر عرفانی - قرار گرفته و نگاه معرفت‌گرایانه و باطن‌شناسانه آن‌ها را جلب کرده است. از دیدگاه صاحبان این تفاسیر، آیات مربوط به حج، اقیانوس بیکرانی از معارف و مباحث عرفانی، اخلاقی و اشاری است که با ژرف‌نگری کشف و شهودانه و تأملات باطنی و معنوی، می‌توان آن‌ها را به دست آورد و بر زیبایی‌ها و حکمت‌های خیره‌کننده حج پی برد.

نوشتار حاضر، درصدد تبیین رازها و اسرار عرفانی و معنوی حج، از دیدگاه این گونه تفاسیر است.

کلیدواژه: اسرار حج، تفسیر عرفانی - اشاری، مقام قلب، باطن حج.

حج، نه تنها عبادتی است به گستردگی همه عبادت‌ها؛ که سرّی است به ژرفای همه اسرار.

حج، نه تنها فریضه‌ای است به زیبایی همه فریضه‌ها؛ که رازی است از رازهای سترگ آسمانی.

حج، نه تنها محفل انس و دلدادگی است؛ که مجلس عروج و شعور و شهود است.

حج، یکپارچه شور است و غوغا، نور است و سرور، معرفت است و محبت، ایمان است و یقین، توحید است و عرفان و

حج، سرّ الله اعظم و ضیافت الله مکرم است؛ هرکس گام در وادی حکمت‌های آن گذارد، سرمست و واله بیرون آید و هرکس با بصیرت و معرفت، در ملکوت وجود آن وارد شود، واصل و شاهد از آن برگردد.

حج، کام تشنگان معنویت را با نور رحمانی سیراب می‌سازد و جان شیدایان دوست را با آب حیات یزدانی، سرمست می‌کند.

عارفان از جلوه‌های معنوی آن در حیرت‌اند و عاشقان از کامیابی در آن سرخوش. متألهان در پرتو آن بیناترند و حکیمان از ظهورات الهی آن در عجب. مهم‌ترین و مطلوب‌ترین راه درک و فهم این راز بزرگ حضرت حق، مراجعه عارفانه به سخنان کعبه‌آفرین و بهره‌مندی از آیات قدسی قرآن است. استفاده از آیات قرآن کریم برای فهم حکمت‌ها و اسرار حج، ظرافت‌ها و لطافت‌های خاص خود را می‌طلبد که در اصطلاح به آن «روش تفسیر عرفانی و اشاری» گفته می‌شود.

یکی از روش‌هایی که به‌طور جدی آیات مربوط به حج را مورد توجه قرار داده و تفاسیر و برداشت‌های متفاوتی از آن‌ها ارائه کرده، تفسیر اشاری - باطنی (عرفانی) است. «اشاره» در اصطلاح به معنای چیزی است که از کلام استفاده می‌شود؛ بی‌آن که کلام برای آن وضع شده باشد.

تفسیر اشاری (عرفانی - باطنی)، به اشاراتی مخفی گفته می‌شود که در آیات قرآن کریم موجود بوده و بر اساس عبور از ظواهر قرآن و توجه به باطن، استوار است؛ یعنی، از طریق دلالت اشاره

ص: ۸۸

و با توجه به باطن قرآن، مطلبی از آیه برداشت و نکته‌ای روشن می‌شود که در ظاهر الفاظ آیه، بدان تصریح نشده است. به عبارت دیگر، اشارات آیه، لوازم کلام هستند که از نوع دلالت التزامی به شمار می‌آیند. (۱)

همچنین تفسیر عرفانی، ناشی از نگرش خاص به جهان هستی، پدیده‌ها و واقعیت‌هاست. عرفان یعنی شناخت؛ شناختی که بر اثر سیر و سلوک و مجاهدت با نفس از دریافت‌های باطنی به دست می‌آید.

راه و روش اهل عرفان، همان راه و روش اهل ذوق است؛ اهل عرفان می‌گویند: حقایق هستی را می‌توان با دریافت‌های باطنی و با مجاهدت و ریاضت به دست آورد؛ از این رو، آنان می‌کوشند باطن خود را جلا دهند تا به آینه‌ای برای انعکاس حقایق نهفته جهان تبدیل شوند و اگر دستاوردهایشان نزد دیگران، صرف مدعا تلقی شود و باور نکنند، باکی نباشد؛ زیرا برای آن نیامده‌اند که مطالب را برای دیگران اثبات کنند؛ بلکه تنها شیفته درک حقایق عالم مُلک و ملکوت‌اند. (۲)

اهل عرفان با این شیوه درون‌بینی و خودمحوری، به سراغ حقایق دینی - از جمله فهم معانی قرآن - می‌روند. آن‌گونه آیات را تفسیر و تأویل می‌کنند که ذوق شخصی آنان اقتضا می‌کند. از دیدگاه اهل بحث و صاحب‌نظران، تفاسیر این گروه، بیشتر به تفسیر به رأی می‌ماند؛ زیرا مستندی جز ذوق و دعوی دریافت باطنی ارائه نمی‌کنند. گاهی نیز از باب «مجازات»، به استدلال می‌پردازند تا برای خصم حجّتی باشد.

مکتب عرفان بر شش عنصر اساسی استوار است که پایه‌های اصلی عرفان را تشکیل می‌دهند:

۱. وحدت وجود ۲. کشف و شهود ۳. فنای در حقیقت و فنای فی الله ۴. سیر و سلوک ۵. عشق به جمال مطلق ۶. راز و رمز. (۳)

در برخی از احادیث از امام سجّاد و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده است:

«کتاب خداوند - عزّ و جلّ - بر چهار پایه استوار است: عبارت، اشارت، لطایف و حقایق. عبارت‌های قرآن، برای عموم مردم است و اشارات آن، برای افراد خاص، لطایف قرآن برای دوستان و اولیاست و حقایق آن برای پیامبران.» (۴)

علامه طباطبایی در مقدمه المیزان می‌نویسد: «... در احادیث از پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) وارد شده که قرآن، ظاهری دارد و باطنی و باطن آن باطنی دارد تا هفت یا هفتاد بطن. اما اهل بیت (علیهم السلام) همراه با ظاهر، به باطن نیز توجه می‌کردند و به تأویل و تنزیل - هر دو - توجه داشتند.»

این مطلب در انتقاد به روش تفسیر اشاری است که اهل آن، به سبب مشغول بودن به سیر باطنی در خلقت و توجه بیشتر به آیات انفسی و توجه کمتر به عالم ظاهر و آیات آفاقی، تنها به تأویل قرآن پرداخته و تنزیل (ظاهر قرآن) را کنار گذاشتند. (۵)

اهل عرفان می‌گویند: قرآن - که دارای ظُهر و بطن است - مفاهیم بلند و گسترده‌ای دارد که از اسرار پنهانی آن محسوب می‌شود و فهم آن، تنها مخصوص خواص است که با اسرار شریعت سر و کار دارند. اهل عرفان - عموماً - از همین زاویه به قرآن نگریده‌اند و خواسته‌اند با تأویل ظاهر قرآن،

۱- رضایی، محمدعلی؛ «روش‌شناسی روایات تفسیری آیات مهدویت»، فصلنامه انتظار، ش ۱۹، صص ۱۳ و ۳۳

۲- معرفت، محمد هادی؛ تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۳۳۵

۳- ر. ک. به: همان، صص ۳۵۸ - ۳۴۱

۴- بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۰

۵- المیزان، ج ۱، ص ۷

ص: ۸۹

به باطن آن پی ببرند ولی میزان موفقیت آنان به مراتب استعداد و مقدار قابلیت ایشان - برای دریافت فیض - بستگی دارد. برخی نسبتاً و برخی کاملاً موفق‌اند؛ برخی نیز کاملاً ناموفق و گمراه‌اند.

از ویژگی‌های فراگیر تفسیر عرفانی، جهت‌گیری مشخص آن به سوی تزکیه و تهذیب نفس، مراحل سیر و سلوک و آراسته‌شدن به مکارم اخلاقی است. مفسران در این روش، به دنبال همین هدف و در پی آن‌اند که از درون قرآن، وسیله‌ای برای رسیدن به آن به دست آورند؛ هرچند کشف این وسیله قرآنی به سختی انجام می‌گیرد و به حسب متعارف امکان ندارد و چه بسا نظر خود را بر قرآن تحمیل کرده‌اند و اینان همان گروه ناموفق و گمراه‌اند!

بر این اساس، مرحوم آیت الله معرفت معتقد بود که: ما تأویلات غیر مستند این افراد را منکر هستیم، اما قبول داریم که قرآن ظاهری دارد و باطنی؛ همانگونه که از پیامبر (ص) حکایت شده است ... باطن قرآن عبارت است از مفهوم عام شامل که از محتوای آیه استنباط می‌شود؛ یعنی آیه به طوری تأویل می‌شود و به جایی باز می‌گردد که بر موارد مشابه در طول زمان منطبق شود. (۱)

امام خمینی (قدس سره) نظر روشن‌تری نسبت به این رویکرد اشاری دارد؛ چنان که می‌فرماید: «استفادات اخلاقی و ایمانی و عرفانی، به هیچ وجه مربوط به تفسیر نیست تا تفسیر به رأی باشد ... محتمل است؛ بلکه مظنون است که تفسیر به رأی، راجع به آیات احکام باشد که دست آرا و عقول از آن کوتاه است و به صرف تعبیر انقیاد از خازنان وحی و مهابط ملائکه الله باید اخذ کرد.» (۲)

به نظر ایشان، برداشت‌های عرفانی از آیات، از مقوله تفسیر نیست؛ بلکه از لوازم کلام است که شاید بطون باشد. به هر حال می‌توان بر اساس برخی ضوابط و قواعد تفسیری، برداشت‌های عرفانی و اشارات اهل عرفان را مورد توجه قرار داد (۳) و اسرار و معارفی از آن‌ها استخراج کرد. در این نوشتار نیز - بدون موضع‌گیری خاصی - اشارات و نکات عرفانی قابل برداشت از آیات در مورد حج نقل و لطایف باطنی آن با توجه به آثار سترگ حج، بیان می‌شود. پیش از ذکر اسرار و رمزهای عرفانی حج، ابتدا به این نکته می‌پردازیم که حج می‌تواند عاملی برای سلوک و صعود روحانی و عرفانی انسان باشد و بر این اساس، حج‌گزاران عارف، خود را برای این سفر معنوی و درونی آماده می‌کنند.

حج، سیر عرفانی

حج، نه تنها سفر جسمانی که سیری است روحی و قلبی و طی مراحل و منازل مختلف عرفانی. این سیر و سلوک انسان‌ساز، هم در اصل حج و هم در اعمال و مناسک و مشاهد آن، دیده می‌شود. برای نمونه، تأمل در جمله (فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ ...) می‌توانیم به این سرّ برسیم که این آیه شریفه مرحله «سفر من الحقّ إلى الخلق بالحقّ» را مطرح می‌کند. توضیح این که سالک راه بیت‌الله، با احرام خود، سفر «من الخلق إلى الحقّ» را آغاز کرده و آنگاه در طواف و سعی «عمره»، این مرحله تمام شده و با احرام حج تمتّع و در حرکت به سوی عرفات و در وقوف عرفات، مرحله دوم سفر «من الحقّ إلى الحقّ بالحقّ» تکمیل می‌شود. با افاضه از

۱- تفسیر و مفسران، ج ۲، صص ۳۶۸ و ۳۶۹

۲- پرواز در ملکوت، ج ۲، صص ۱۱۲ و ۱۱۳

۳- برای مطالعه این ضوابط ر. ک. به: فصلنامه انتظار، ش ۱۹، صص ۴۱ و ۴۲

ص: ۹۰

عرفات به مشعر الحرام، سفر سوم (من الحقّ إلى الخلق بالحقّ) آغاز خواهد شد و همین‌طور که جریان اول در عمره - که از احرام شروع شده بود - به خوبی منطبق به سفر اول می‌شود؛ جریان دوم نیز که از احرام حج با عرفات بود، کاملاً منطبق با سفر دوم است؛ به‌خصوص که در سرزمین عرفات با تحقق توجّهات روحانی و معارف و مشاهدات ربّانی این سفر تکمیل می‌شود.

آری در عرفات همه فیض‌ها و تجلّیات انوار معارف و حقایق، از جانب خداوند متعال بوده و چیزی به جز زمینه و مستعد ساختن خود، از عهده بنده بر نمی‌آمد و از این لحاظ اشاره‌ای به این جهت نشد؛ ولی در مشعر که در سفر سوم است، به ذکر الهی اشاره شد و کلمه «شعور» نیز که به معنای ادراک دقیق و احساس لطیف است، با این مرحله که پس از پایان یافتن مرحله عرفان و شهود و اسماء است، متناسب خواهد بود.

آری، سالک تا حقیقت ادراک و احساس دقیق و لطیف را دریافته و قدرت تمییز و تشخیص امور خارجی را با نیروی غیبی حق تعالی (بالحقّ) پیدا نکرده است، نخواهد توانست در این مرحله موفق باشد.

پس از این مرحله، سفر چهارم آغاز می‌شود و آن سفر «من الخلق إلى الخلق بالحقّ» است و در این جا، توجّه او به انجام وظایف الهی و عمل به تکالیف و دستورهای دینی و هدایت بندگان خدا و تعلیم و تربیت آن‌ها و سیر آنان به سوی پروردگار متعال - که سفر اول از اسفار گذشته است - خواهد بود و به این معنا اشاره می‌فرماید آیه (وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ)؛ یعنی، پیوسته و در همه امور، عنوان «بالحقّ» را منظور بدار. پس سالک در هدایت و دستگیری بندگان خدا، تمام خصوصیات سلوک و جزئیات سیر خود را در نظر داشته باشد و مطابق آنچه گام برداشته، از جهت عمل و فکر و اخلاق و توجّه و اخلاص، با کمال دقت به دیگران تذکر بدهد

(۱) ...

حج بود در نزد ما توحید ذات عمره باشد نیز توحید صفات و آن مقاماتی که هست اندر طریق باشد اتمامش ز ادراک عمیق سیر فی الله و إلى الله را تمام می‌نماید در سلوک از هر مقام باز دارد گر شما را نفس دون زان مقاصد زان مراتب زان شؤون زود باید نفس را قربان نمود کار مشکل را به خویش آسان نمود در زمین کعبه‌هه دل کان مناست این تمنا قلب را از ما به جاست

(۲)

۱- تفسیر روشن، ج ۳، صص ۴۴ و ۴۵

۲- تفسیر صافی، ص ۷۱

ص: ۹۱

برای درک این معنای روحانی و لطیفه یزدانی، باید اسرار و حکمت‌های بی‌شمار آن را دریافت و در پرتو درک آن‌ها، راهی به باطن و حقیقت حج یافت. در واقع شناخت عارفانه اسرار و رازهای بی‌شمار حج، سالک را در سیر روحانی و الهی خود مصمم‌تر، بیناتر و راسخ‌تر می‌سازد و او را در مسیر شهر عشق و وصال قرار می‌دهد. در این راستا به بیان اشارات و لطایف عرفانی قرآن درباره حج می‌پردازیم. آیات رحمانی درباره حج، محدود و اندک است؛ اما دارای چنان مفاهیم و اشارات عمیق و گسترده‌ای است که انسان آگاه و متفکر و سالک الهی را مدهوش می‌سازد و او را واله و شیدای حضرت دوست می‌کند. هر کدام از آیات مربوط به حج و مشاهد مقدس، دارای حکمت‌ها و اسرار بی‌شماری است؛ اما در این جا تنها به اجمال، اسرار و رازهای عرفانی حج و مناسک آن بیان می‌شود. بعضی از حکمت‌ها و لطایف عرفانی حج به ترتیب زیر قابل تحلیل و ارزیابی است:

ی کم؛ توجّه به مقام قلب

قرآن کریم در مواردی اشاره به بیت الله و کعبه دارد و آن‌جا را خانه‌ای مبارک، مرکز هدایت جهانیان، دارنده آیات بی‌شمار، محلّ امن و آرامش و مکان حج می‌داند؛ (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ...) (۱). امّا این تجلّیات ظاهری، رحمت و عنایت الهی است و باطن آن توجّه به «مقام قلب» است. برخی از محققان می‌گویند:

«نخستین خانه که در مکه صدر انسان است، به جهت منظوریت و لکن «يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ يَتَاتِكُمْ»، موضوع شده، خانه دل است و جمیع اجزای وجود، به برکت دل به حق راه یابند، چه، هر گاه که اشعه لوامعه نظرات تجلّیات ربّانی بر دل افتد، آثار افتتاح و انوار انشراح از صفحه وجه او لائح گردد و به صفت سعت «وَلَكِنْ يَسْعَى قَلْبُ عَبْدِي» متصف گشته، مظهر اسرار «بِي يَسْمَعُ وَ بِي يَبْصُرُ» شود و در این خانه علامات روشن است که طالب آن‌ها، بر مطلوب خود استدلال می‌کند و مقام ابراهیم - که مقام تسلیم باشد - یکی از آن‌هاست.» (۲)

مراد از قلب، همان گوهر مجرد ملکوتی است که انسانیت انسان به آن بستگی دارد. مقام قلب در قرآن، آن‌چنان عالی است که آن‌جا که سخن از وحی (یعنی، ارتباط انسان با خدا) به میان می‌آید، قلب ذکر می‌شود. «قلب» در قرآن از موقعیت بسیار ممتازی برخوردار می‌باشد و اکثر کارهای نفسانی به آن نسبت داده شده است. حیات انسان بستگی به قلب و روح دارد؛ اوست که بدن را اداره می‌کند و همه اعمال و حرکات از قلب سرچشمه می‌گیرد. مقام قلب آن‌چنان عالی است که می‌تواند فرشته وحی را ببیند و سخنش را بشنود؛ چنان که در قرآن می‌فرماید: «در این جا خدا آن‌چه را که وحی کردنی بود به بنده‌اش (پیامبر اسلام)، وحی کرد و قلب پیامبر در آن چه (فرشته) مشاهده کرد، دروغ نگفت.» (۳)

۱- آل عمران ۳، آیات ۹۶ و ۹۷

۲- تفسیر مواهب علیه، ص ۱۲۹

۳- نجم: ۱۱

ص: ۹۲

در تفاسیر عرفانی، «بیت»، اشاره به قلب است؛ زیرا آن نیز بیت الهی است. این خانه برتر، برای مشاهده اسرار جبروت و انوار ملکوت الهی و یقین به شهود حق است. این انسان است که باید بیت خدا (قلب) را از بیگانگان و کدورت‌های نفسانی پاک سازد و آنجا را محل ورود اسرار و مشاهدات قرار دهد؛ چنان که در تفسیر «البحر المدید» آمده است:

«الإشارة بالبیت إلى القلب؛ لأنه بیت الرب، أی: هیأنا لإبراهیم مکان قلبه؛ لمشاهدة أسرار جبروتنا و أنوار ملکوتنا، لیكون من الموقنین بشهود ذاتنا، و قلنا له: لا تشرك بنا شیئاً من السوی، و لا تری معنا غیرنا، و طهر بیتی، الذی هو القلب، من الأغیار و الأكدار، لیكون محلاً للطائفین به من الواردات و الأنوار، و العاکفین فیہ من المشاهدات و الأسرار، و الركع السجود من القلوب التي تواجهک بالتعظیم و الانکسار، فإن قلب العارف کعبة للواردات و الأسرار، و محل حج قلوب الصالحین و الأبرار». (۱)

جمع اعمال شرعی، فرعی و مناسک ظاهری، صورت‌های اعمال لطیفه انسانی است که راهبر به سوی خداست و مناسک باطنی قلبی و جمع مساجد و خانه‌های صوری خدا، صورت‌های معابد باطنی انسان و نمودی از مواقف و ایستگاه‌های سالک در سلوکش می‌باشد و صورت‌های خانه‌های حقیقی خداست که همان دل‌های سالکین به سوی خدا می‌باشد. ایمان در آن‌ها داخل و از سینه‌های گشوده‌شده به اسلام، به سبب دخول ایمان در آن، جدا و ممتاز می‌شود و کعبه، چون بنای ابراهیم (ع) است که به وسیله قلب تحقق پیدا کرده است و بیت حقیقی خدای تعالی است که با جمع مناسک و معابدش، مظهر قلب گشته است، لذا همه آن‌چه بر قلب جاری می‌شود، بر کعبه نیز جاری می‌گردد؛ زیرا قلب گوشتی چون اولین نقطه از بدن انسان است که آفریده شده است و آن مظهر قلب معنوی است که قبل از همه عوالم روحانی آفریده شده؛ از باب این که ربّ النوع قبل از همه مخلوقات خلق شده است، لذا خداوند حکم آن قلب را بر کعبه جاری ساخته و فرموده است: (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَيْنَكَ ...) و چون قلب، قبل از تنزل و پایین آمدنش به زمین، عالم صغیر، مانند مروارید سفید بود، بعد از تنزل و پایین آمدن و اختلاط با اهل عالم صغیر، رنگا رنگ گشت و گسترش زمین عالم صغیر از زیر آن شروع شد و از حیث گوشت صنوبری بودن - از حیث روحانیتش - در وسط این عالم قرار گرفت؛ زیرا نسبت آن به جمع اجزای بدن مساوی است و مولد و محل تولد ولایت قرار گرفت و مورد توجه جمع اهل عالم صغیر در مقاصد و مناسکشان شد و محل امن کسانی که در آنجا یا حریم آنجا داخل شدند، شد و نسبت به امور اهل مملکتش قیام نمود و مقوم آن‌ها گشت و برکت و روزی دهنده از جمع میوه‌ها شد، برای کسانی که از اهل آن مملکت باشند یا نباشند و مرجع مردم قرار گرفت و در مملکت خود اصل جمع قریه‌ها و بر همه لازم شد که به سوی آن رجوع کنند و لباس انانیت را نزد آن از تن برکنند و دور آن طواف کرده و نزد آن توقف و تردد نمایند و قبل از رسیدن به آن، انانیت خویش را بکشند و قربان کنند ... چون چنین بود، از کعبه نیز به مانند آن خبر داده شد و خدای تعالی برای کعبه نیز همانند قلب، مناسک و اعمال قرار داد و شاید تو، با این بیان، به اجمال از حکم جمع احکام حج و مناسک آن آگاه باشی. کسی که از آن‌چه ما گفتیم غفلت داشته باشد، تنها به ظاهر اخبار در اوصاف خانه خدا توجه می‌کند و نیز کسی که به صورت ظاهر اعمال و مناسک حج نگاه کند، آن‌ها را دارای صحت و حکمت عقلانی نمی‌بیند، بلکه آن‌ها را دروغ و لغو

ص: ۹۳

می‌پندارد و اگر از خدا، یا از اهل اسلام نترسد، در آن‌ها طعنه می‌زند، همان طور که کفار طعنه می‌زنند. (۱)

بر این اساس است که اعمال قلبی و روحی، پیوسته و مداوم هستند و همه مکان‌ها و همه زمان‌ها برای آنان، حج و سلوک عرفانی است. قرآن می‌فرماید: (الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ ...)؛ این آیه اشاره است به این که: اعمال بدنی، محدود به زمان و مکان است؛ اما اعمال روحی و قلبی، زمان و مکان مخصوصی ندارد. پس در حج دل‌ها، همه زمان‌ها، میقات است و همه مکان‌ها عرفات. حج دل‌ها، اعتکاف در محضر دانای غیب‌هاست و شب و روز ندارد و سرمدی است. هر زمانی نزد آنان، شب قدر است و هر مکانی برای آن‌ها عرفات؛ چنان که گفته‌اند:

لَوْ لَا شَهْوُدُ جَمَالِكُمْ فِي ذَاتِي مَا كُنْتُ أَرْضَى سَاعَةَ بَحْيَاتِي
 إِنَّ الْمَحَبَّ إِذَا تَمَكَّنَ فِي الْهَوَى وَالْحَبَّ ل-- م يَحْتَجُّ إِلَى مِيقَاتِ
 و دیگری گفته است:

كُلُّ وَقْتٍ مِنْ حَيَاتِي قَدْرَةٌ كَأَلْفِ حَجَّةٍ
 فَازَ مَنْ خَلَى الشَّوَاعِلَ وَلِمَوْلَاهُ تَوَجُّهٌ

کسی که می‌خواهد حج باطنی (و قلبی) داشته باشد، پس باید ملتزم به ادب، سکوت، اندیشه و نظر باشد.

«فَمَنْ فَرَضَ عَلَى قَلْبِهِ، حَجَّ الْحَضْرَةَ فَيَلْتَزِمُ الْأَدَبَ وَالنَّظْرَةَ، وَالسَّكُوتَ وَالْفِكْرَةَ».

(۲)

دوم؛ تطهیر خانه دل

قرآن کریم در باره حضرت ابراهیم می‌فرماید: (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ)، (۳) در آیه دیگر نیز با تأکید بیشتری می‌فرماید (... وَعَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ). (۴)

خداوند در هر دو آیه فرمان می‌دهد که خانه خدا را برای طواف کنندگان، معتکفان، راکعان و ساجدان پاکیزه سازند و جلوه‌های شرک و کفر را از بین ببرند. در واقع می‌فرماید: خانه مرا از بت‌ها و چیزهای ناشایسته پاک سازید. هر میهمانی باید توجه داشته باشد که نباید محلی را که به آن وارد می‌شود و پاک و پاکیزه است، آلوده و کثیف کند؛ مخصوصاً خانه خدا را که به امر او و به

۱- تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادت، ج ۳، صص ۳۳۶-۳۳۴

۲- البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۲۲۷

۳- حج ۲۶: ۲۶

۴- بقره ۳: ۱۲۵

ص: ۹۴

دست انبیای بزرگ، پاک می‌شود. البته آلودگی و خبائث معنوی، بسی بالاتر و زشت تر از آلودگی ظاهری است. (عَهْدْنَا)؛ به این معنا است که فرمان فرستادیم به سوی ابراهیم و اسماعیل تا خانه مرا از اوئان و انجاس و خبائث و معاصی و طواف جنب و حائض پاک سازید، برای طواف کنندگان و مقیمان و معتکفان ... اهل اشارت بر آنند که خانه دل را- که حرم دوست است- از ادناس تعلقات کونین پاک دارید و گفته‌اند: تطهیر بیت از ادناس اوزار و تطهیر دل، از ملاحظه اغیار است. (۱)

اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک صفای وحدت صرف اندرو کنی ادراک

از نظر صاحب تفسیر «لطایف الاشارات»، در ظاهر، امر به پاک کردن «بیت» است؛ اما در باطن و حقیقت، اشاره به تطهیر «خانه دل» است. پاکی «بیت»، به محافظت آن از آلودگی‌ها و چرک‌هاست و پاکی دل، به مواظبت آن از بیگانگان و اغیار.

طواف حج گزاران پیرامون کعبه، در لسان شارع معلوم و طواف باطنی برای اهل حقیقت روشن است. پس دل‌های عارفان واقعی، همیشه در حال طواف است و دل‌های موحدان اهل حقیقت، پیوسته در حال اعتکاف. قلب‌های قاصدان یار، همیشه در خضوع است و قلب‌های یکتاپرستان به سودای وصل در رکوع. (۲)

(وَ طَهَّرُ بَيْتِي)؛ به زبان اهل علم «کعبه» است و معنای [واقعی] آن، فراغت قلب از هر چیزی به جز یادکرد الهی است؛ «فَرَّغَ قَلْبِكَ عَنِ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا سِوَى ذِكْرِ اللَّهِ». می‌گوید: دل خویش را یکبارگی با ذکر من پرداز؛ هیچ بیگانه و غیری را بدو راه مده که دل پیرایه شراب مهر و محبت ماست: «القلوب أواني الله في الأرض فاحب الاواني إلى الله أصفها وأرقها وأصلبها».

هر دلی که از مکونات صافی تر و بر مؤمنان رحیم‌تر، آن دل نزد حضرت عزت، عزیزتر و محبوب‌تر. دل سلطان نهاد تو است؛ زنهار تا او را عزیز داری و روی وی از کدورت هوا و شهوت نگاه‌داری و به ظلمت و شهوت دنیا آلوده نگردانی.

به داود وحی آمد: «یا داود طهر لی بیتا أسکنه»؛ «ای داود! خانه پاک گردان تا خداوند خانه، به خانه فروآید». گفت: بار خدایا! آن کدام خانه است که عظمت و جلال تو را شاید؟ گفت: آن، دل بنده مؤمن است. گفت: بار خدایا! چگونه پاک گردانم. گفت: آتش عشق در او زن تا هرچه نسبت به ما ندارد سوخته شود و آن‌گه به جاروب حسرت بروب تا اگر بقیتی مانده بود، پاک بروبد.

خوش آن آتش که در دل برفروزد به جز حق، هرچه پیش آید بسوزد (۳)

آری، یکی از اسرار و حکمت‌های مهم حج، گرمی داشت خانه مکرم الهی است؛ چه بیت الله الحرام و چه دل عاشق حق. این، دل عارف و بیناست که خانه حقیقی است و هر حج‌گزاری باید بکوشد آن را از گناهان و نافرمانی‌ها پالایش کند و از ناپاکی‌ها، خبائث‌ها، هرزگی‌ها و ناراستی‌ها دور سازد. این بیت عزیز، برای شیدایی و عشق‌ورزی به حضرت احدیت و بندگی و عبودیت است.

از نقاط بارز در تطهیر قلب، موت ارادی است؛ یعنی، انسان در حج فرصتی می‌یابد که نفس پلید را بمیراند و حیات جدیدی برای آن به وجود آورد. قرآن می‌فرماید: (الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ...؛ یعنی حج آن است که با تمامی شرایط و ارکان آن به جا آورده شود؛ به خصوص آن که تا پایان اعمال، نیت

۱- تفسیر مواهب علیه، ص ۳۸

۲- لطایف الاشارات، ج ۱، ص ۱۲۴

۳- تفسیر کشف الاسرار و عدّه الابرار، ج ۱۶، صص ۳۷۰ و ۳۷۱

ص: ۹۵

خالصانه و قصد الهی آن حفظ شود و حج گزار مرتکب محرمات نشود. پس در این مدّت نباید با ارتکاب منہیات، از حدود الهی خارج شده و ریا کند یا فسق نماید

سرّ آن این است که: «حج»، «موت ارادی» است که از حیات حقیقی سرچشمه می‌گیرد. پس حج گزار باید نفس خود را- که از لوازم زندگی دنیوی است- بمیراند تا به آب حیات واقعی ازلی و جاودانگی سرمدی دست یابد. این امر امکان ندارد، مگر با دوری از عقل جزئی نگر (و دنیوی) که با وهم و خیال در هم آمیخته؛ بلکه مغلوب آن‌ها شده است. همچنین به دست نمی‌آید مگر برای سالکی که حضرت حق او را مجذوب ساخته و از مقامات فعلی به مقام و مرتبه والای الهی قدم گذاشته و در این عوالم، فانی گشته است ...» (۱)

آیه (وَ اتَّبِعُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) نیز اشاره است به این که: حج، توحید ذات و عمره، توحید صفات است که حج گزار عارف در سلوک الی الله و فی الله آن‌ها را کسب می‌کند و به مقامات و حالات عرفانی دست می‌یابد. اگر نفس اماره مانع شد که به این‌ها برسد، باید در راه خدا مجاهدت کند و نفس را به قربانگاه ببرد و آن را ذبح نماید و [در واقع] کعبه قلب را در حق فانی سازد. (فَمَا اسْتَيْسَرَ) اشاره به این است که نفوس بشری در صفات و توانایی‌ها با هم متفاوت‌اند؛ برخی صفات حیوانی ضعیفی دارند و برخی صفات حیوانی قوی‌تر. گاهی بعضی متّصف به ویژگی‌های حیوانی سرکش ولی رام‌شدنی هستند و برخی متّصف به ویژگی‌های حیوانی رام‌نشده‌اند. چه بسا برخی اوصافی دارند که قابل زوال نیست و چنین افرادی به یقین حج گزار محصور (در بند) هستند ... (۲)

سوم؛ رسیدن به مقام اخبات

قرآن می‌فرماید: (وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ... وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ). (۳)

این آیه بیان آن است که درباره امت‌های گذشته نیز پروردگار مقرر کرد که قربانی گوسفند و شتر، از جمله اعمال حج است (که) در منا ذبح نمایند و هنگام ذبح نیز نام پروردگار بر آن‌ها خوانده شود و ... همچنان که درباره امت اسلام این چنین مقرر شده است. (فَالِهَکُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ)؛ بیان سبب وحدت حکم است از نظر این که پروردگار، به امت‌های گذشته نیز مانند جامعه اسلامی فرمان داد که به زیارت خانه کعبه و انجام مناسک حج در مسجدالحرام حضور یابند و امر مهمی که به آن مرتب می‌شود، آن است که هنگام ذبح و قربانی، نام پروردگار بر آن خوانده شود و آیین بت پرستی از آن سرزمین رخت بریندد. پس در قربانی و انجام مناسک، آیین بت پرستی را ترک نمایند؛ زیرا آفریدگار یکتا و بی‌همتاست و اختلاف نظر، اختلاف اجتماعات و زمان آن‌هاست و پیوسته باید بر قربانی نام پروردگار خوانده شود و هرگز آمیخته به آیین بت پرستی نباشد. افرادی که به دستور پروردگار خاضع و منقاد باشند؛ آنان را «مخبت» معرفی کرده است. تا این که می‌فرماید: (الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ ...). این تفسیر حال و صفات حاجیان است؛ از جمله این که چنانچه نام پروردگار به آن‌ها یادآوری شود، دل‌های آنان به لرزه درآمده و در برابر حوادث ناگوار صبر، پیشه می‌کنند و ... (۴)

در واقع آیه قرآن می‌خواهد از این دستور، یک برداشت کلی ارائه کند و آن این که:

۱- تفسیر الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، ج ۱، ص ۷۰

۲- تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۷۲

۳- حج ۲۲: ۳۴

۴- تفسیر انوار درخشان، ج ۱۱، صص ۱۷۱ و ۱۷۲

ص: ۹۶

«ای افراد بشر، بدانید که اله و خدای همه شما یک و یگانه است؛ تسلیم اوامر حق تعالی شوید و ای فرستاده خدا، مژده و بشارت بده به سعادت و فضیلت و نجات از عذاب و عیش گوارا، به کسانی که متواضع و مطیع امر الهی شده‌اند.» (۱)

حج گزار با تسلیم محض در برابر دستورات حق و انجام مناسک آن، با تواضع و فروتنی تمام، می‌تواند به مقام «اخبات» (تسلیم و تواضع) برسد. از نظر قرآن «مخبتین» کسانی هستند که دارای چهار صفت حمیده و پسندیده باشند:

* اول، از اوصاف نیکوی مخبتین چنین است که وقتی اسم خدا برده می‌شود، از هیبت اشراق نور معرفت و اشعه جلال ربّانی و انوار عظمت الهی قلب‌های آن‌ها لرزان می‌شود و از ترس سخط ایزدی، دل‌های آنان ترسان می‌گردد.

* دوم، از صفت نیک آن‌ها چنین است که بر آنچه از مکروهات و ناملازمات طبیعی و نفسانی و ناگواری‌ها که به آن‌ها اصابت می‌نماید صابر و بردبارند و خودداری می‌نمایند.

* سوم، از اوصاف مخبتین آن است که آنان در نمازها ایستادگی می‌نمایند و نماز را اهمیت می‌دهند و هر نمازی را با مراعات اجزا و شرایط آن در وقتش که برای آن مقرر گردیده به‌جا می‌آورند.

* چهارم، از صفات برجسته «مخبتین» چنین است که از آنچه به آن‌ها روزی داده‌ایم در راه خدا انفاق می‌نمایند. (۲)

دیده از غیر تماشای ت-- و بر دوخته باد ز آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد! (۳)

در باره (وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ) نوشته‌اند: مژده ده مشتاقان را به سعادت لقا، که هیچ مژده‌ای از این فرح‌افزاتر نیست. «ابوالفتح رازی» نیز می‌نویسد:

«مخبتین متواضعان باشند. (وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ)؛ «وجل» دل را به ترس داشتن است؛ یعنی، چون پرتو جلال حق بر دل‌هایشان تابیده، روشنایی بزرگ اله از دلشان نمودار شده است. «وجل» در هنگام ذکر حق به آن اندازه است که حق در دل شخص تجلی کند.» (۴)

هر که را نور تجلی شد فزون خشیت و خوفش بود از حد برون

تفسیر «روح البیان» درباره (وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ) می‌نویسد:

«آن‌ها که در زیر انجام حکم خداوندی و سرنوشت او خاموش‌اند و آن را بد نمی‌دانند، نه آرزوی آسایش از آن دارند و نه چشم به گشایش؛ بلکه از دل و جان تسلیم به تقدیر هستند؛ چنان که حافظ گفته است:

اگر به لطف بخوانی مزید الطاف است و گر، به قهر برانی درون ما صاف است

به دُرد و صاف تو را حکم نیست دم درکش که هرچه ساقی ما کرد عین الطاف است

(۵)

همه یکتاپرستان، به خصوص حج گزاران، توجه دارند که آفریدگارشان، خدای واحد، بی‌نیاز و یکتاست که در برابر دستوراتش باید بی‌چون و چرا تسلیم باشند و حج هم از جمله دستوراتی است که برای امت‌های پیشین نیز مقرر شده بود (هر چند با اختلافاتی در مناسک و مکان قربانی و ...). اما آنچه مهم است این که همه در برابر حق و در انجام مناسک حج، مطیع، فروتن، خاشع و متواضع باشند. در تفسیر «الفواتح الالهیه» آمده است:

۱- مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۸، ص ۳۵۶

۲- همان، ص ۳۵۷

۳- تفسیر مواهب علیه، ص ۳۵

۴- تفسیر عاملی، ج ۶، ص ۲۳۰

۵- تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۳۴

ص: ۹۷

«... بعد ما علمتم أن لكل أمه من الأمم مذبحاً معيناً و منسكاً مخصوصاً يتقربون فيه إلينا فالهكم أي فاعلموا أن اله الكل إله واحد أحد صمد فرد وتر لا تعدد فيه مطلقاً و لا شركه له أصلاً (فَلَهُ أَسْلُمُوا) و توجهوا إن كنتم مسلمين، مسلمين مفوضين إليه أموركم (وَبَشِّرِ) يا أكمل الرسل من بين المسلمين بالثبوت العظمى و الدرجه العليا و الفوز بشرف اللقاء (الْمُخْتَبِينَ) المطيعين الخاضعين الخاشعين المتواضعين الذين قد خبت و خمدت نيران شهواتهم من بأس الله و خشيته...» (۱)

نتیجه آن که «اخبات» به معنای دوام طاعت و پایداری به اندازه توانایی است و از نشانه‌های آن، کمال فروتنی و خضوع و پیوستگی خشیت و تواضع است؛ «الإخبات استدامة الطاعة بشرط الاستقامة بقدر الاستطاعة...» (۲)

چهارم؛ درک مقام ولایت و امامت

از اسرار و حکمت‌های شگفت‌انگیز حج، پیوند وثیق آن با «امامت و ولایت» است؛ یعنی حج گزاران علاوه بر انجام مناسک حج، باید به حقیقت و باطن اعمال نیز توجه کنند و بدانند که اتمام اعمال و سرّ و روح اصلی حج، توجه به مقام ولایت و امامت است. در آیات حج اشارات فراوانی به این سرّ بزرگ شده است که در این جا بعضی از آن‌ها را بیان می‌کنیم:

۱. زیارت صاحب قلب

(وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا...)؛ یعنی به قصد خانه خدا، جهت انجام مناسک مخصوص، ندا سر ده. (يَأْتُوكَ)، به قصد حج پیش تو می‌آیند. نفرمود: به «بیت الله» بیایند تا اشاره به این باشد که مقصود از تشریح حج، «زیارت قلب و صاحب قلب» است؛ نه زیارت سنگ‌های آن؛ چنان که در قول خدای تعالی آمده است: (فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ).

بر این اساس، امام باقر (ع) وقتی دید مردم پیرامون کعبه طواف می‌کنند، در اشاره به همین معنا فرمود: «در جاهلیت این چنین طواف می‌کردند! مردم مأمور شده‌اند طواف کنند؛ سپس به سوی ما کوچ نمایند. پس ولایت ما و موّدت و دوستی خودشان را اعلام کنند و یاری خودشان را بر ما عرضه بدارند.» (۳)

در «حقائق التفسیر» نیز از امام صادق ۷ نقل شده است که در تفسیر آیهه (وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ) فرمود: یعنی نفس خود را از درهم آمیختن با مخالفان و پیوستگی با غیر حق پاک ساز و با عارفان و نشستگان در کوی عشق و خدمت، همراه و همدل شو و با پیشوایان حق همنازی کن:

«عن جعفر بن محمد في قوله (وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ) قال: طَهَّرْ نَفْسَكَ عَنْ مَخَالَطَةِ الْمُخَالَفِينَ وَالِاخْتِلَاطِ بِغَيْرِ الْحَقِّ (وَالْقَائِمِينَ) مع فؤاد العارفين المقيمين معه على بساط الانس و الخدمة (وَالرُّكْعِ السُّجُودِ)، الأئمة السادة الذين رجعوا الى البداية عن تناهي النهاية...» (۴)

به همین جهت است که امام باقر (ع) می‌فرماید: «سزاوار است مردم این خانه را زیارت کنند و بزرگ بدارند؛ چرا که خداوند آن را بزرگ داشته است و سزاوار است هر جا که هستیم، به دیدار ما آیند، ما راهنمایان مردم به سوی خداوندیم.» (۵)

۲. اتمام حج با لقای امام

۱- تفسیر الفواتح الالهيه و المفاتيح الغيبية، ج ۱، ص ۵۵۴

۲- تفسیر لطایف الاشارات، ج ۲، ص ۵۴۴

۳- تفسیر بیان السعاده، ج ۱۰، ص ۷۹

۴- تفسیر الحقائق، ص ۴۴

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۳

ص: ۹۸

«وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»: «حج و عمره را به پایان رسانید»؛ به این صورت که مناسک و اعمال آن دو را به طور کامل انجام دهید و محرمات آن دو را ترک کنید. به امام باقر (ع) نسبت داده شده است که فرمود: «کامل کردن و تمام نمودن حج، ملاقات با امام است» و از امام صادق (ع) نقل شده است که: «هرگاه یکی از شماها حج کند، بخش پایانی حجش را زیارت ما قرار دهد؛ زیرا که این، حج را کامل می‌کند.» (۱)

بنابراین، ممکن است گفته شود: معنای آیه (وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ)، این باشد که در سیل حجّ صوری و حجّ معنوی، از چیزهایی که به انانیت شما نسبت داده می‌شود، انفاق کنید و در انفاق میانه‌رو باشید تا نفس‌هایتان را قبل از به کمال رسیدن، هلاک کنید و حجّ صوری را با ملاقات با امام برحسب صورت (و) حجّ معنوی را با ملاقات معنوی به اتمام رسانید.

پس نتیجه آن، امر به «فکر» است و آن، عبارت از مجاهدت در عبادت و اذکار قلبی و زبانی است تا این که نفس از کدورت‌ها صاف شود. در این صورت است که امام بر شخص مجاهدت‌کننده تمثّل پیدا کرده و ظاهر می‌شود. (۲)

۳. انسلاخ و بریدن از وابستگی‌ها و تعلّقات

خداوند در سوره حج می‌فرماید: (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ)؛ (۳) «باید آلودگی‌های خود را که در مدت محرم بودن و قربانی و سرتراشیدن بر بدن‌هایشان قرار گرفته، برطرف کنند و نذرهایشان را وفا نمایند و بر گرد خانه کهن طواف کنند.»

این آیه می‌گوید: حج گزاران، خود را (از آلودگی‌های ظاهری) پاک سازند و تعهّدات خویش را به آخر رسانند و در پایان، بیت عتیق را طواف کنند. زدودن آلودگی، تفسیر ظاهری آیه است؛ اما در تفسیر عرفانی آن آمده است:

«... مراد از «تفث»، تعلّقات و وابستگی‌های نفسانی است که در احرام برای انسان باقی می‌ماند و قضای آن به این است که امام (ع) را ملاقات کند؛ چه، کسی که امامش را با ملک یا ملکوتش ببیند؛ از تعلّقات و وابستگی‌هایش منسلخ می‌شود و در اخبار به آن‌ها اشاره شده است.» (۴)

(وَلِيَطَّوَّفُوا)؛ یعنی و باید در طواف بیت مبالغه کنند یا طواف در بیت را زیاد کنند. پس از آن که برحسب ظاهر خود را از آلودگی، که لازمه احرام است، پاکیزه نمودند و حلق نموده و کثافت ظاهر را زدودند و همچنین کثافت باطن؛ مانند کفاره‌ها و وابستگی‌ها را از بین بردند؛ باید بسیار طواف کنند. بدین گونه که امام را با ملک و ملکوتش ملاقات نمایند؛ چه لقای امام با ملکوت او - که همان معرفت به نورانیت است - در رسیدن به قلب می‌باشد که آن خانه خداست. (۵)

۴. اعلام تبعیت و اطاعت

در تفسیر «روح البیان» آمده است:

حجّ عوام، آهنگ خانه و حجّ خواص زیارت صاحب خانه و مشاهده نعمت‌های احرام است؛ چنان که در قرآن آمده است که ابراهیم خلیل ۷ گفت: (إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَّهْدِينِ) و حجّ خواص روگرداندن از همه چیز است. چنان که ابراهیم گفت: (فَبِأَنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ). این است روش حجّ معنوی که خلیل مؤسس آن بود و در حقیقت، مقام و شأن خلیل، راهنمایی به خانه

۱- ر. ک. به: تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۴

۲- تفسیر بیان السعاده، ج ۲، ص ۴۰۲

۳- حج ۲۲: ۲۹

۴- تفسیر بیان السعاده، ج ۱۰، ص ۸۵

۵- همان، ص ۸۶

ص: ۹۹

خدا بود؛ ولی برای رسول الله، محمد ۹ حال بود که موهبت و بخشش از خداست؛ ولی از مقام تا حال تفاوت زیاد است. ابراهیم در مقام خلت و دوستی متوقف شد و گفت: (إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ) و چون مشمول موهبت نشد، مخاطب شد به «فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» و پس از آن که در مقام حج و وصول به موهبت، محصور و محدود شد، برای او هدی و قربانی معین شد که: (وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ)، برای او گفته شد، ولی محمد ۹ محصور و متوقف نشد و دارای موهبت شد و مخاطب گردید به: (وَأَتُمُوا الْحَيْجَ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) و حج خود را به (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى) به انجام رساند و پس از آن که به حق نزدیک شد، خود را به آن بیاویخت و دست برنداشت. پس از آن، عمره را تمام کرد و گفت و گوی دوستانه میان حبیب و محبوب به این جا رسید: (فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ). گفتنی‌ها با او بگفت و آخرین موهبت که او را به دوست متصل کرد، در وقوف عرفاتش بود که گفت: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا). (۱)

نتیجه آن که: این عادت و رسم، که شما از زمان ابراهیم به یادگار دارید، باید صورت «عبادت» داشته باشد نه «عادت» که بخواهید آداب پدران خود را تقلید کنید. اکنون شما در فرمان و تربیت (حضرت) محمد (ص) هستید که تمام آن عادات قدیم را باقی نگذاشت و دستورهای حج را به مصلحت روز معین کرد تا مردم از آن تعصب و تقلید درگذشتگان خود دست بردارند و روش عقلی و تبعیت پیشوای بزرگ خود را در پیش گیرند و این مطلب از رفتار خوب نمایان است.

پس از صلح حدیبیه، مردم به فرمان پیامبر (ص) تسلیم نشدند تا (این که) آن حضرت خود سر تراشید و قربانی‌اش را ذبح کرد؛ آن گاه مردم به خود آمدند و پیروی کردند و این خود می‌فهماند که مردم نمی‌خواستند از عادات قدیمی‌شان دست بردارند و گمان می‌کردند اسلام باید روش گذشته آن‌ها را اجرا کند. برای همین است که در آخر آیه، اشعار شده است که بایستی از مخالفت پیغمبر پرهیز کنید و گرنه عقاب خداوند سخت است.

پس ابتدا معین شده است که باید سر به فرمان بود و آیین قدیمی را در وقت معین و با آداب معین انجام داد و در آخر، یادآوری شده است که آن برای آدمیت و تکامل انسان لازم است و به همین جهت با عبارت (تَزَوَّدُوا) آمده است؛ یعنی: وسیله آسایش شما در آن سفر- که همه به سوی آن می‌روند- تقواست که باید تا آخر عمر روش و طرز عمل شما مقرون به آن باشد. (۲)

پنجم؛ جلوه گری شوق و عشق

عارفان، راز آفرینش و سرّ وجود را در کلمه عشق خلاصه می‌کنند و عشق را مبنای آفرینش و وجود می‌دانند. آنان عشق را صفت حق تعالی و لطیفه عالی و روحانی انسانیت می‌دانند و سلامت عقل و حس را بدان می‌سنجند و نیز عشق را وسیله تهذیب اخلاق و تصفیه باطن می‌شمرند. شوق و جذب به الهی و محبت او نشان طریقت و عنوان اهل سلوک است که با این نشان و عنوان شناخته می‌شوند. شوق، حرکت روح در طلب لقا است و عشق رساننده عاشق به درگاه معشوق.

حج، میقات شوق و میعاد عشق است و هر کس گام در وادی آن نهد و عارف باشد، سر از پا نمی‌شناسد و در پی دلدار، آرام و قرار ندارد.

۱- تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۳۱۳

۲- تفسیر عاملی، ج ۱، ص ۳۴۱

ص: ۱۰۰

چنان که گفته‌اند: حج عوام، دیگر است و حج خواص دیگر. حج عوام قصد «کوی» دوست است و حج خواص قصد «روی» دوست. آن رفتن به «سرای دوست» و این رفتن «برای دوست».

دردم نه ز کعبه بود کز روی تو بود مستی نه ز باده بود، کز بوی تو بود

عوام به «نفس» رفتند، در و دیوار دیدند، خواص به «جان» رفتند، گفتار و دیدار دیدند ... (۱)

قرآن کریم می‌فرماید: (الْحُجَّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ ... وَ تَرَوُّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى). (۲)

درباره (تَرَوُّدُوا)؛ «توشه بگیرید» آمده است: قومی از قافله یمن بی‌زاد و راحله قصد حج کردند و در مکه اظهار احتیاج نموده، از اهل قافله چیزی طلبیدند. حق تعالی فرمود: توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشید. (فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى)؛ پس بهترین توشه‌ها، پرهیز کردن از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سؤال نکردن از ایشان است و نزد عرفا، در این آیه، اشاره به توشه گرفتن در سفر آخرت است و بهترین زاد در آن، پرهیزگاری است. قشیری می‌گوید: «تقوای عوام دورشدن است به تن از لوث گناه و تقوای خواص اجتناب است به سر از مشاهده ماسوی الله و حقیقت آن است که بی‌توشه در «راه عشق» به سر نتوان برد و بی‌زاد «شوق» مرحله محبت طی نتوان کرد.»

زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه راه زین گونه است بسم الله که دارد عزم راه (۳)

درباره آیه (وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً ...) (۴) نیز خواجه عبدالله انصاری گفته است:

«می‌گویند مردمان را خانه‌ای ساختم، خانه، و چه خانه‌ای! ... بیگانه در نگر، جز حَجْری و مِیْدَری نبیند که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا. دوست در نگرد و رای سنگ رقم تخصیص و اضافت ببند؛ دل بدهد جان در بازد.»

ان آثارنا تدلّ علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

آری، هر که آثار دوست دید، نه عجب؛ اگر از خویشتن و پیوند ببری. «لهذا قیل: بیت من رآه نسی مزاره، و هجر دیازه و استبدل بآثاره؛ بیت من طاف حوله طافت اللطائف بقلبه ...»

درویشی را دیدند بر سر بادیه، میان در بسته و عصا و رکوه (ظرفی از پوست) در دست و چون والهان و بی‌دلان سرمست و بی‌خود؛ سر به بادیه نهاده و می‌خرامید و با خود این ترنم می‌کرد:

خون صدیقان بیالودند و زان ره ساختند جز به جان رفتن در این ره یک قدم را باز نیست

گفتند: ای درویش! از کجا بیامدی و چند است که در این راهی؟ گفت: هفت سال است تا از وطن خود بیامدم. جوان بودم، پیرگشتم در این راه و هنوز به مقصد نرسیدم. آن گه بخندید و این بیت برگفت:

زر من هویت و ان شطت بک الدار و حال من دونه حجب و استار

لا یمنعک بعد من زیارته ان المحب لمن یهواه زوار

«اگر دیدار دوست می‌خواهی، از دوری راه و موانع و پرده‌ها باک مدار که دوست همیشه در راه دیدار دوست بود.»

ای مسکین، تأمل کن در آن خانه که نسبت وی دارد، چون خواهی که به وی رسی، چندت بار بلا باید کشید و جرعه محنت نوش باید کرد و جان بر کف باید نهاد؛ آن گه باشد که رسی، باشد که نرسی! پس طمع داری که از این بضاعت مزجات (زاد و توشه کم و ناچیز) که تو داری آسان آسان به حضرت جلال و مشهد وصال لم یزل و لایزال برسی؟! «

۲- بقره ۲: ۱۹۷

۳- مواهب علیّه، ص ۶۲

۴- بقره ۲: ۱۲۵

ص: ۱۰۱

نتوان گفتن حدیث خوبان آسان آسان آسان حدیث ایشان نتوان

(۱)

ابوالفتوح نوشته است: «مردی بود او را حسین بن عکک می گفتند. مردی مالدار بود. به مکه رفت و مجاور بنشست و پشت بر خان و مال و املاک و اسباب کرد و سال‌ها آنجا بماند. سالی همشهریان او در حج بودند، به او گفتند: تو هیچ آرزویی نداری تا به سر املاک و اسباب خود آیی؟ آهی برآورد و گفت: چه امید باز آمدن است دنیا گشته‌ای را که او را رمقی مانده بود. آن گه این بیت را خواند:

حَبِّ الْمَحَبِّ مِنَ الْحَبِيبِ بَعْلَمَهُ إِنَّ أَلَّ — مَحَبِّ بِيَابِهِ مَطْرُوحِ

«گفت: عاشق را همان بس که معشوقش بداند که او بر در سرای وی کشته افتاده است!» (۲)

ششم؛ پرهیزگاری متقربانه

«حج» سیر و سلوک روحی برای رسیدن به مقام قرب الهی و نزدیکی به ساحت ربوبی است. این تقرب حاصل نمی‌شود؛ مگر با تقوا و پارسایی الهی گونه. مقامات عرفانی بی‌شمار است و راه‌های طی طریق روحی فراوان؛ اما اطمینان‌بخش‌ترین و رساننده‌ترین آن‌ها «پرهیزگاری» است. برای تقوا مراتب و درجاتی است و لفظ «تقوا» مشترک بین آن معانی باشد. پس در هر موقعی که تقوا گفته می‌شود، موقعیت آن مورد، قرینه بر مراد می‌شود و چون در آیه ۱۹۷ «بقره» در موقع حج و عبادات واقع گردیده، شاید اشاره باشد به درجه عالی و آخرین مراتب تقوا که مقصود، توجه کامل به حق است:

(وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ). (وَاتَّقُونِ)؛ یعنی در اعمال و اهداف و مراد شما، فقط من و بندگی من - که خدای شما هستم - باشد و به هیچ وجه حظ نفسانی در نظر نباشد.

آن‌گاه این را به همه اعمال و مناسک حج - و همه اعمال زندگی - سرایت داده و بیان کرده که آن‌چه انسان را به خدا نزدیک می‌کند، فقط تقواست؛ حتی در قربانی و ریختن خون حیوان در روز عید. پس می‌فرماید: (لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحْمُهَا وَلَا دِمَاؤها). (۳) غرض الهی از امر به قربانی، گوشت و خون آن‌ها نیست. این جمله در باره بسیاری از حج‌اج است که از آن‌ها شنیده می‌شود این چندین هزار گوسفند ... چه فایده‌ای دارد که در بیابان مناکشته شود و متعفن گردد و از بین برود! خداوند می‌فرماید: غرض گوشت و خون نیست. (لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ) که باید امر الهی را اطاعت کنید و تا قربانی نکنید از احرام خارج نمی‌شوید. از این مقدار مال صرف نظر کنید، حکم اوامر الهی را خود می‌داند. حتی اگر امر رسید از جانب خدا و رسول و امام که باید فرزند خود را ذبح کنی یا خود را سر ببری یا دور بیندازی یا از کلیه اموالت خارج شوی، اطاعت واجب است و حق سؤال نداری؟ (۴)

این آیه ساحت پروردگار را تنزیه می‌نماید؛ از این که گوشت و یا ریزش خون قربانی مورد نیاز ساحت اوست؛ زیرا منزّه از عوارض و نیازهاست! بلکه غرض از تشریح قربانی در منا آن است که مسلمانان بدین وسیله نیروی تقوا و خلوص در عبودیت خود را آشکار سازند و از شعار بت‌پرستی تبری نموده و به پروردگار تقرب جویند و هنگام ذبح، به منظور نقض آیین بت‌پرستی، نام پروردگار را بر آن بخوانند. (۵)

۱- کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۱، ص ۳۵۳

۲- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۴۷

۳- حج ۲۲: ۳۷

۴- اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۰۴

۵- تفسیر انوار درخشان، ج ۱۱، ص ۱۷۴

ص: ۱۰۲

کسانی که با قربانی، قصد تقرب به خدا را دارند، باید بدانند که نه گوشت آن‌ها به او می‌رسد (چون که او منزّه از آن است) و نه نفعی از آن می‌برد؛ بلکه فقط پرهیزگاری است که مورد نظر حضرت سبحان است؛ یعنی پرهیز و دوری کردن از نواهی و حرام‌های الهی و عمل به دستورات و تعالیم او. در واقع تنها چیزی که انسان را به حضرت حق نزدیک می‌کند، امتثال دستور مولا و پرهیز از ارتکاب نواهی اوست؛

«و ما يصل منها إليه سبحانه إلّا التّقوی، أی التّحرز و الاجتناب الصادر مِنْكُمْ عن محارم اللّٰه و منهیاته و الامتثال بأوامره و الإتيان بمأمراته و مرضیاته ...» (۱)

در تفسیر «البحر المدید، آمده است: «مقصود از ریختن خون قربانی، گوشت و خون آن نیست؛ بلکه دل و جان را از دوستی دنیا باز دارد و آن را برای رضایت الهی، ایثار کند. این ویژگی با استواری نیت و الایبی همت به دست می‌آید؛ هر چند مانعی او را از رسیدن به این مقصد باز دارد.

(وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ)

؛ «آنچه از شما می‌رسد، پرهیزگاری است.» در این جا تقوا، به معنای «عمل قلبی» است و آن عبارت است از نیت قرب به خدا، اراده عمل نیک و قصد خالصانه برای خدا. این عمل قلبی، مراد واقعی است و اعمال و مناسک، برای تأیید و تأکید بر آن‌هاست. از این رو نیت انسان مؤمن، رساتر (گویاتر) از عمل اوست و طاعت و عبادت او، غذای قلب است. در هر حال مقصود نهایی، لذت رستگاری است که با لقای الهی حاصل می‌شود و فرع بر آن، عشق و انس به خداوند است که جز با ذکر او به دست نمی‌آید. (۲)

هفتم؛ اطمینان و انشراح نفس

انبساط و سکینه از مقامات و حالات عرفانی است که برای سالکان الی الله پیش می‌آید و با ورود آن‌ها در دل، بهجت، نورانیت و آرامش بر آن حاکم می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: (وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا). «امن» به معنای اطمینان و آرامش قلب است؛ خواه در جهت مادی باشد یا معنوی و اطلاق کلمه «امن» بر «بیت» برای مبالغه است؛ مانند زید عدل و اشاره می‌شود به کمال تحقق اطمینان و امن ظاهری و معنوی در آن بیت الهی. منظور آیه کریمه، این است که: از جمله نعمت‌های الهی برای بنی اسرائیل و دیگران - که از نسل ابراهیم هستند - خانه کعبه است که به دست آن حضرت ساخته شده و محلّ عبادت و بندگی و توجّه و خضوع و تذلل گشته است. جایی است که به بندگان خداوند متعال در آن جا اجر و مزد دنیوی و اخروی داده شده و با کمال آرامش باطن می‌توانند در آن جا به مناجات و تضرّع و عبادت مشغول گشته و با خدای خود به راز و نیاز و توجّه و ارتباط پردازند. (۳)

این آرامش باطن و سکینه درونی، در خلال اعمال و مناسک حج، جلوه‌گری خاصی دارد و خانه حضرت رحمان - چه کعبه مقصود و چه قلب معهود - نمود گاه این حالات روحانی است. در بعضی از تفاسیر آمده است: در این آیه، مقصود از بیت «کعبه» است؛ چون «الف» و «لام» برای عهد خارجی است یا مقصود «قلب» است از باب این که قلب معهود، مناسب تر است بین متکلم و مخاطب و نظر هر دو به سوی آن است و آنچه که به او مراجعه می‌شود و در حقیقت محلّ جزا برای او و خلق است، همان قلب بوده و چون کعبه، قلب صوری است، به وضع و قراردادن به آن مراجعه شده و محلّ جزای کسی است که به آن جا رجوع نماید.

(لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا) آن جا به نحوی امن است که شکار

۱- نخجوانی، نعمت الله بن محمود، تفسیر الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، ج ۲، ص ۵۵۵

۲- البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۳، ص ۵۳۶

۳- تفسیر روشن، ج ۲، ص ۱۵۳

ص: ۱۰۳

نباید کرد ... بلد میت و حرم بر حسب تأویل، صورت نفس مطمئنه صدر منشرح است و حکم بیت به مسجد و حرم، از جهت مجاور بودن به آن‌ها یاد شده است. بنابراین، آن حکم در مورد مسجد حرم، ساری است و همچنین است حال نفس و صدر (سینه) و تحقق معنای بیت و مظهر بودن آن برای قلب و مناسبت بین مناسک کعبه و مناسک قلب ... (۱)

وینکه گرداندیم جای بازگشت خانه را بر مردم از هر شهر و دشت

مأمن است آن پس بگیری از نیاز جای ابراهیم از بهر نماز

ما به ابراهیم و اسماعیل هین در طهارت عهد کردیم این چنین

پاک تا دارند و نیک آن خانه را راه ندهند اندر آن، بیگانه را

بهر طوف طائفین و عاکفین راکعان و ساجدان ز اهل یقین

قلب باشد ک -- عبه اهل مقام صورت آن خانه شد بیت الحرام

مرجع است و مأمن او از بهر ناس هم سلامت را سبب دور از هراس

چون در آن ساکن شوند اندر وصول ایمنند از شر نفس بو الفضول

وز فریب قوه‌های طبع پست وز فساد و کید و هم، از تیز دست

(۲)

در تفسیر کشف الأسرار آمده است:

(وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ ...) صفت کعبه می‌کند؛ می‌گوید: این خانه را بازگشتگاه خلق کردیم که می‌آیند به آن و باز می‌آیند. هر چند که پیش آیند، بیش خواهند که آیند.

مثاب لافناء القبائل کلها تخب إليها الیعمالات الطلائع

این از آن است که کعبه مستروح (راحت‌گاه) دوستان است و آرام‌گاه مشتاقان و خدای را - عزّ و جلّ - در زمین چهار چیز است که سکوت و سکون دوستان وی به آن چهار چیز است: «الکعبه و القرآن و ... و المؤمن». «و أمناً» یعنی ایمن کردیم آن خانه را تا ایشان به وی آزر می‌دارند و از جهانیان به وی مخصوص باشند. این همان است که گفت: (وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ) و جای دیگر گفت: (أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا). گفته‌اند: «و أمناً» به معنای آن است که جای امن است که در آن صید نگیرند و قتل نکنند. خداوند - عزّ و جلّ - چون حرمت آن بقعه بفرمود و جای امن ساخت، اندر طبایع عرب هیبت وی بنهاد تا جمله عرب آن را حرمت داشتند و اندر آن قتل و قتال نکردند ... (۳)

هشتم؛ دوام ذکر الهی

از اسرار و حکمت‌های عرفانی - اخلاقی حج، یادکرد پیوسته حضرت حق و دوری از غفلت و نسیان و یا اشتغال به ذکر بیگانگان است. سراسر حج، ذکر و یاد محبوب است، آن‌گاه که با تلبیه آغاز می‌شود، ذکر واجب «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»، شروع سیر و سلوک روحی است ... تا این که حج گزار قدم در مشاعر مقدس می‌نهد و مناسکی چند به جای می‌آورد که ذکر و یاد آفریدگار، روح آن‌هاست. به همین جهت قرآن کریم دستور به ذکر و یاد رحمان داده و فایده و برکت حج را در آن دانسته است. آن‌گاه بر دوام ذکر در طول زندگی ناسوتی تأکید می‌ورزد تا تبدیل به حیات طیبه ملکوتی شود.

در تفسیر آیه (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ ...) (۴) گفته‌اند: مقصود از ذکر در این جا بردن نام خدا هنگام قربانی است و برخی گفته‌اند: مقصود از ذکر، ذبح است؛ از باب

- ۱- تفسیر بیان السعاده، ج ۲، ص ۲۵۵
- ۲- تفسیر صافی، ص ۴۹
- ۳- تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۱، ص ۳۶۸
- ۴- حج ۲۲: ۲۸

ص: ۱۰۴

این که صحت ذبح به سبب ذکر است. پس نام ذکر، بر ذبح نهاده شده است ... [اما] حق این است که مقصود مطلق ذکر خداست؛ خواه با تلبیه در احرام باشد، یا با تضرع و دعا در ایام حج، یا با یادآوری ایستادن نزد خدا در قیامت (این یادآوری از مشاهده حال احرام ناشی می‌شود که آن خود یادآوری قیام نزد خدا در محشر است) یا به سبب ذکر هنگام ذبح باشد یا با تکبیرات دهگانه باشد که در تعقیب نمازهای پنج‌گانه این ذکر (که بر دل و جان و زبان حج گزار غلبه می‌یابد) باید همه آنان و حالات او را نیز شامل بشود و او را از غفلت و بی‌خبری بازدارد و در ارتباط مداوم برقرار باشد. می‌فرماید: (فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ ...). (۱) در این جا ذکر در مقابل غفلت بوده و به معنای یاد کردن مطلق است؛ خواه به زبان باشد یا به قلب یا به شهود. منظور این که: پس از انجام گرفتن این مراحل و با تمام شدن مناسک حج که به انواع و رنگ‌های مختلف در مقابل جلال و عظمت خداوند متعال صورت می‌گیرد، ارتباط میان بنده و پروردگار متعال تثبیت و تحکیم شده و ذکر قلبی و توجه باطنی به او، برای همیشه ثابت و برقرار بوده و در هر حال و در هر حرکت و سکونی، از حضور و نظر او غفلت نخواهد ورزید؛ پس حقیقت ذکر عبارت است از ارتباط.

آری غفلت همیشه از جانب عبد صورت می‌گیرد و خداوند متعال در همه حال و در هر جایی، حاضر و ناظر و محیط و قیوم است و چون غفلت عبد، تبدیل به ذکر و توجه گردد، ارتباط مسلم و قهری است؛ مخصوصاً که ذکر در مرتبه شهود باشد که ارتباط نیز شهودی خواهد بود. (۲)

در تفسیر «البحر المدید» نیز آمده است: (فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ ...) اشاره به این است که: پس از آن که دل‌ها بر کوه عرفات معارف و قوف کرد و معانی این زیبایی‌ها را شهود کرد؛ این معانی و معارف، تبدیل به سر و روح می‌شود. آن گاه امر می‌شود که بر زمین عبودیت نزول کنند و به وظایف ربوبیت قیام نمایند؛ به جهت سپاس و شکرگزاری از الطاف او. سپس بین مردم بوده و در ظاهر با آنان ارتباط دارند؛ اما روح و روانشان منفرد و جدا از آنان است. جسمشان با مردم در کار و کوشش است؛ ولی روحشان در ملکوت الهی در پرواز و صعود. هر زمان که توجه و میلی به دنیا و ظواهر آن داشته باشند، استغفار می‌کنند. آن گاه به آنان گفته می‌شود: (فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ ...)؛ یعنی، بین مشاهده باطنی حضرت ربوبیت با عمل به دستورات عبادی جمع کنند. پس خدا را باید بر هر چیزی یاد کنند و ذکر او گویند ... (۳)

سفر حج، برای این است که انسان، مهذب و وارسته شده و ذکر حضرت حق را توشه‌ای برای آینده خود قرار دهد و حیاتش را با نام و یاد محبوب نورانی سازد. (فَاذْكُرُوا اللَّهَ ...)، دلالت می‌کند بر این که پس از فراغت از مناسک حج، خدا را ذکر نمایید و گفته شده: ذکر یعنی روی آوردن به دعا و استغفار بعد از پایان مناسک حج. همچنین گفته شده معنای آن این است: پس از آن که مناسک حج را به جا آوردید و آثار [زندگی] بشری را زایل کردید و بر نیروهای مادی چیره شدید و سختی‌های راه سلوک را تحمل کردید؛ برای نورانی کردن درون، به ذکر الهی پردازید. در حج صرفاً تخلیه درون مراد نیست؛ بلکه غرض، به دست آوردن سعادت جاودانه است؛ یعنی، نفی و اثبات. نفی پلیدی‌ها از درون و اثبات نیکی‌ها و سعادت برای خویشتن «... فاشتغلوا بعد ذلك بتنوير القلب بذكر الله فَإِنَّ التخلية ليست مقصودة بالذات ...» (۴)

۱- بقره ۲: ۲۰۰

۲- تفسیر روشن، ج ۳، صص ۴۹ و ۵۰

۳- البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۲۳۱

۴- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۱، ص ۵۶۶

ص: ۱۰۵

در تفسیر تستری در باره (وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى) آمده است: «زاد»، انس گرفتن با ذکر الهی است؛ چون که برای عاشق، توشه‌ای جز محبوب و برای عارف، زادی جز مقصود نیست. در روایتی در تفسیر آیه (مَنْ اسْتَيْطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا) (۱) می‌فرماید: یعنی به قدر توانتان زاد و راحله راه بگیرید ... آن‌گاه فرمود: «زاد» یعنی ذکر و «راحله» یعنی صبر و بردباری. (۲)

نهم؛ ره توشه‌ای برای سفر اخروی

انجام عبادات و تکالیف دینی، برای آن است که انسان بتواند زاد و توشه وافر و کاملی برای سفری مهم‌تر و مقدس‌تر آماده نماید و در جوار رحمت رحمان، باده قرب را گوارا نوش وجود کند.

حج، نه تنها خود تشبیه و تجسم زیبایی از سفر رستاخیزی انسان است؛ بلکه آسان‌کننده طی این طریق طولانی است. انسان عارف در این سیر روحانی، توشه‌ای از پرهیزگاری و ورع برمی‌دارد و با سبکباری و شیدایی آماده آن سفر واپسین می‌شود. قرآن در آیات مربوط به حج می‌فرماید: (الْحَجُّ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ... وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى)؛ (۳) «زمان حج در ماه‌های معین است؛ پس برای کسی که در این ماه‌ها حج واجب شد، بایست با زن خود نزدیکی نکند و پیرامون کارهای ناروا و دعوا و نزاع نگردد ... ای مسلمانان (حج‌گزاران)! توشه بگیرید و بهترین توشه‌ها تقواست.» زاد و توشه معنوی و روحانی در هر زمان لازم است؛ ولی برای سفر اخروی بایسته‌تر.

بر این اساس، ابوالفتح می‌نویسد: «اهل اشارت گفتند خدای چون ذکر سفر حج کرد، مکلفان را سفر قیامت یادآورده، گفت: اگر برای این راه زادی ساختی که به یک- دو ماه بروی و باز آیی برای سفری که بروی به آن‌جا بمانی و باز نیایی «اولی و احری» (بہتر و شایسته‌تر است) که آن را زاد باید. زاد این راه گرانباری بود و زاد آن راه سبکباری بود. این‌جا هر چه گرانبارتر باشی، سفرت آسان‌تر بود و آن‌جا هر چه سبکبارتر باشی، تو را به باشد؛ برای این‌که این‌جا بار بر پشت شتر باشد و آن‌جا بار برگردن تو. این‌جا زاد بر راحله بود و آن‌جا زاد خود راحله باشی. این‌جا اگر راحله‌ات نبود و زادت نبود، از «تقوا» زادی ساز و از پای خود راحله (وسیله سواری) ساز. اگر رحلی نبود، به فعلی قناعت کن و اگر هیچ توانی که از توکل زادی سازی و از هوای نفس راحله و آن زاد و توکل بر گردن اصطبار نهی و پای قهر به پشت هوای نفس در آری؛ چون، او را پست کرده باشی، انگار که راه بریدی ...» (۴)

در تفسیر «جلاء الاذهان» نیز آمده است: خدای تعالی گفت: [وَتَزَوَّدُوا] توشه بگیرید. زادی که دارید، نگاه دارید تا به رنج نیفتید. زاد دو است: «زاد راه حج» و «زاد راه قیامت». زاد راه حج کعک (نان) و خرما بود و زاد قیامت، عمل صالح و تقوا. برای این‌که راه که به یک دو ماه بروی و باز آیی و توشه می‌سازی، سفری را که چون بروی و باز نیایی، اولی بود که توشه سازی. ای خواجه! تو بر جناح سفری و مسافر را از زاد چاره نیست؛ از آن ملخ بیاموز. اگرچه این حدیث از ملخ است، از فواید ملح است:

مَرَّ الْجَرَادُ عَلَى زُرْعَى فَقَلَّتْ لَهُ اسْلُكُ سَبِيلِكَ لَا تَوَلَّعَ بِافْسَادِ

فَقَامَ مِنْهُمْ خَطِيبٌ فَوْقَ سَنْبُلَةٍ أَنَا عَلَى سَفَرٍ لَا بَدَّ مِنْ زَادِ

۱- آل عمران ۳: ۹۷

۲- تفسیر تستری، ص ۳۴

۳- بقره ۲: ۱۹۷

۴- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۱۲

ص: ۱۰۶

«ملخ‌ها به مزرعه من گذر کردند، پس گفتم: راهتان را ادامه دهید و در اندیشه نابودی این مزرعه نباشید. پس گوینده‌ای از آن‌ها که بر فراز سنبله بود، گفت: ما در سفری هستیم که به ناچار برای آن باید توشه‌ای بگیریم.»

زاد تقوا می‌باید؛ از تقوا دور می‌شوی و در معاصی می‌آویزی ... آن به جنت می‌رساند؛ این به جهنم می‌سپارد. زاد عقبی تقوا بود؛ آن راهی پرآفت است، پرهیز. بر آن راه توان رفتن که راهی پر خار و خاشاک است.

از یکی از بزرگان پرسیدند: تقوا چه باشد؟ گفت: هرگز راه خارستان رفته‌ای؟ گفت: آری، گفت: چگونه رفتی؟ گفت: بر حذر و هشیار و دامان در چاک زده. گفت: تقوا آن است که در راه دین همچنان روی؛

خَلَّ الذَّنُوبَ صَغِيرَهَا وَ كَبِيرَهَا فَهُوَ التَّقِيُّ

کن مثل ماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری

«مردان بوده‌اند که در راه دنیا هم تقوا زاد کردند؛ چنان‌که راه آخرت را زاد از تقوا ساختند.» (۱)

دهم؛ تعدیل قوای نفسانی

انسان دارای قوای نفسانی است که با کوچک‌ترین غفلت و بی‌توجهی، او را در ورطه کزروی و گرداب تباهی می‌اندازد و از مسیر اِلی الله باز می‌دارد. از این رو باید همواره به مراقبت و محافظت از آن‌ها پردازد و جهت جلوگیری از افراط و تفریط، به تعدیل این نیروهای درونی همت گمارد. سفر عرفانی حج این فرصت را برای انسان فراهم می‌سازد که دقیق‌تر و جدی‌تر به کنترل قوای نفسانی پردازد و تمرین تهذیب نفس و مجاهده درون بکند. این از بزرگ‌ترین منافع‌ها و بهره‌هایی است که او می‌تواند از این سفر قدسی ببرد؛ چنان‌که درباره آیه (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ...) آمده است: از جمله منافع اخروی و اخلاقی حج، آن است که از زمان ورود حج گزاران به حرم امن الهی و با التزام قلبی و عملی به تروک احرام (محرمات احرام)، همه حرکات و رفتار و گفتار زائران را تحت نظر و کنترل قرار می‌دهد و تعدیل و انتظام می‌بخشد. این خاطره [نورانی] هیچ‌گاه از روان انسان محو شدنی نیست و درباره تعدیل قوا، تأثیر و نقش مؤثری خواهد داشت. (۲)

در آیه دیگر می‌فرماید: (... فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَغْلُمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا (...)). (۳)

ابن عربی درباره این آیه می‌نویسد: «هرکس که عزیمت حج نمود و ملتزم نسک آن شد، پس «فلا رفت»؛ یعنی نباید مرتکب فاحشه‌ای شود که از قوای شهوانی ظهور می‌کند و «لا فسوق» یعنی قوای غضبی نباید از اطاعت قلب خارج گردد و «لا جدال»؛ یعنی قوای بیانی (نطقی)، نباید در حج شیطنت و ریا کند.

همه این‌ها زمانی است که قصد «خانه دل» کند و لازمه آن نیز برگرفتن توشه است (و تَزَوَّدُوا) که ناشی از فضایل اخلاقی و پرهیز از رذایل است. این توشه، پرهیزگاری است که حج گزار باید در اعمال و نیات خود آن‌ها را رعایت کند؛

«فِي الْحَجِّ، أَيْ: فِي قَصْدِ بَيْتِ الْقَلْبِ وَمَا (تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ) مِنْ فَضِيلَةٍ مِنْ أَعْمَالِ هَذِهِ الْقَوَى الثَّلَاثِ بِأَمْرِ الشَّرْعِ وَالْعَقْلِ دُونَ رذَائِلِهَا (يَغْلُمُهُ اللَّهُ) وَيُشْكِمُ عَلَيْهِ (و تَزَوَّدُوا) مِنْ فَضَائِلِهَا الَّتِي يَلْزِمُهَا الاجْتِنَابُ عَنْ رذَائِلِهَا (فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى)». (۴)

۱- تفسیر جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، ج ۱، صص ۲۴۳ و ۲۴۴

۲- تفسیر انوار درخشان، ج ۱۱، ص ۱۶۴

۳- بقره ۲: ۱۹۷

۴- تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۷۳

ص: ۱۰۷

در آیه ۱۹۷ سوره بقره نیز می‌فرماید: (الْحَيُّ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَيَّ فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَيِّ). سرّ اقتضای بر سه عمل (رفث، فسوق و جدال) نه زیادتر؛ این است که در علوم عقلی ثابت شده انسان دارای چهار قوه است: «شهواییه بهیمی»، «غضبانیه سبعیه»، «وهمیه شیطانیه» و «عقلیه ملکیه» و مقصود از جمیع عبادات، مقهور گردانیدن قوای سه‌گانه است؛ یعنی شهویه، غضبیه و وهمیه. پس قوله تعالی «فَلَا رَفْثَ» اشاره به مقهور نمودن قوای شهویه است، تحت قوای عقل و «وَلَا فُسُوقَ» اشاره به مقهور نمودن قوای غضبیه است که از سرکشی آن تمرد و نافرمانی پدید می‌آید. «وَلَا جِدَالَ» اشاره دارد به مقهور گردانیدن قوه وهمیه تحت فرمان عقل که بلند پروازی نکند و در آنچه شأن وی نیست، در ذات خدا و صفات و افعال و احکام او بحث و جدال نکند.

همین قوای سه‌گانه است که انسان را وادار می‌کند با مردم نزاع و ضدیت کند و تمام ظلم و تعدیات بشر از همین سه قوه سرچشمه می‌گیرد. این است که در آیه فرمود: (فَلَمَّا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَيِّ)؛ یعنی کسی که مقصودش معرفت خدا و محبت او باشد و بخواهد اطلاع پیدا نماید بر نور جلال احدی و در سلک خواص از بندگان حق تعالی واقع گردد، بایستی جلو این قوای سه‌گانه حیوانی خود را ببندد که هیجان نکنند و این معانی که گفته شد، بالاترین اسراری است در حج، که می‌توان از این آیات استفاده نمود. پس سزاوار نیست که عاقل از آن غافل گردد. (۱)

در تفسیر «روح البیان» نیز آمده است: در انسان سه قوه هست: «شهواییه»، «غضبیه» و «وهمیه» و در این آیه «فَلَمَّا رَفَثَ» نهی از اعمال قوه شهویه است و «وَلَا فُسُوقَ» نهی از اعمال قوه غضبیه است و کارهای زشت و «وَلَا جِدَالَ» نهی از به کار بردن قوه واهمه است ... مثل بحث در کارهای زندگی و جنگ و جدال با مردم. پس چون بدی از این کارها تولید می‌شود، نهی کرد و گفت: پرهیزگاری از این اعمال را پیشه کنید و از نیروی خرد خود الهام بگیرید. (۲)

سعدی در این باره می‌گوید:

از من بگوی حاجی مردم گزای را کاو پوستین خلق به آزار می‌درد

حاجی تو نیستی، شتر است از برای آنک بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد

در واقع باید گفت:

حج در آن واجب شمرد از حسن حال نه در آن رفث است و نه فسق و جدال

و آنچه در وی می‌کنند افعال نیک جمله را داند خدای بی شریک

توشه بردارید و نبود هیچ زاد بهتر از تقوا اگر دارید یاد

می‌پرهیزید کاین ره روشن است بر اولی الالباب پرهیز احسن است

(۳)

ی ازدهم؛ تعظیم حرمت رحمانی

یکی از بایستگی‌های طریق عرفانی، رعایت ادب و اخلاق و حفظ حرمت و حدود الهی است؛ در واقع سالک إلى الله، باید هر آنچه را که از ناحیه مقصود و محبوبش صادر شده، بزرگ شمرد و در تعظیم و تکریم آن بکوشد. این مسأله در حج نمود بیشتری دارد و حج گزار در منازل و مناسکی گام می‌گذارد که باید بدان‌ها پایبند باشد و دستورات حق را مو به مو اجرا نماید و محرمات و منهیات او را ترک کند.

۱- مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۲، صص ۲۴۸ و ۲۴۹

۲- تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۳۱۵

۳- تفسیر صافی، ص ۷۱

ص: ۱۰۸

در آیه ۳۰ سوره حج - پس از بیان بعضی از مناسک و اعمال حج - می‌فرماید: (ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ ...)؛ «این است [مناسک حج]، کسی که احکام خدا را حرمت گذارد، نزد پروردگارش خیر و خوبی یابد ...» آن گاه در دو آیه بعد می‌فرماید: (ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)؛ «این است [سخن حق] و کسی که شعائر دین خدا را بزرگ شمارد، این صفت دل‌های باتقواست. «ذَلِكَ» اشاره به دستورات حج است که فرمود: این‌ها تعظیم شعائر الهی است؛ یعنی سرسری نشمارید و کورکورانه به جا نیاورید ... در خبر است حرمت الهی که هتک آن حرام است، سه قسم می‌باشد:

- هتک حرمت الهی در بیت الله الحرام،

- هتک حرمت کتاب در تعطیل کردن آن و ترک عمل به آن،

- هتک حرمت کسانی که واجب اطاعه هستند؛ از رسول و امام.

آری، اخبار، بیان مصادیق اتم می‌کند؛ تعظیم حرمت الهی، اطاعت از فرمان‌های اوست و ترک کلیه معاصی و اطاعت واجب اطاعه.

(فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ)، معنی این نیست که تعظیم هم خوب است و این بهتر است، بلکه «خیریت» منحصر به تعظیم حرمت الهی است. (۱)

این امر حج که شد ذکر از نسق کرد هر تعظیم حرمت‌های حق

مرورا نزد خدایش بهتر است هم جزایش در نکویی اکبر است

از پلیدی پس نماید اجتناب وان بود اصنام اندر انتساب

هم نماید اجتناب از قول زور بت پرستی اصل کذب است و فجور

دین حق گیرید و میل آن سو کنید بر خدا از غیر شرکی رو کنید (۲) آنهت

حج حقیقی، سلوک عرفانی برای فنای در حق و طواف باطنی و درونی است که با یک سری آداب و شرایط همراه است. حج برای

حفظ حرمت‌های الهی و نشانگر تعظیم دستورات اوست؛ یعنی محافظت می‌کند بر آنچه که خداوند در اوقات حج، حرام کرده

است و حرمت‌های الهی را نمی‌شکند تا ملزم نشود با خون (قربانی) آن‌ها را جبران کند: « (ذَلِكَ) لِمَنْ أَرَادَ السُّلُوكَ لَطَرِيقَ الْفَنَاءِ وَ

الحج الحقیقی و الطواف

۱- اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۹۶

۲- تفسیر صافی، ص ۴۸۵

ص: ۱۰۹

المعنوی (و) بِالْجَمَلَةِ (مَنْ يُعْظَمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ) و يحافظ على حرمة ما قد حرمه الله في أوقات الحج و لم يهتك حرمتها ليجبرها بدم (فَهُوَ) ای الحفظ بلا هتك (خَيْرٌ لَهُ) مقبول (عِنْدَ رَبِّهِ) من هتكها و جبرها بدم...» (۱)

در واقع، حفظ حرمت‌های الهی و بزرگداشت آن‌ها، با تعظیم اوامر و دستورات اوست و بزرگداشت اوامر او با نافرمانی نکردن است و این در سفر روحانی و معنوی حج، نمود و ظهور بیشتری دارد. بزرگداشت اوامر و نواهی حق، طلب رضای اوست و این مسأله، بدون در نظر گرفتن طریق و دستور خود او، مبارک و مؤثر نیست: «تعظیم الحرمات بتعظیم امره و تعظیم امره بترك مخالفته. و يقال من طلب الرضا بغير رضی الله، لم يبارك له فيما آثره من هواه علی رضی مولاه ... و يقال تعظیم حرّماته بالغيره علی إيمانه». (۲)

حج مقبول و حقیقی، حجی است که سراسر آن طلب رضا و خشنودی الهی باشد؛ آن هم به صورتی که آن را بر هر امری مقدم بدارد و بر آن پافشاری کند. حج گزار عارف و بینادل، نباید آتی از این وظیفه مقدس خود غفلت بورزد و با قصور و تقصیر، هتك محرمات الهی نماید. بزرگداشت دستورات الهی؛ یعنی حرمت نشکستن، پاکسازی نفس در سفر حج، قربانی کردن جان در راه محبوب و هرآنچه که در مناسک و اعمال این عبادت بزرگ وجود دارد و آن عبارت است از: تخلیه درون با فضایل اخلاقی، پرهیز از رذایل نفسانی، قرار گرفتن در معرض انوار ربّانی، متصف شدن به ویژگی‌های انسانی و سیر صعودی در مقام عرفانی. این‌ها همه خیر و نیکی برای انسان در محضر الهی و بارگاه قرب است.

در تفسیر ابن عربی آمده است:

«(ذَلِكَ) أَى: الأَمْرُ ذَلِكُ (وَمَنْ يُعْظَمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ) وَ هِيَ مَا لَا يَحِلُّ هَتَكَ وَ تَطْهِيرَهُ وَ الْقُرْبَانَ بِالنَّفْسِ وَ جَمِيعَ مَا ذَكَرَ مِنَ الْمُنَاسِكِ كَالْتَحَلِّي بِالْفَضَائِلِ، وَ اجْتِنَابِ الرِّذَائِلِ، وَ التَّعَرُّضِ لِلْأَنْوَارِ فِي التَّجَلِّيَّاتِ، وَ الْإِتِّصَافِ بِالصِّفَاتِ، وَ التَّرَقُّي فِي الْمَقَامَاتِ (فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ) فِي حَضْرَةِ رَبِّهِ وَ مَقْعَدِ قَرْبِهِ...» (۳)

(وَمَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ) نَظِيرُ (وَمَنْ يُعْظَمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ) وَ تَأْكِيدُ بَرِّ أَنْ هِيَ.

«شعائر»، مانند «حُرْمَات» مطلق هر چیزی است که دارای حرمت و احترام بوده و تعلق به دین داشته باشد. شعائر نیز مانند «حُرْمَات» در این جا به ملاحظه مقام، تفسیر به مناسک حج و مخصوصاً به «هدی» شده است. حقّ این است که آن عموماً وارد شده است ولیکن نظر و توجه مناسک به هدی، به سبب قرینه مقام است.

(فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)

، خوشا بر حال او (تعظیم کننده شعائر الهی) که این صفت دل‌های با تقواست. [در واقع] کسی که شعائر را تعظیم می کند، از متّقین می شود؛ چه، آن شعائر، از تقوای قلوب است و بودن شعائر از تقوای قلوب- با این که بیشتر آن‌ها از کثرت‌هایی است که دل را به غیر خدا مشغول می کند- بدان جهت است که قلب دارای دو وجه است: وجهی به سوی کثرات دارد و وجهی به سوی وحدت و با ملاحظه هر دو وجه است که از قلب، سلوک پدیدار می شود و جذب به وقوع می پیوندد. (۴)

دوازدهم؛ مقام تخلیه نفس

حج، آکنده از رازها و حکمت‌هایی است که تن و جان انسان را در شعاع نور الهی قرار می دهد و وجود آلوده و قلب در هم شکسته او را از ناراستی‌ها و کژی‌ها پاک می سازد. حج، سیر و سلوک عرفانی، برای تزکیه و پاکی نفس است و می توان مراحل عرفان و سلوک را به روشنی در آن

۲- تفسیر لطایف الاشارات، ج ۲، ص ۵۴۱

۳- تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۵۸

۴- تفسیر بیان السعاده، ج ۲، صص ۹۲ و ۹۳

ص: ۱۱۰

مشاهده کرد؛ از جمله مراحل تزکیه (تخلیه، تحلیه و تجلیه)؛ یعنی پاکسازی باطن و روان از رذایل اخلاق. از وظایف مشکل و سنگین سالکان الی الله، تطهیر نفس و تصفیه باطن از رذیله‌ها و پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها است. آنان باید باطنشان را از آلودگی صفات ناراست پاک سازند تا قابل فیض‌های رحمانی در حج باشند.

موانع تا نگردانی ز خود دور درون خانه‌ه دل نایدت نور

موانع چون درین عالم چهار است طهارت کردن از وی هم چهار است

نخستین، پاکی از احداث و انجاس دوم، از معصیت وز شرّ و سواس ...

قرآن کریم می‌فرماید: (... وَ عَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ)؛ [\(۱\)](#) «امر کردیم به ابراهیم و اسماعیل که خانه را برای طواف کنندگان، معتکفان، راکعان و ساجدان پاکیزه سازید.»

«بیتّی» که خداوند آن را با منتسب کردن به خودش شرافت بخشید، در حقیقت «خانه قلب» است. خداوند دستور داد که آن را از ناپاکی توجّه به غیر پاک سازند؛ زیرا آن‌جا نظرگاه حضرت اوست.

دل به دست آور که حجّ اکبر است از هزاران کعبه یک دل بهتر است

کعبه بنیاد خلیل آزر است دل نظرگاه جلیل اکبر است

باید به ناچار آن را صاف و زلال نمود تا انوار الهی و اسرار رحمانی بر آن معتکف و آرامش و سکینه و وقار بر آن نازل شود. پس از وصول به این مقام است که بنده، سجده حقیقی و رکوع واقعی می‌کند و با پروردگارش مأنوس شده، به راز و نیاز می‌پردازد؛

(اعلم أنّ البیت الذی شرفه الله بإضافته إلی نفسه و هو بیت القلب فی الحقیقه ...). [\(۲\)](#)

در آیه دیگر می‌فرماید: (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ). [\(۳\)](#)

۱- بقره ۲: ۱۲۵

۲- تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۲۲۹

۳- حج ۲۲، آیه ۲۹

ص: ۱۱۱

بسیاری از مفسران گفته‌اند: مراد از «لَيَقُضُوا» حلق رأس و قص شارب و ظفر و امثال آن است که بر مُحَرَّم حرام بود، دیگر حلال می‌شود؛ مگر سه تا از محرمات احرام ... بعضی گفته‌اند: رفع کثافات بدنیه است به غسل در روز عید. بعضی گفته‌اند: رمی جمرات است در ایام تشریق ... و لکن مطلق است و شامل جمیع کثافات می‌شود؛ حتی کثافات معنویه به توجه و انابه و ادای حقوق النَّاس و حقوق الهیه و نحو این‌ها ... (۱)

در واقع آیه شریفه اشاره است به این‌که: بعد از قربانی کردن، نوبت به پالایش درون از آلودگی‌ها؛ یعنی از چرک‌های احتمالی، زشتی‌های نفسانی و نشانه‌های خودخواهی می‌رسد و این سرّ عظیم حج است:

«بعد ذبح الهدایا و الصّحایا (لَيَقُضُوا) و لیزیلوا (تَقْتَهُمْ) و أوساخهم العارضة لهم من رین الإمكان و شین الهویات و مقتضیات الأنانیات و بعد تطهیر أوساخ الإمكان و إكدار الهیولا و الأركان (لَيُوفُوا نُذُورَهُمْ) التي قد نذروها فی قطع بوادی تعیناتهم ...» (۲)

به نظر ابن عربی: (لَيَقُضُوا) به معنای زدودن آلودگی‌ها و ناراستی‌های درونی است؛ مثل کندن موی حرص و طمع، کوتاه کردن ناخن‌های خشم و کینه و دگرگونی‌های نفس متلّون و ... (تَقْتَهُ) تزکیه نفس و زدودن موانع و تحلیه و زینت کردن درون است؛ جملگی از منافع عرفانی حج به شمار می‌روند.

«(لَيَقُضُوا) و سخر الفضول و فضلات ألوات الهیئات كقص شارب الحرص، و قلم أظفار الغضب و الحقد. و فی الجملة: بقایا تلوینات النفس ... ففضاء النفث التزکیة و إزالة الموانع و الإیفاء بالنذور و التحلیة و تحصیل المعارف ...» (۳)

در تفسیر تستری نیز اشاره شده که: قلوب بندگان واقعی از شک و تردید و قساوت پاک بوده و آراسته به نور ایمان و شناخت است. خداوند خود فرمان داده که باید دل را از هرگونه زنگار و میل به هر نوع هوس و غفلتی پاک کرد؛ همان‌گونه که کعبه مکرم را باید از آلودگی‌ها دور داشت؛ (وَ طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ). (۴)

در مقام تخلیه است که گناهان و معاصی سالک فرو می‌ریزد و نوبت به تحلیه و آراستن نفس به مکارم اخلاقی و فضایل انسانی می‌رسد. این برکت و خیر عظیمی است که تنها و تنها در حج شامل انسان می‌شود؛ زیرا در آن جاست که به یقین گناهان فرو می‌ریزد و آمرزش الهی او را در بر می‌گیرد.

قرآن می‌فرماید: (لَيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ)؛ یعنی به سوی تو می‌آیند تا از منافع دنیایی و اخروی آن بهره‌مند شوند. این بهره‌وری و منفعت فراوان، در سایر عبادات دیده نمی‌شود. نماز و روزه عبادت‌هایی هستند که فقط نفس انسان بدان‌ها مشغول می‌شود و یا عبادت‌های دیگری که تنها جنبه مالی دارند. اما حج، مشتمل بر همه این‌هاست. علاوه بر این‌که در سفر حج، تحمّل بارهای سنگین، راه‌های ناهموار، دوری از دوستان و جدا شدن از اسباب، هجرت از خانه و سرزمین و دوری از اهل و فرزند و ... وجود دارد. به همین جهت آمده است که: حج، گناهان را زایل و پاک می‌سازد؛ همان‌گونه که در احادیث آمده است: «مَنْ حَجَّ هَذَا الْبَيْتَ فَلَمْ يَرْفُثْ وَ لَمْ يَنْفُسْ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ». (۵)

در آیه دیگر می‌فرماید: (الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ) (۶) در «کشف الاسرار» آمده است: «حاء»، اشارت است به حلم خداوند با رهیکان خود و «جیم»

۱- اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۵۳

۲- تفسیر الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، ج ۱، ص ۵۵۳

۳- تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۵۷

۴- تفسیر تستری، ص ۱۰۷

۵- البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۳، ص ۵۳۰

۶- بقره ۲۲: ۱۹۷

ص: ۱۱۲

اشارت است به جرم بندگان و آلودگی ایشان. چنانستی که الله گفتی: «بنده من! اکنون که جرم کردی، باری دست در جمل حلم من زن و مغفرت خواه تا بیامرم. هر کس آن کند که سزای وی باشد، سزای تو نابکاری [است] و سزای من آمرزگاری. بنده من گو، ز آن که عذر خواهی؛ عذر از تو و عفو از من. جرم از تو و ستر از من. ضعف از تو و بڑ از من. بنده من! چندان که عذر بر زبان آری و هراسی در دل و قطره‌ای آب گرد دیده بگردانی، پس کار و از من گذار. در که گشادم، بار دادن با من. اکنون که به دعا فرمودم، نیوشیدن بر من. اکنون که به سؤال فرمودم، بخشیدن بر من. هر چه کردم، کردم، هر چه نکردم باقی بر من. (۱)

در آیه دیگر می‌فرماید: (ثُمَّ أْفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ). (۲) مجاهد روایت می‌کند از پیامبر خدا ۹ که فرمود: «بار خدایا! حاجیان را بیامرز و آنان را گو حاجیان برای ایشان استغفار می‌کنند.» علی بن عبدالعزیز گفت: سالی از سال‌ها من همراه ابو عبیده القاسم بن سلام بودم، چون به موقف رسیدم، چاهی بود، از آنجا آب برآوردم و غسل کردم و نفقه‌ای که داشتم آنجا فراموش کردم. چون به مازمین رسیدم، ابو عبیده گفت: برو قدری خرما و کره برای ما بخر. مرا یاد آمد که نفقه آنجا فراموش کردم. بیامدم تا آن جایگاه که آن کیسه فراموش کرده بودم. همان جا نهاده بود، برگرفتم و در میان بستم و از آنجا روی به قافله نهادم. در آن وادی نگاه کردم، همه وادی پر از قرده و خنازیر (میمون‌ها و خوک‌ها) بود. بترسیدم، از آن حال و بیامدم و پیش از صبح به قافله رسیدم و ایشان بر جای خود بودند. مرا گفت: کجا بودی؟ قصه به او گفتم و حدیث قرده و خنازیر بگفتم. تعجب کرد، مرا گفت: دانی که آن چه بود؟ گفتم: نه، گفت: آن گناه بنی آدم است که آنجا رها کرده‌اند و بیامده‌اند. (۳)

سیزدهم؛ تفکر و اندیشه انفسی

قرآن می‌فرماید: (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَاب). (۴) این آیه مبنی بر ترغیب زائران کعبه به تقوا و بیان آن است که در چنین موقعیت حساسی، مقتضی است اسرار حج را در نظر داشته و در فواید آن تدبیر کنند و خاطراتی از آن در نفس خود به جای گذارند که بسیار پرارزش است؛ زیرا هر عمل اختیاری که از حرکات و سکانات پدید می‌آید، پس از تحقق، بدون درنگ زایل می‌شود و تنها اثر و خاطره آن است که در نفس ذخیره شده و به جای می‌ماند و از طرفی صدور هر کاری، در حقیقت ظهور اراده انسانی است. از این رو پایه و ریشه درونی اعمال بشر بر دو مرحله از مقامات نفس استوار است: اول: اعتقاد، دوم: خلق. (۵)

به همین مناسبت روح هر عمل نیک، به آن است که از مقام نفس - که صورت ثابت و پا برجای آن اعتقاد است - سرچشمه گرفته باشد؛ اگر نه عمل خارجی، قطع نظر از استناد آن به مبدأ صدور، ارزش نخواهد داشت. (۶)

و از جمله صفات پسندیده، پرهیزگاری و خویشتن داری است. بدین مناسبت آیه کریمه در توصیه به تقوا، خردمندان را پند داده و دعوت به تدبیر و تعمق نموده است.

«وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَاب»، هم خطاب به حج گزاران است (به طور خاص) و هم عموم مردم؛ یعنی ای صاحبان فهم و عقل‌های سلیم! تقوای الهی پیشه کنید ... خدای متعال به اندازه توانایی‌های عقلی آن‌ها و به مقداری که از نور هدایت درونی بهره‌مند شده‌اند، آنان را به پرهیزگاری می‌خواند. پس نعمت بزرگی را به آن‌ها یادآوری می‌فرماید و آن حقیقت شناخت و معرفت و عمل خالص در پرتو

۳- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۳. ص ۱۲۹

۴- بقره ۲: ۱۹۷

۵- تفسیر انوار درخشان، ج ۲، ص ۱۶۰

۶- تفسیر انوار درخشان، ج ۲، ص ۱۶۰

ص: ۱۱۳

علم و دانایی است؛ چنان‌که در تفسیر تستری بدان اشاره شده است:

«... إن الله تعالى أمرهم أن يتقوه على مقدار طاقات عقولهم بما خصهم به من نور الهداية بذاته، و القبول منه، و إفرادهم بالمعنى الذى ركبه فيهم، و علمه بهم قبل خلقهم، فذكرهم تلك النعمة عليهم، و دعاهم بتلك النعمة التى سبقت لهم إلى الاعتراف بنعمة ثانية بعد الموهبة الأزلية، و هى حقيقة المعرفة، و قبول العلم بالعمل خالصاً له...» (۱)

چهاردهم؛ جلب فیض‌های رحمانی

حج، «ضیافت الهی» است که در آن برای عارفان و سالکان سفره‌ای از فیض‌ها، برکات و عنایات گسترده شده و هر لحظه تجلیات و خیراتی برای آنان در پیش است. این امری روشن و ثابت است که در تفاسیر نیز بدان پرداخته شده است.

در باره آیه (فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ ...) آمده است: آوردن «إِذَا» که بر وقوع دلالت دارد، اشاره به این است که افاضه از عرفات - که دلالت بر وقوع در آن می‌کند - امری است محقق و مسلم که ناگزیر باید انجام شود. این که به آن حکمی بشود، هیچ نیازی ندارد. این معنا مناسب تأویل است؛ زیرا که سالک‌ها به سوی خدا و کسی که حج بیت حقیقی را - که قلب است - نیت کرده، به سبب حمل زاد و توشه و طلب فضل خدا، از تنگی و سختی بیرون می‌آید. آن‌گاه که به سبب امر خدا، روزی و فضل خدا را می‌جوید، به دورترین مراتب نفس از قلب تنزل می‌یابد ... آن‌گاه که به پایین‌ترین مراتب نفس افتاد، نمی‌تواند آن‌جا متوقف شود؛ بلکه از آن‌جا دور می‌شود. گویا کسی او را به راه خانه حقیقی می‌داند؛ ولی او بدون این که در راه بایستد و توقف کند، به خانه نمی‌رسد. پس در مزدلفه می‌ایستد، سپس در منا توقف می‌کند؛ بعد، از آن‌جا به مکه قلب باز می‌گردد. بنابراین، واقع شدن در عرفات و وقوف، لازمه طلب فضل است و بازگشت از عرفات، لازمه وقوع در آن است و همچنین است وقوف در مزدلفه و منا. (۲)

کسی که با توجه به تقوای درونی، شعائر الهی (حج و مناسک آن را)، به درستی به جای آورده و حق آن را ادا کرده است؛ در واقع با قلب و درون پاک آن را بزرگ دانسته و نیکو شمرده است. این چنین قلب پرهیزگاری، نظر کننده به سوی حضرت حق، به کمک نور الهی در همه زمان‌ها و تمامی حالات است. کسانی که در حج، شعائر الهی را تعظیم می‌کنند و به خداوند متعال تقرب می‌جویند، منافع و برکات فراوانی به دست می‌آورند که قابل شمارش نیست؛ چنان‌که در تفسیر «الفواتح الالهیه» آمده است:

«وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ الْمَأْمُورَةَ لَهُ فِي آدَاءِ الْحَجِّ وَ يُوقِرُ حَقَّ تَوْقِيرِهَا وَ تَعْظِيمِهَا (فَإِنَّهَا) أَى شَأْنِ تَعْظِيمِهَا وَ تَحْسِينِهَا عَنْ مَنْ صَدَرَ إِنَّمَا هُوَ صَادِرٌ نَاشِئٌ (مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ) النَّاطِرَةُ إِلَى اللَّهِ نُبُورِ اللَّهِ فِي جَمِيعِ أَوْقَاتِهَا وَ عَمُومِ حَالَاتِهَا (لَكُمْ) أَى فِي مَلِكِكُمْ وَ تَحْتَ تَصَرُّفِكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ الْمُعْظَمُونَ شَعَائِرَ اللَّهِ النَّاسِكُونَ بِمَنَاسِكِ الْحَجِّ (فِيهَا) أَى فِي الْهُدَايَا وَ الضَّحَايَا الَّتِي أَنْتُمْ تَتَقَرَّبُونَ بِهَا إِلَى اللَّهِ (مَنَافِعُ) كَثِيرٌ...» (۳)

اسرار و حکمت‌های عرفانی حج در تفاسیر عرفانی قرآن بی‌شمار است؛ ولی این نوشتار گنجایش بیش از این مقدار را ندارد. امید است که این بحث را در پژوهش‌های مفصل‌تری ادامه دهیم و از زیبایی‌های خیره‌کننده تفسیرهای عرفانی قرآن بیشتر بهره ببریم.

۱- تفسیر تستری، ص ۳۴

۲- تفسیر بیان السعاده، ج ۲، ص ۴۰۹

۳- الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، ج ۱، ص ۵۵۴

ص: ۱۱۷

«سَرّ» چیست؟

در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد عابدی

عبادت، هدف آفرینش انسان شمرده شده و دارای سَرّ و باطن است. غرض و مقصود شرع آن است که ما به اسرار عبادات شناخت پیدا کنیم و به غایت آن برسیم که مثلاً وقوف در مشاعر برای چیست؟ به چه هدفی طواف کنیم؟ چرا سعی انجام دهیم و ... بالاخره چگونه می‌توان به علت غایی و هدف نهایی عبادات رسید و به سَرّ آن راه یافت؟

عنوان بالا، موضوع گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر احمد عابدی است که به وسیله حجت الاسلام رحیم کارگر انجام گرفته و تقدیم شما می‌گردد:

* در پرسش نخست بفرمایید مفهوم «سَرّ» چیست و اسرار به چه معنا است؟

می‌توان گفت که «سَرّ» به معنای امور پنهان و غیب است و چیز آشکار نیست و معمولاً میان دو طرف واقع می‌شود. به گفته ضرب المثلی قدیمی، اگر سَرّ از چند نفر تجاوز کرد، دیگر سَرّ نیست؛ مثل این که بخواهیم بدانیم سَرّ خداوند که در حضرت زهرا (س) بوده، چیست؟ سَرّ بودن هر چیزی به آن است که قابل شناخت نباشد و اگر ما به آن پی ببریم، دیگر سَرّ نیست. اما این مسائل به این معنا نیست که ما اصلاً به اسرار عبادات نپردازیم. بعضی از مسائل در شرع به عنوان سَرّ مطرح شده است، مثل سَرّ خداوند در حضرت زهرا (س) و یا اسم اعظم. اما گاهی اوقات شرع تصریح نکرده که این مورد سَرّ است و گفته است که این ظاهر یا الفاظ یا اعمال، باطنی هم دارد؛ اما نگفته که باطن چیست. در اینجا استنباط و برداشت می‌کنیم که این کلام سَرّی دارد و آن‌گاه به دنبال این سَرّ می‌گردیم؛ یعنی رسیدن به باطن اعمال یا الفاظ. بنابراین، سَرّ دو قسم است:

۱. سَرّی که شرع به آن تصریح کرده است.

۲. آنچه را که ما از آن استنباط به سَرّ بودن کرده ایم.

غرض و هدف شرع آن است که ما به اسرار عبادات شناخت پیدا کنیم. طبق آیه‌ای از قرآن کریم که می‌فرماید: «اگر خداوند کاری انجام داد، نمی‌توان گفت چرا این کار را انجام داد؟ و چه هدفی داشت؟» اما اگر ما کاری را انجام دهیم، می‌توان پرسید که چرا؟ و به هدفی؟ در ارتباط با فلسفه و اسرار عبادات، مراد این است که غایت این کار چیست؟ مثلاً هدف از قیام و قعود و ... چیست؟ که منظور، همان علت غایی و هدف نهایی است. در افعال خداوند غایت معنا ندارد.

به قول سقراط، بدترین توهین به خدا این است که بگوییم: هدف خدا از این کار چه بود؛ زیرا در این صورت خدا را ممکن الوجود دانسته‌ایم، نه واجب الوجود. پس غایت و هدف مربوط به ممکن الوجود است و در افعال واجب الوجود غایت معنا ندارد.

ص: ۱۱۸

ممکن الوجود چون ضعیف است، نمی‌تواند به آن غایت برسد، مگر با واسطه‌های مختلف. اما نمی‌توان گفت که - نعوذ بالله - چون کارهای خداوند غایت ندارد، پس همه چیز لغو است.

در آیاتی از قرآن لام‌هایی (لیکون) به کار رفته که به معنای عاقبت است؛ مثلاً در مورد فرعون آمده است که وقتی او حضرت موسی (ع) را از آب گرفت، هدفش این نبود که موسی دشمنش شود، بلکه سرانجام کار این‌گونه بود که حضرت موسی (ع) دشمن فرعون شد.

ممکن الوجود؛ یعنی هر کاری که انجام می‌دهد، باید غایت داشته باشد، چون حکیم نیست. اما واجب الوجود کاری که انجام می‌دهد غایت ندارد، اما چون حکیم است اثر و فایده‌ای بر آن مترتب می‌شود؛ مثلاً ابوعلی سینا می‌گوید: سوراخ‌های بینی انسان سرازیر است. این غایت کار خداوند نیست، اما این حالت بینی باعث می‌شود که گرد و خاک و باران به داخل بینی انسان نرود. حکیم بودن خداوند به این معناست که کارهای او به خاطر رسیدن به فایده نیست، اما به فایده‌ای ختم می‌شود؛ یعنی غایتی بر او و فایده‌ای بر کار او بار می‌شود، نه این که کاری را به خاطر فایده‌ای انجام بدهد.

در رابطه با فلسفه عبادات، یک بحث این است که چه فایده‌ای بر کار خداوند مترتب است و بحث دیگر این است که انجام این کار بر ما چه اثری دارد؟

گاهی گفته می‌شود کسی که به حج می‌رود، در این سفر چه چیزی برای او حاصل می‌شود و گاهی گفته می‌شود که او چه چیزی را تحصیل کرده است؟ و البته تمامی این موارد از جنبه فلسفی مورد بحث و بررسی است.

* این بحث از جنبه عرفانی و از دیدگاه عارفان چگونه است؟

عرفا می‌گویند هیچ عیبی ندارد که بگوییم خدا کاری را برای رسیدن به یک غرض انجام داده است و می‌توانیم برای خدا غایت و غرض فرض کنیم، اما فلاسفه می‌گویند: نمی‌توان چنین تصویری کرد و به‌عنوان پیش فرض هم می‌توان گفت خداوند در مورد دستورات عبادی حج، دارای هدفی بوده است و هم می‌توان گفت خداوند چنین هدفی نداشته است، اما اهداف خاصی بر این دستورات مترتب می‌شود و باید تأکید کرد که این موارد، فلسفه است نه علت. به عنوان مثال، فایده نماز نهی از فحشا و منکر است؛ اما علت آن نیست و این از فلسفه احکام است نه علت احکام. علت احکام کاملاً بر ما پوشیده است؛ حتی آن چیزهایی هم که در روایاتی آمده و در کتبی مانند «علل الشرائع» گردآوری گردیده، به عنوان فلسفه‌هایی است که از آن‌ها یاد شده، نه علت واقعی.

* به نظر شما ورود به این مرحله (پی بردن به اسرار) و سخن از آن خوب است یا نه؟

در این زمینه به‌طور مطلق نمی‌توان پاسخ داد که مطلقاً خوب یا بد است؛ چون نوعی نسبت در مسأله اسرار وجود دارد. با یک مثال مسأله را توضیح می‌دهم؛ مثلاً درباره مسواک زدن، شخصی می‌گوید من فایده مسواک زدن را نمی‌دانم اما چون یک دستور مستحبی از جانب خدا و پیامبر است، انجام می‌دهم، اما فردی دیگر فایده مسواک زدن را می‌داند و مسواک می‌زند؛ در اینجا دندان‌های هر دو تمیز می‌شود، لیکن آن که به نیت قربه الی الله و به عنوان امری مستحبی از طرف خدا و پیامبر مسواک می‌زند، اخلاص دارد؛ یعنی آن یکی فایده را می‌برد و اخلاص دارد و دیگری فایده را می‌برد اما اخلاص ندارد یا کمتر از آن دارد. در برخی موارد بعضی افراد اگر فایده اسرار را ندانند

ص: ۱۱۹

بہتر است و اعمال را به نیت قربه الی الله انجام می‌دهند، اما بعضی افراد تنها قصد قربه الی الله برای آنان ایجاد انگیزه نمی‌کند و قانع نمی‌شوند و می‌خواهند فایده آن را هم بدانند و هر دو مورد به‌طور هم‌زمان برایشان ایجاد انگیزه می‌کند تا اعمال را انجام دهند؛ زیرا هم به امر خدا توجه می‌کنند و هم به خاطر فایده کار آن را انجام می‌دهند. برای برخی دانستن فلسفه‌ها و اسرار خوب است و برای برخی خوب نیست و ندانستن بهتر است؛ مثلاً اگر به عوام بگوییم خداوند دستور داده است این کارها را انجام دهیم، کافی است. شرع می‌خواهد ما بعضی چیزها را ندانیم؛ مثل کینه ذات خداوند که بنا بر ندانستن آن است. اما در مورد مسأله‌ای مانند معامله، بنا بر دانستن است. برخی از بزرگان؛ مانند شهید ثانی، غزالی و ... به بعضی از مسائل وارد می‌شدند؛ مثلاً ابوعلی سینا در کتاب «شفا» می‌گوید: اگر کسی خدا را قبول نداشته باشد، ولی نماز بخواند و روزه بگیرد، در او اثر می‌گذارد؛ یعنی انجام فرمان خدا اثر خود را می‌گذارد و این علت‌ها و فلسفه‌ها نباید راهزن قلب انسان‌ها شود و مانع و حجابی برای او گردد؛ فقط باید مراقب باشیم تا دچار افراط و تفریط نشویم. با توجه به پیشینه سیر تفکر اسلامی و آنچه در کلام علما و بزرگان دین آمده، می‌توان در این‌گونه مسائل وارد شد و بحث کرد، اما همواره باید تأکید کرد که اینها فلسفه است نه علت.

* انجام اعمال عبادی حج و به‌طور کلی حج با تمام جوانبش، چگونه باید برگزار شود تا از منظر تربیتی بر زائران تأثیر بگذارد؟ حج، عبادت است. در کتاب‌های فقهی و اصولی نوشته‌اند: حج واجب مشروط است؛ یعنی مشروط به استطاعت است. اما به نظر من حج واجب مشروط نیست، حج جزو احکام وضعی است نه احکام تکلیفی و مانند یک بدهکاری است که باید پرداخت شود و گفته شده لام «الله»، لام ملکیت است. مال خداست و به خدا بدهکار و مدیون هستید و یک حج بر گردن شماست و امر به حج نداریم و هیچ‌جا کلمه‌ای مانند «حجوا» که امر به حج باشد، نه در قرآن آمده و نه در روایات. در اصل، بدهکاری (حج) قصد قربت نمی‌خواهد؛ ولی اعمال مربوط به حج نوعی عبادت است و اصل حج نوعی حکم توسلی است نه تعبّدی.

عبادت چند معنا دارد؛ یا به معنای اطاعت از فرمان است یا به معنای انجام هر کاری است که در آن مصلحتی باشد. در ذات هر عبادتی هدف باید انجام فرمان کسی باشد که او را ربّ می‌دانیم و الا عبادت، عبادت نیست؛ مثلاً چرخیدن پیرامون خانه خدا و حرم امام رضا (ع) هر دو چرخیدن است؛ ولی با هم فرق دارد و چرخیدن پیرامون حرم امام رضا (ع) طواف نیست؛ چون دور خانه خدا که می‌چرخیم، دور خانه رب و آفریدگار است. می‌چرخیم که حیات و سلامت و مرگ و همه چیز ما به دست اوست. اما دور حرم امام رضا (ع) که می‌چرخیم، چون آفریدگار ما نیست، طواف محسوب نمی‌شود؛ مثل این که کسی را در خیابان ببینیم و به او احترام بگذاریم و تعظیم کنیم. این مورد با هنگامی که در برابر آفریدگارمان تعظیم می‌کنیم تفاوت دارد؛ چون ما بنده خدا هستیم و سجده در برابر خداوند عبادت است اما در برابر دیگران تواضع و فروتنی است. پس اگر تصور کنیم که همه چیز ما دست آن شخص است و به او احترام بگذاریم، دچار شرک شده‌ایم.

ص: ۱۲۰

وهابی‌ها ایراد می‌گیرند که ما می‌گوییم: «یا الله» ولی شیعیان می‌گویند «یا علی» پاسخ آن‌ها این است که شیعیان علی را ربّ نمی‌دانند، به همین دلیل دچار شرک نیستند.

در باره اسرار عبادت حج یا اسرار مناسک حج، این مناسک وقتی عبادت هستند که اعتقاد به ربوبیت در همه آن‌ها نهفته باشد. اصل عبادت، اعتقاد به ربوبیت است و در دل هر ذره از مناسک باید ببینیم که همه چیز ما در دست خدا است. باید خود را وابسته به یک نیروی برتر (خداوند) بدانیم. این مسأله تأثیر تربیتی بسیار مهمی در زندگی انسان دارد.

پس تک تک اعمال، عبادت است و در انجام تمام اعمال باید جنبه ربوبیت خداوند را در نظر بگیریم و آگاهانه عمل کنیم.

آموزه های عرفانی دعای عرفه

چکیده

دعای عرفه از دعا‌های مشهور و منسوب به امام حسین (ع) است که دارای مضامین بلند عرفانی در شناخت خدا و راز و نیاز به درگاه اوست. امام (ع) در این دعا، با بیانی شیوا، به معرفی صفات خداوند، تجدید عهد و پیمان با او، سیر وجودی انسان، یادآوری نعمت‌های بیکران الهی و حمد و سپاس بر آنها، تضرع به درگاه خداوند، اقرار به فقر و تهی دستی و گناهان، توبه و انابه و درخواست عفو و توفیق اعمال خیر می‌پردازد.

شرح‌هایی بر این دعا نوشته شده که می‌توان به «مظهر الغرائب» سید خلف الدین حیدر مشعشی موسوی حویزی، معاصر شیخ بهایی (م ۱۰۳۰ ق.) و «شرح دعای عرفه» اثر شیخ محمد علی بن شیخ ابوطالب زاهدی جیلانی اصفهانی (م ۱۱۸۱ ق.)؛ نیایش حسین (ع) تألیف استاد محمد تقی جعفری و شرح دعای عرفه، تألیف استاد فرزانه حضرت آیت الله صافی گلپایگانی اشاره کرد. آنچه در پی می‌آید اشاره‌ای است گذرا به انتساب این دعا به معصوم (ع).

انتساب دعای عرفه به امام حسین (ع)

تمام دانشمندان، بر این نظریه‌اند که بخش نخست دعای عرفه منسوب به امام حسین (ع) است، لیکن علامه مجلسی (قدس سره) نسبت به بخش آخر دعا تردید دارد. از این رو، سازمان است پیش از آن که به شرح چند فراز از این دعا بپردازیم، نسخه‌های موجود از این دعا و سند آن را مورد بررسی قرار دهیم:

دعای عرفه در کتاب‌های دعا

این دعا، در کتاب‌های روایی و دعایی که پیش از قرن هفتم نوشته شده و به دست ما رسیده است، دیده نمی‌شود.

سید علی بن طاووس (۶۶۴-۵۸۹) این دعا را در قرن هفتم در دو کتاب «الاقبال بالاعمال الحسنه فیما یعمل مره فی السنه» و «مصباح الزائر» (۱) که در موضوع دعا و زیارت نوشته شده، آورده است.

تقی الدین ابراهیم بن علی کفعمی (۹۰۵-۸۴۰) این دعا را در قرن نهم در کتاب «البلد الامین و الدرع الحصین» نقل کرده که با نقل سید بن طاووس در کتاب «مصباح الزائر» تفاوت اندکی دارد و پس از وی علامه مجلسی (۱۱۱۰-۱۰۳۷) در کتاب «زاد المعاد» دعای عرفه را مانند کفعمی نقل می‌کند و در بحار الأنوار پس از نقل آن از کتاب اقبال، بیانی دارد که در ادامه خواهد آمد. شیخ عباس قمی در کتاب «مفاتیح الجنان» این دعا را از کفعمی و بخش پایانی دعا را به عنوان اضافه‌ای از کتاب اقبال سید بن طاووس نقل کرده است.

چگونگی نقل دعای عرفه در کتاب «مصباح الزائر»

سید بن طاووس در کتاب «مصباح الزائر» به منبعی که دعا را از آن گرفته، اشاره‌ای ندارد، ولی نام روایانی که این دعا را از امام حسین (ع) شنیده‌اند و جملات توضیحی آنان را در ابتدای دعا چنین نقل می‌کند:

۱- در کتاب مصباح الزائر که از سوی مؤسسه آل البیت به چاپ رسیده، این دعا نقل نشده است.

ص: ۱۲۲

«بشر و بشیر اسدی روایت کردند که حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) در روز عرفه از خیمه‌اش در عرفات بیرون آمد و به آرامی و با حالت خشوع و خضوع، با جماعتی از خاندان و یارانش به طرف جبل الرحمه آمده و در طرف چپ این کوه، رو به قبله ایستاد و دست‌ها را مقابل صورت خود گرفت و مانند مسکینی که طعام طلب می‌کند؛ فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ...»

در اواخر دعا پس از عبارت

«وَأَدْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ»

آورده است بشر و بشیر گفتند:

«امام حسین (ع) دیدگان‌ش را به آسمان دوخت و با چشم‌هایی گریان که همانند دو دهانه مشک از آن اشک می‌ریخت، صدایش را به گفتن

«يَا أَسْمَعَ السَّمِيعِينَ...»

بلند کرد و دعا را با جملات:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحْدَكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْمُلْكُ وَ لَكَ الْحَمْدُ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، يَا رَبِّ، يَا رَبِّ، يَا رَبِّ»

به پایان بُرد.

دعای عرفه در کتاب «اقبال»

سید بن طاووس در کتاب «اقبال»، فصلی را به بیان ادعیه‌ای که مستحب است در روز عرفه خوانده شود، اختصاص داده و در آن، دعاهایی را به طور مستند از کتاب «تهذیب» شیخ طوسی و کتاب دعای محمد بن علی طرازی و کتاب محمد بن حسن بن ولید و کتاب محمد ابن حسن صفار نقل کرده و پس از آن می‌نویسد:

«وَمِنَ الدَّعَوَاتِ الْمَشْرُوفَةِ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ دُعَاءُ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ...» (۱)

«یکی از دعاهای با شرافت در روز عرفه، دعای مولای ما حسین بن علی (علیهما السلام) می‌باشد.»

پس از آن، دعا را با این جملات:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ»

آغاز کرده و بی آن‌که در ابتدا یا وسط یا آخر دعا اشاره‌ای به سند و منبع دعا و راویان آن و جملات توضیحی آنان داشته باشد، دعا را ادامه داده است و تمام عباراتی را که در کتاب مصباح‌الزائر آورده بود نقل می‌کند و پس از آن، به اندازه چند صفحه، دعایی با مضامین بلند و عالی نقل می‌کند که شباهتی به قسمت اول دعای عرفه ندارد و با جمله

«إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَأَكُونَ فَقِيرًا فِي فَقْرِي»

آغاز می‌شود و با جملات

«كَيْفَ تَخْفَى وَأَنْتَ الظَّاهِرُ أَمْ كَيْفَ تَغِيبُ وَأَنْتَ الرَّقِيبُ الْحَاضِرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ»

به پایان می‌رسد.

دعای عرفه در کتاب «بلد الامین»

آغاز دعا در کتاب بلد‌الأمین کفعمی مانند کتاب «اقبال»، بدون ذکر منبع دعا و نام راویان می‌باشد. وی در اعمال روز عرفه می‌نویسد:

«ثُمَّ ادْعُ بِدُعَاءِ الْحُسَيْنِ (ع)»

و دعا را با جملات

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ»

آغاز می کند ولی دعا را مانند مصباح الزائر به پایان می برد با این اضافه:

«قَالَ بَشْرٌ وَبَشِيرٌ: «فَلَمْ يَكُنْ لَهُ (ع) جُهْدٌ إِلَّا قَوْلُهُ يَا رَبِّ يَا رَبِّ، بَعْدَ هَذَا الدُّعَاءِ وَشَغَلَ مَنْ حَضَرَ مِمَّنْ كَانَ حَوْلَهُ وَشَهِدَ ذَلِكَ الْمَحْضَرَ عَنِ الدُّعَاءِ لِأَنْفُسِهِمْ وَأَقْبَلُوا عَلَى الْاسْتِمَاعِ لَهُ (ع) وَالتَّامِينَ عَلَى دُعَائِهِ قَدْ اقْتَصَرُوا عَلَى ذَلِكَ لِأَنْفُسِهِمْ ثُمَّ عَلَتْ أَصْوَاتُهُمْ بِالْبُكَاءِ مَعَهُ وَغَرَبَتِ الشَّمْسُ وَأَفَاضَ (ع) وَأَفَاضَ النَّاسُ مَعَهُ.» (۲)

۱- الاقبال بالاعمال الحسنه فيما يعمل مره في السنه، ج ۲، ص ۷.

۲- البلد الأمين و الدرع الحصين، ص ۲۵۸

ص: ۱۲۳

«بشر و بشیر گفتند: در پایان این دعا، امام حسین (ع) صدایش را به یا ربّ یا رب، بلند کرد و همه کسانی که اطراف آن حضرت بودند، از دعا کردن باز مانده به دعای آن بزرگوار گوش دادند و آمین گوی آن شده بودند. سپس صدای همگی به همراه امام به گریه بلند شد تا خورشید غروب کرد و مردم به همراه آن حضرت به سوی مشعر حرکت کردند.»

بیان علامه مجلسی (قدس سره) در تفاوت بین نسخه‌های دعا

علّامه مجلسی در کتاب «زاد المعاد»، دعای عرفه را موافق نسخه کفعمی نقل کرده ولی در بحارالأنوار این دعا را از اقبال نقل می‌کند و می‌نویسد:

«أقول قد أورد الكفعمی (قدس سره) أيضاً هذا الدعاء فی البلد الأمین و ابن طاوس (قدس سره) فی مصباح الزائر كما سبق ذکرهما ولكن لیس فی آخره فیهما بقدر ورق تقریباً و هو من قوله: «إِلَهِی اَنَا الْفَقِیْرُ فِی غِنَایَ» إلی آخر هذا الدعاء و کذا لم یوجد هذه الورقة فی بعض النسخ العتیقه من الإقبال أيضاً و عبارات هذه الورقة لا تلائم سیاق أدعیة السادة المعصومین أيضاً و إنما هی علی وفق مذاق الصوفیه و لذلك قد مال بعض الأفاضل إلی کون هذه الورقة من مزیدات بعض مشایخ الصوفیه و من إلحاقاته و إدخالاته و بالجملة هذه الزیاده إمّا وقعت من بعضهم أوّلاً فی بعض الكتب و أخذ ابن طاوس عنه فی الإقبال غفلة عن حقیقه الحال أو وقعت ثانیاً من بعضهم فی نفس کتاب الإقبال و لعلّ الثانی أظهر علی ما أوّمانا إلیه من عدم وجدانها فی بعض النسخ العتیقه و فی مصباح الزائر و الله أعلم بحقائق الأحوال». (۱)

«این دعا را کفعمی در بلد الامین و ابن طاووس در مصباح الزائر نقل کرده ولی در پایان به اندازه یک ورق از آن جایی که می‌گوید: «إِلَهِی اَنَا الْفَقِیْرُ فِی غِنَایَ» تا آخر دعا وجود ندارد. برخی از نسخه‌های کهن «اقبال» فاقد این قسمت است و عبارت‌های این بخش با سیاق دعای معصومین (علیهم السلام) سازگار نیست و با مذاق صوفیان موافقت دارد؛ از این رو، بعضی از فضلا احتمال داده‌اند که این ورقه را برخی از مشایخ صوفیه به این دعا افزوده باشند...»

بنابراین، دو احتمال وجود دارد یا صوفیه آن را به کتاب‌های دعا افزوده‌اند و سید بن طاووس بدون توجه به این حقیقت، آن را در کتابش نقل کرده است و یا این که پس از سید بن طاووس این بخش را به کتابش اضافه کرده‌اند و این احتمال به واقع نزدیک‌تر است؛ زیرا در برخی از نسخه‌های کهن اقبال و نیز در مصباح الزائر نیامده است.

پژوهشی در کلام علامه مجلسی (قدس سره)

اگر تردید مرحوم مجلسی در بخش پایانی دعا به این دلیل است که در کتاب مصباح الزائر و البلد الامین نیامده، جا داشت در اصل دعا تردید کند که در کتب دعایی متقدم بر سید بن طاووس نیز مطرح نشده است و اگر صدور این دعا را از معصوم (ع) مسلم فرض شده، در همان کتابی که قسمت آغازین دعا ذکر گردیده، بخش پایانی نیز آمده است، لیکن در کتاب‌های مصباح الزائر و البلد الامین، بخش پایانی را برای تلخیص و اختصار نیآورده‌اند.

ص: ۱۲۴

اگر تردید علامه مجلسی، به سبب مضامین بلند قسمت پایانی این دعاست، وجهی برای این تردید نیست؛ زیرا مضامین بلند و عرفانی از ائمه (علیهم السلام) در کتاب‌های روایی فراوان است و این بخش از دعای عرفه به آن‌ها شباهت دارد. در تأیید این نوشتار، به سخنان برخی از بزرگان و دانشمندان فرزانه اشاره می‌شود:

* مرحوم مجلسی در کتاب «مرآة العقول» به عباراتی از بخش پایانی دعای عرفه برای اثبات مدعای خود استدلال کرده و آن را به امام حسین (ع) نسبت می‌دهد. وی می‌نویسد:

«وَفِي كَلَامِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآخِيهِ وَعَلَيْهِ وَبَنِيهِ - مَا يُرْشِدُكَ إِلَى هَذَا الْعِيَانِ بَلْ يُغْنِيكَ عَنْ هَذَا الْبَيَانِ حَيْثُ قَالَ فِي دُعَاءِ عَرَفَةَ كَيْفَ يُشْتَدُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وَجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَوْ يَكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَكَ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ عَمِيَّتٌ عَيْنٌ لَا تَرَكَ وَلَا تَرَالُ عَلَيْهَا رَقِيْبًا وَخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُجِّكَ نَصِيْبًا. وَقَالَ أَيْضًا تَعَرَّفَتْ لِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا جَهَلَكَ شَيْءٌ.»

وَقَالَ تَعَرَّفَتْ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَرَأَيْتَكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ فَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ. (۱)

* استاد بزرگوار، آیت الله جوادی آملی در این مورد می‌فرماید:

«قسمت نخست دعای شریف عرفه را همه نقل کرده‌اند، اما بخش پایانی آن را برخی مانند علامه مجلسی (قدس سره) نقل نکرده است. از این رو، بعضی احتمال داده‌اند که از امام حسین (ع) نباشد. لیکن قرائن و شواهدی بر صدور آن از سالار شهیدان گواهی می‌دهد:

در بررسی اسناد روایات، آنچه اصل است و موضوعیت دارد، صدور آن از امام معصوم (ع) است؛ یعنی یک حدیث پژوه باید اطمینان یابد که محتوای مورد نظر وی، از معصوم (ع) صادر شده است. این اطمینان گاهی از راه وثاقت و اصالت و صداقت راوی به دست می‌آید، گاهی از راه بلندی محتوا و اتقان متن و گاهی نیز از راه شواهد و قرائن منفصل و متصل. از این رو، بررسی سندی احادیث از آن جهت مورد توجه قرار می‌گیرد که راهی برای حصول این اطمینان است و به اصطلاح موضوعیت ندارد، بلکه طریقت دارد.»

ایشان در ادامه سخنانشان به بیان چند شاهد و قرینه می‌پردازند که به آن‌ها اشاره می‌شود:

«سید بن طاووس (قدس سره) که از بزرگان امامیه است، آن را در کتاب ارزشمند «اقبال الاعمال» نقل کرده و در نقل او هیچ خدشه‌ای نیست. گرچه بر اثر عروض نسیان برخی از نسخه‌نویسان در برخی نسخ دست نویس اقبال، ذیل دعای عرفه نیامده، لیکن استاد بزرگوار مرحوم علامه شعرانی نوشته‌اند:

در کتابخانه آستان قدس رضوی به نسخه‌ای قدیمی و معتبر از «اقبال الاعمال» برخوردم که ذیل دعا در آن آمده است.

محتوای بلند این دعای نورانی نشانه صدور این متن از زبان معصوم (ع) است.

بخش آغازین دعای شریف عرفه محتوای عمومی دارد، مسألت کردن از خدا، در میان گذاشتن مشکلات با ذات اقدس الهی، حوائج علمی و عینی را از او خواستن و ... این‌ها در سایر دعاها نیز هست، لیکن سلطان مباحث دعای عرفه و کوهان بلند معارف آن، قسمت‌های پایانی دعاست که شباهت محتوایی با سخنان دیگر امام حسین (ع) دارد.»

ص: ۱۲۵

مقام معظم رهبری - دام ظلّه العالی - با ارائه طرحی نوین، راه جدیدی را به روی ما می‌گشایند تا اطمینان دهند که این دعا از آغاز تا پایانش، از امام حسین (ع) است. ایشان فرموده‌اند:

«شخصیت درخشان و بزرگوار امام حسین (ع) دو وجهه دارد: یک وجهه، همان وجهه جهاد و شهادت و توفانی است که در تاریخ به راه انداخته و همچنان هم این توفان با همه برکاتی که دارد، برپا خواهد بود؛ که شما با آن آشنا هستید. یک بُعد دیگر، بعد معنوی و عرفانی است که به خصوص در دعای عرفه به شکل عجیبی نمایان است. ما مثل دعای عرفه کمتر دعایی را داریم که سوز و گداز و نظم عجیب و توسّل به ذیل عنایت حضرت حق متعال بر فانی دیدن خود در مقابل ذات مقدّس ربوبی در آن باشد؛ دعای خیلی عجیبی است.

دعای دیگری مربوط به روز عرفه در صحیفه سجّادیه هست، که از فرزند این بزرگوار است. من یک وقت این دو دعا را با هم مقایسه می‌کردم؛ اول دعای امام حسین را می‌خواندم، بعد دعای صحیفه سجّادیه را. مکرّر به نظر من این طور رسیده است که دعای حضرت سجّاد، مثل شرح دعای عرفه است. آن، متن است؛ این، شرح است. آن، اصل است؛ این، فرع است.

دعای عرفه، دعای عجیبی است. شما عین همین روحیه را در خطابی که حضرت در مجمع بزرگان زمان خود - بزرگان اسلام و بازماندگان تابعین و امثال این‌ها - در منا ایراد کردند، مشاهده می‌کنید. ظاهراً هم متعلّق به همان سال آخر یا سال دیگری است - من الآن درست در ذهنم نیست - که آن هم در تاریخ و در کتب حدیث ثبت است.

به قضیه عاشورا و کربلا برمی‌گردیم. می‌بینیم این جا هم با این که میدان حماسه و جنگ است، اما از لحظه اول تا لحظه آخری که نقل شده است که حضرت صورت مبارکش را روی خاک‌های گرم کربلا گذاشت و عرض کرد:

«إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ»،

با ذکر و تضرع و یاد و توسّل همراه است. از وقت خروج از مکه که فرمود:

«مَنْ كَانَ فِينَا بِإِذْنِ اللَّهِ مُؤْتِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا»

، با دعا و توسّل و وعده لقای الهی و همان روحیه دعای عرفه شروع می‌شود، تا گودال قتلگاه و

«رِضًا بِقَضَائِكَ»

لحظه آخر. یعنی خود ماجرای عاشورا هم یک ماجرای عرفانی است. جنگ است، کشتن و کشته شدن است، حماسه است - و حماسه‌های عاشورا، فصل فوق‌العاده درخشانی است - اما وقتی شما به بافت اصلی این حادثه حماسی نگاه می‌کنید، می‌بینید که عرفان هست، معنویت هست، تضرّع و روح دعای عرفه هست. پس، آن وجه دیگر شخصیت امام حسین (ع) هم باید به عظمت این وجه جهاد و شهادت و با همان اوج و عروج، مورد توجه قرار گیرد.

حال نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم، این جاست. شاید بشود قاطعاً گفت که همین معنویت و عرفان و توسّل و فناء فی‌الله و محو در معشوق و ندیدن خود در مقابل اراده ذات مقدّس ربوبی است که ماجرای عاشورا را هم این طور با عظمت و پُرشکوه و ماندگار کرده است. به عبارت دیگر، این جانب اول - یعنی جانب جهاد و شهادت - آفریده و مخلوق آن جانب دوم است؛ یعنی همان روح عرفانی و معنوی. خیلی‌ها مؤمن‌اند و می‌روند مجاهدت می‌کنند، به شهادت هم می‌رسند - شهادت است، هیچ چیزی کم ندارد - اما یک شهادت هم هست که بیش از روح ایمان، از یک دل سوزان، از یک روح مشتعل و بی‌تاب در راه خدا و در محبت پروردگار و غرقه در ذات و صفات الهی، سرچشمه می‌گیرد. این گونه مجاهدتی، طعم دیگری پیدا می‌کند. این، حال دیگری می‌بخشد. این، اثر دیگری در تکوین می‌گذارد ...

ص: ۱۲۶

عجیب این است که اگرچه از همه ائمه: تا آن جایی که در ذهنم هست - تقریباً دعاهایی مأثور است و ادعیه‌ای به ما رسیده است، اما بیشترین و معروفترین دعاها از سه امام است، که هر سه در گیر مبارزات بزرگِ مَدّتِ عمر خودشان بودند: یکی امیرالمؤمنین (ع) است که دعاهایی مثل دعای کمیل و دعاهاى دیگر از آن بزرگوار رسیده است، که یک عالم و غوغایی است. بعد ادعیه مربوط به امام حسین (ع) است، که همین دعای عرفه مظهر آنهاست. این دعا، واقعاً دعای عجیبی است. بعد هم امام سجاد (ع) است که فرزند و پیام‌آور عاشورا و مبارز در مقابل کاخ ستم یزید است. این سه امامی که حضورشان در صحنه‌های مبارزات از همه بارزتر است، دعایشان هم از همه بیشتر است؛ درسشان در خلال دعا هم از همه بیشتر است. آن وقت شما همین خصوصیات اخلاقی را در صحیفه سجادیه نگاه کنید.» (۱)

نتیجه‌گیری:

از آنچه گذشت، روشن شد که دعای عرفه از آغاز تا پایان آن، از انشای امام حسین (ع) است. لیکن این دعا در سه کتابی که به عنوان منبع آن شناخته می‌شود به نحو ارسال می‌باشد. اکنون آیا راهی برای دستیابی به سند این دعا هست؟ و بر فرض اثبات سند، آیا تصحیح آن امکان دارد؟

طریق سید بن طاووس به دعای عرفه

از راه‌هایی که با آن می‌توان به سند یک روایت مرسل دست یافت، بررسی اسنادی است که راوی یا ناقل با آن، روایات را نقل کرده است.

از آن‌جا که سید بن طاووس در کتاب «اقبال» مطالب زیادی از کتاب «عمل ذی‌الحجه» تألیف «ابی‌علی حسن بن محمد بن اسماعیل بن محمد اشناس» نقل می‌کند و بسیاری از دعاها نیز از او نقل شده و وی را یکی از راویان صحیفه سجادیه شمرده‌اند؛ بعید نیست که دعای عرفه را نیز او روایت کرده و سید بن طاووس، این دعا را از کتاب «عمل ذی‌الحجه» گرفته باشد.

سید بن طاووس درباره کتاب «عمل ذی‌الحجه» می‌نویسد: «نسخه‌ای قدیمی به خط مؤلف یافتیم که تاریخ کتابت آن در سال ۴۳۷ ق. است و مؤلفش از مصنفین شیعه می‌باشد.» (۲)

اگر این فرضیه ثابت شود که سید بن طاووس دعای عرفه را از کتاب «عمل ذی‌الحجه» نقل کرده، شهادت او به این که کتاب به خط مؤلف نزد من است، سبب اعتبار آن شده و ما را از بررسی طریق سید به این کتاب بی‌نیاز می‌کند؛ زیرا با آن ورع و تقوایی که از سید بن طاووس سراغ داریم امکان ندارد تا قرائن و شواهدی قطع‌آور در دستش نباشد؛ چنین شهادتی بدهد. به نظر می‌رسد خط حسن بن اشناس، معروف و شناخته شده بوده، به دلیل این که ابن ادریس حلی (متوفای ۵۹۸ هجری قمری) نیز می‌گوید: «کتاب سکونی را از روی خط حسن بن اشناس که بر شیخ طوسی قرائت شده بود، نوشتم.» (۳)

حسن بن اشناس از استادان شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) و از شاگردان شیخ مفید (متوفای ۴۱۳) است و به گفته شیخ حرّ عاملی، سید بن طاووس او را توثیق کرده است (۴). و خطیب بغدادی تاریخ تولد او را ۳۵۹ و تاریخ وفاتش را ۴۳۹ ق. ثبت کرده و می‌گوید: «وی مجلس درسی در خانه‌اش در کرخ ترتیب داده بود که شیعیان در آن حاضر می‌شدند.» (۵)

۱- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروه کثیری از پاسداران انقلاب اسلامی، به مناسبت روز پاسدار، ۱۳/۹/۱۳۷۶

۲- الاقبال بالاعمال الحسنه فیما یعمل مره فی السنه، ج ۲، ص ۳۴

۳- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، ص ۲۸۹

۴-أمل الآمل، ج ۲، ص ۶۹

۵-تاریخ بغداد، خطیب، ج ۳، ص ۴۲۶

ص: ۱۲۷

از بیان خطیب بغدادی استفاده می شود که حسن بن اشناس از دانشمندان معروف زمان خود بوده که منزلش محلّ درس بوده و دانشمندان شیعی در آنجا از او کسب علم می کرده اند.

اگر حدس ما درست باشد و سید بن طاووس، دعای عرفه را از کتاب «عمل ذی الحجّه» حسن بن اشناس روایت کرده باشد؛ از آنجا که این کتاب به دست ما نرسیده، نمی توانیم واسطه های میان حسن بن اشناس و بشر و بشیر، پسران غالب اسدی را شناسایی کنیم.

طریق حصول اطمینان به صدور دعای عرفه از امام حسین (ع)

محقق و پژوهشگر، از دو راه می تواند به صدور دعای عرفه از سالار شهیدان اطمینان یابد:

راه نخست: بررسی مضامین دعا و مقایسه آن با عبارات و دعاهاى دیگری است که از معصومین (علیهم السلام) صادر شده است؛ همان گونه که در بیانات رهبر معظم انقلاب به این راه اشاره شد که ایشان تشابه دعای عرفه صحیفه سجادیه با دعای عرفه امام حسین و همین طور تشابه آن با خطبه ای که آن امام بزرگوار در منا ایراد کرد و تناسب دعا را با روحیات امام شهید، نشانه ای روشن بر صدور آن از امام حسین (ع) می دانند.

راه دوم: فصاحت و بلاغت بی نظیر و معانی بلند و بالای آن، که امکان ندارد از مردم این زمان- با این همه پیشرفت در علم و ادب- صادر شود تا چه رسد به مردم عصر امام حسین (ع) و این دلیلی روشن بر صدور آن می باشد.

به فرض که اطمینان به صدور آن حاصل نشود با قاعده تسامح در ادله سنن می توان به استحباب آن فتوا داد و در صورت تردید در این قاعده، با توجه به مضامین بلند آن، می توانیم بدون این که به امام (ع) نسبت دهیم، این دعا را بخوانیم.

فرازهای دعای عرفه

دعای عرفه از دو قسمت تشکیل شده که قسمت نخست آن با اموری عمومی آغاز می گردد که درخور فهم عام و خاص است و هرچه رو به جلو می رود اوج می گیرد تا به فصل دوم می رسد که فراتر از فهم خواص است و خاص الخاص نیز از آن بهره ای ناچیز می برند؛ زیرا آن مرتبه، خاصّ علیین است. هر دو قسمت دعا از چندین بخش تشکیل شده و شرح هر بخش آن، خود مقاله ای مستقل می طلبد. اکنون در این نوشتار، تنها به فهرست بخش های این دعا اشارتی خواهیم داشت: (۱)

شرح فرازهایی از قسمت اول دعا

در بخش نخست، امام حسین (ع) به مدح و ثنای خداوند پرداخته و شانزده صفت از صفات اختصاصی پروردگار متعال را بر می شمرد. آن گاه پنج فراز بعدی: (فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ لَا شَيْءَ يَعْدِلُهُ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) را بر آن مترتب می کند؛ یعنی موجودی که این صفات شانزده گانه را دارد، خدایی است که غیر از او خدایی نیست، او بی عدل و بی مانند، شنوا و بینا، لطیف و آگاه و بر هر چیزی تواناست.

در بخش دوم دعا (۲) به ربوبیت حضرت حق شهادت داده و به معاد و بازگشت به سوی او اقرار می کند، آنگاه به شکر و حمد خداوند پرداخته و در ضمن بیان مسائل مهمی از علوم متعدد؛ مانند علم تشریح،

۱- بخش بندی قسمت اول دعا را از کتاب نیایش در عرفات تألیف استاد فرزانه حضرت آیت الله صافی گلپایگانی بهره برده ایم.

۲- بخش دوم از «اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ» شروع و به عبارت «آلِهِ الطَّاهِرِينَ الْمُخْلِصِينَ» ختم می شود.

ص: ۱۲۸

پزشکی، زیست شناسی، روان شناسی و جنین شناسی، به سیر خلقت انسان از آغاز تکوین او تا پایان زندگی و شگفتی‌های عالم خلقت اشاره کرده است و نعمت‌های بیکران الهی و وجوب شکر و سپاس نسبت به آن‌ها، ناتوانی انسان در این امر و بی‌نیازی حضرت حق از هر طاعت و شکر و عبادتی را گوشزد می‌نماید آن‌گاه با بیان برخی از صفات ثبوتیه و سلویه خداوند و حمد و ثنای او این بخش را با صلوات بر محمد و آل محمد به پایان می‌برد.

بخش سوم دعا (۱) مشتمل بر درخواست اموری است که به کمال نفس و تعالی روح، حصول معرفت، تقرب به درگاه الهی، تکامل در عبودیت و حسن ارتباط بنده با خدا مربوط است و امام از خدا تقاضا می‌کند هر آنچه که در رشد و تعالی انسان و تقویت وجهه رحمانی او برای رسیدن به درجات عالی در دنیا و آخرت مؤثر است به او عطا نماید.

بخش چهارم دعا (۲) با سپاس از خداوند در برابر نعمت وجود، آغاز شده و امام ۷ تربیت‌های ربوبی را نسبت به خودش یادآوری کرده و با صلوات، نیازهای خود را به درگاه پروردگار بی‌نیاز ابراز می‌کند و از او نسبت به سختی‌های دنیا و آخرت یاری می‌طلبد و از تنهایی و غربت به او شکایت برده و مرگ سعادت‌مند را همراه با خشودی خدا از باری تعالی می‌خواهد.

بخش پنجم دعا (۳) با اقرار به وحدانیت خدا و تعظیم و تکریم او، با وصف صاحبِ بلد حرام و مشاعر مقدس آغاز گردیده و آن‌گاه به گونه‌ای که گویی خداوند، تنها به این بنده اختصاص دارد، زبان به ثنای او گشوده و به بیان نعمت‌هایش پرداخته است. آنگاه به دستگیری‌های خداوند از بندگان مقربش اشاره می‌کند و صفات حضرت حق را یک به یک می‌شمارد و به دنبال آن، به دعاهایی که از او در حالات خاصی اجابت و بلاهایی که از وی دفع شده، می‌پردازد و نعمت‌های او بر بنده‌اش را غیر قابل شمارش می‌داند.

در بخش ششم دعا، (۴) امام حسین (ع) برخی از شؤون ربوبیت و الوهیت حضرت حق و حالات فقر و نیاز بنده به او و اعتراف به کوتاهی و تقصیر به درگاه خدا را پیش کشیده و یک به یک الطاف او را متذکر شده و به کردار زشت خود در برابر او اعتراف کرده و تمام توفیقاتی را که در اعمال خیر داشته به او (خداوند) مستند می‌کند و از خداوند می‌خواهد که با فضلش با او رفتار کند نه با عدلش.

در بخش هفتم دعا، (۵) دوازده مرتبه با عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ» به وحدانیت خداوند اقرار می‌کند و آن‌گاه با بیان حالات مختلف؛ مانند استغفار، خوف، رجا، رغبت و سؤال، به ذکر تنزیه خداوند از هر عیب و نقص و تقدس او از فقر و احتیاج می‌پردازد، سپس به ستایش خداوند روی آورده و نعمت‌های بیکران او را یاد و از خداوند استمرار آن‌ها را تقاضا و یاری بر تقوا و بندگی را طلب می‌کند.

در بخش هشتم دعا، (۶) از ثنا و ستایش خداوند و صفات فعلی و جمالی او که در رابطه با بندگان است، سخن می‌گوید و با اظهار بیچارگی، درماندگی و تضرع و زاری و صلوات بر خاتم پیامبران و معرفی صفات او و خاندانش و تقاضای برآمده شدن حاجات به پایان می‌رسد.

بخش نهم دعا، (۷) با درخواست پاکی و استقامت در راه و قبول راز و نیاز آغاز شده و با تمجید و تکریم و برشمردن صفات جلال و جمال خدا ادامه یافته و با طلب رزق حلال، عافیت در دین و

۱- بخش سوم از «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحْشَاكَ» شروع و به عبارت «يَا إِلَهِي الدَّرَجَةَ الْعُلْيَا فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى» ختم می‌شود.

۲- بخش چهارم از «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي» شروع و به عبارت «لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى قَبْلَ ذَلِكَ» ختم می‌شود.

- ۳- بخش پنجم از «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ» شروع و به عبارت «كَرَائِمَ مِنْحِكَ لَا أَحْصِيهَا» ختم می‌شود.
- ۴- بخش ششم از «يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ» شروع و به عبارت «وَإِنْ تَغْفُ عَنِّي فَبِحِلْمِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ» ختم می‌شود.
- ۵- بخش هفتم از «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» شروع و به عبارت «وَاسْتَعِدْنَا بِطَاعَتِكَ سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» ختم می‌شود.
- ۶- بخش هشتم از «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تُجِيبُ دَعْوَةَ الْمُضْطَرِّ» شروع و به عبارت «يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» ختم می‌شود.
- ۷- بخش نهم از «اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَسَدَّدْنَا وَاعْصِمْنَا» شروع و به عبارت «وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ» ختم می‌شود.

ص: ۱۲۹

بدن، امان از خوف و آزادی از آتش و مصون بودن از مکر و استدراج و شرّ فاسقان جنّی و انسی به پایان می‌رسد. بخش دهم دعا، (۱) را امام (ع) در حالی که دیدگانش گریان و سر به سوی آسمان بلند کرده، انشا می‌کند و با درخواست یک حاجت که اگر روا شود، ردّ بقیه حاجات زینبار نباشد و اگر رد شود اجابت آن‌ها سودی ندهد؛ یعنی نجات از آتش جهنم، سخن خود را به سوی توحید خدا و ربوبیت او می‌کشاند و آن‌گاه صدا را به ذکر یا رب، یا رب بلند و همگان را مبهوت و واله می‌نماید.

شرح بخش‌های قسمت دوم دعای عرفه

قسمت دوم این دعا که دارای مضامین بلندی است، با عبارت

«إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَأَكُونَ فَقِيرًا فِي فَقْرِي»

آغاز شده و تا پایان، خدا را ۳۱ بار با عبارت «إِلَهِي» صدا می‌زند. این قسمت دعا نیز مانند قسمت آغازین آن، فراز و فرودهایی دارد؛ گاهی امام (ع) چنان در جذبۀ الهی فرو می‌رود که گویی خدا را مشاهده می‌کند و گاهی چنان مستغرق در فقر و نیاز است که به خود می‌پیچد و از خدا می‌خواهد این حالت را از او بگیرد!

با توجه به این فراز و فرودها، می‌توان این قسمت از دعا را به چهارده بخش تقسیم کرد که امام (ع) در هر یک از این بخش‌ها به خواسته و نکته‌ای اشاره دارد:

بخش نخست (۲) را با اعتراف به فقر و جهل آغاز می‌کند و قضا و قدر را مانع از اعتماد به نعمت‌ها و موجب یأس از خداوند در هنگام نزول بلا می‌شمارد و لطف و رأفت او را می‌ستاید و منشأ ظهور نیکی‌هایش را فضل خداوند و منشأ ظهور بدی‌هایش را عدل او می‌داند.

بخش دوم (۳) را با هشت پرسش آغاز نموده، اقرار می‌کند که رحمت، رأفت، کرم و جود خداوند، وجود او را فرا گرفته و وابستگی خود به خدا، فقر و ناداری و آگاهی او از حال بنده‌اش را گوشزد می‌نماید، آن‌گاه به ستایش خدا می‌پردازد.

در بخش سوم (۴) به بیان نکته‌ای عرشی و سرّی از اسرار ملکوتی می‌پردازد؛ سخنی که صدورش از غیر معصوم امکان ندارد؛ «از اختلاف آثار و تحولات جهان دانستم که غرض تو از آفرینش من، این است که تو خود را در هر چیز به من بشناسانی؛ به گونه‌ای که در هیچ چیزی نسبت به تو جاهل نباشم.»

بخش چهارم، (۵) کرم و احسان خدا را سبب گشایش نطق و به طمع افتادن خود دانسته و در برابر ذات اقدس الهی اظهار عجز و ناتوانی و جهل می‌کند.

در بخش پنجم، (۶) خود را تسلیم مشیت خداوند و خواست او دانسته و از این که پیوسته به اطاعت مشغول نیست، عذرخواهی کرده است.

بخش ششم، (۷) که از فرازهای بلند دعا است، وصول به وجود خدا از راه آثار او را سبب دوری از او و استدلال بر وجودش به وسیله آن‌ها را غیر ممکن دانسته است و وجود حضرت حق را در نهایت وضوح و روشنی که نیازی به دلیل ندارد، می‌بیند.

در بخش هفتم، (۸) از خداوند می‌خواهد که معرفت نسبت به او را از راه تجلّی و کشف و شهود قرار دهد نه از راه آثار.

۱- بخش دهم از «يَا أَسْمَعَ السَّمَاعِينَ» شروع و به عبارت «يَا رَبِّ، يَا رَبِّ، يَا رَبِّ» ختم می‌شود.

۲- بخش اول از «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ» شروع و به عبارت «وَلَكَ الْحُجَّةَ عَلَيَّ» ختم می‌شود.

۳- بخش دوم از «إِلَهِي كَيْفَ تَكَلَّمَنِي» شروع و به عبارت «فَمَا الَّذِي يُحْجِبُنِي عَنْكَ» ختم می‌شود.

- ۴- بخش سوم عبارت «إِلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْأَثَارِ وَ تَنَقُّلَاتِ الْأَطْوَارِ أَنَّ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا أُجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ» می باشد.
- ۵- بخش چهارم از «إِلَهِي كُلَّمَا أَخْرَسَنِي لُؤْمِي» شروع و به عبارت «فَكَيْفَ لَا تُكُونُ دَعَاوِيهِ دَعَاوِي» ختم می شود.
- ۶- بخش پنجم از «إِلَهِي حُكْمُكَ النَّافِذُ» شروع و به عبارت «كَيْفَ لَا أَعَزُّمُ وَأَنْتَ الْآمِرُ» ختم می شود.
- ۷- بخش ششم از «إِلَهِي تَرُدُّدِي فِي الْأَثَارِ» شروع و به عبارت «خَسِرْتُ صَفْقَةَ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا» ختم می شود.
- ۸- بخش هفتم از «إِلَهِي أَمُوتَ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ» شروع و به عبارت «إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ختم می شود.

ص: ۱۳۰

در بخش هشتم، (۱) به تضرع و زاری پرداخته و از خداوند، رسیدن به او، دستیابی به علم مخزون، آگاهی از حقایق مقربان در گاهش و واگذاری امورش را به او خواهان است.

در بخش نهم، (۲) از خداوند رهایی از ذلت نفس و پلیدی شک و شرک را می‌طلبد و از خدا می‌خواهد که یاری‌اش کند و توکلش را بپذیرد و او را محروم نگرداند.

بخش دهم (۳) را به بیان بی‌نیازی خداوند از هر چیزی اختصاص می‌دهد.

در بخش یازدهم، (۴) از خداوند بصیرت و بینایی، غلبه بر نفس، غنا و بی‌نیازی را طلب می‌کند، آن‌گاه معرفت اولیای خدا را مرهون عنایت، تجلی، راهنمایی و دستگیری او و تقاضا از غیر او را سبب محرومیت و خسارت و حلاوت انس او را سبب راز و نیاز و عذرخواهی دانسته است.

در بخش دوازدهم، (۵) از خداوند می‌خواهد که او را طلب نموده و به سوی خودش جذب کند و خود را امیدوار در هنگام عصیان و ترسان در زمان طاعت می‌شناساند.

در بخش سیزدهم، (۶) با شش استفهام و پرسش، همه حالاتش، از جمله فقر و غنا، عزت و ذلت، را به خداوند نسبت داده، می‌گوید: «تو با تجلی‌ات در هر چیزی، خود را به من نشان دادی تا تو را در هر چیز آشکارا دیدم.»

در بخش چهاردهم، (۷) به بیان اوصافی از خداوند می‌پردازد که از درک و وهم ما بیرون است و غیر از تکرار الفاظ، چیزی از آن را در نمی‌یابیم و با ستایش از خداوند، دعا را به پایان می‌برد.

اکنون که با بخش‌های گوناگون دعای عرفه آشنایی اجمالی پیدا کردیم، به برخی از مراتب سیر و سلوک در دعای عرفه مرور خواهیم داشت و به بیان چند آموزه عرفانی از آن و شرح یک فراز از این دعا می‌پردازیم:

مروری گذرا بر مراتب سیر و سلوک در دعای عرفه

در بخش دوم از دعای «عَرَفَه»، اسراری از احوال اهل سلوک و معرفت وجود دارد که با رسیدن به آن، می‌توان راه وصول به مقام قرب را پیمود و در آن، معارفی است که زنگار هرگونه شک و ابهام را از قلب و درون می‌زداید. پس باید آن‌ها را قانون و ضابطه ادب و نزاکت در پیشگاه الهی و رهنمودی برای رسیدن به منتهای هدف مطلوب برشمرد. در این جا به چند فراز از این دعای شریف اشاره می‌کنیم: (۸)

فراز نخست، عبور از آثار و رسیدن به مقام جمع و توحید و وصال

۱. عبور از آثار

«إِلَهِي تَرَدُّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَرَارِ»

«خدایا! گشت و گذار من در آثار قدرت تو و تأمل و تدبیرم در آن‌ها برای شناخت تو، راه وصال و دیدارت را برایم دور و دراز می‌کند.»

چرا که می‌ترسم اگر پدیده‌ای شکفت انگیز سر راهم قرار گیرد، به جای این که مرا به تو نزدیک کند راهزنم شود و مرا در پایگاهی از خیالات و اوهام وارد سازد که راه را فراسویم در رسیدن به محبوب مسدود کند. بنابراین، باید از نردبان فکر و استدلال بگذرم و در آفریدگار آن تدبیر کنم و دل

- ۲- بخش نهم از «إِلَهِي أَخْرِجْنِي مِنْ ذُلِّ نَفْسِي» شروع و به عبارت «وَبَابِكَ أَقْفُ فَلَا تَطْرُدْنِي» ختم می‌شود.
- ۳- بخش دهم از «إِلَهِي تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عَلَهُ» شروع و به عبارت «فَكَيْفَ لَا تَكُونُ غَنِيًّا عَنِّي» ختم می‌شود.
- ۴- بخش یازدهم از «إِلَهِي إِنَّ الْقَضَاءَ وَالْقَدَرَ يَمْنِيْنِي» شروع و به عبارت «ثُمَّ لِمَا وَهَبْتَنَا مِنَ الْمُسْتَفْرِضِينَ» ختم می‌شود.
- ۵- بخش دوازدهم از «إِلَهِي أَطْلُبُنِي بِرَحْمَتِكَ» شروع و به عبارت «قَدْ أَوْفَعَنِي عِلْمِي بِكَرَمِكَ عَلَيْكَ» ختم می‌شود.
- ۶- بخش سیزدهم از «إِلَهِي كَيْفَ أَخِيْبُ» شروع و به عبارت «وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ» ختم می‌شود.
- ۷- بخش چهاردهم از «يَا مَنْ اسْتَوَى بِرَحْمَانِيَّتِهِ» شروع و به عبارت «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ» ختم می‌شود.
- ۸- لازم به ذکر است که در بحث‌های عرفانی این مقاله، از ترجمه چند فراز از کتاب «مظهر العجائب» یا «مظهر الغرائب» در شرح دعای «عرفه» خلف بن السید عبدالمطلب، الحویزی المشعشعی که در مجله علوم حدیث شماره: ۱- پاییز ۷۵- سال اول چاپ شده و بیانات آیت‌الله جوادی آملی که در فصلنامه میقات حج، سال یازدهم، شماره چهل و دوم، زمستان ۱۳۸۱ و شرح نهج البلاغه استاد جعفری بهره وافر برده‌ایم.

ص: ۱۳۱

به محبت کسی بیندم که آن را آفریده و لباس هستی را بر قامتش پوشانده است؛ به گونه‌ای که چهره حق را با گستره‌ای فراگیر در تمام آفاق - علی‌رغم همه کثرات و اختلاف صور و نگاره‌های آثار - کشف و شهود نمایم. خلاصه کلام: برای رسیدن به صانع یکتا و مؤثر بی‌همتا باید از آثار و کثرات گذشت.

۲. مقام جمع و توحید

«فَاَجْمَعُنِي عَلَيْكَ بِخِدْمَةٍ تُوصِلُنِي إِلَيْكَ».

«به کاری وادارم کن که به وصال و شهود جمالت رسم.»

اگر تفکر ایستا در آثار صنیع الهی موجب بُعد مزار و طولانی شدن طریق وصول به محبوب می‌گردد، پس باید از خدا بخواهیم که قوای حسّی و عقلی مان را متمرکز سازد تا از پریشان‌خاطری مصون مانیم و از تفرّق و تشتت اندیشه برهیم و با طی طریقی مطمئن به او برسیم.

مقام «جمع» و همبستگی با خالق یکتا، از شریف‌ترین حالات و از والاترین مقامات در سیر و سلوک بوده و در طریقه وصول، از نهایتی است که نمی‌توان برتر از آن، حالی را یافت. لذا آن حضرت، از خداوند متعال مقام «جمع» را تقاضا کرد.

رسیدن به این مقام، مستلزم طی مراحل است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

جمع العلم، نخستین مرحله است که با رسیدن به آن، همه علوم به دست آمده به کمک حواس پنجگانه، از بین می‌رود و علم لدنی، طومار همه این معلومات و معارف را در هم می‌پیچد و انسان را به مرحله عرفان و معرفت می‌رساند؛ یعنی به مقامی می‌رسد که معارف و دانایی‌اش دستخوش تردید و تزلزل نمی‌گردد.

جمع الوجود، دومین مرحله است که با درخشش بارقه‌ای از علم لدنی بر قلب، آدمی به این مرحله بار می‌یابد و دیوارهای مرز پایانی اتصال به حقایق برایش فرو می‌ریزد؛ زیرا از حجاب‌هایی که میان سالک و معبود جدایی انداخته، عبور می‌کند.

جمع العین، سومین مرحله است که با گذر از مرحله جمع الوجود می‌توان به آن رسید. کسی که فنای در حق را به معاینه می‌بیند، آماده ورود به مرحله «جمع العین» می‌شود و هرگونه اشاره و ارائه‌ای؛ اعم از اشاره محسوس و اشاره معقول از میان بر می‌خیزد؛ زیرا در چنین مرحله‌ای، حکم و داوری اشاره باطل می‌شود و ارزش خود را از دست می‌دهد.

چنین مرحله‌ای همان مقصد و مقصود والا - و فنای در آن، مطلوب برین می‌باشد که سید و سالار شهدا (ع) با تعبیر «فَاَجْمَعُنِي عَلَيْكَ»، آن را از حضرت احدیت تقاضا کرده است.

پرسش: با توجه به این که «خدمت» از حالات اکتسابی است؛ لکن حال «جمع»، حالی است که خداوند به بنده‌اش موهبت می‌کند و از راه کسب و اکتساب به دست نمی‌آید. پس چرا امام حسین چنین حالی را با بیان «بِخِدْمَةٍ تُوصِلُنِي إِلَيْكَ» برای خود تقاضا می‌کند؟

پاسخ: امام حسین (ع) از خداوند می‌خواهد خدمتی را که وسیله راهیابی سریع او به مقام جمع بشود، به او ارائه نماید که در گیر راه‌های پر و پیچ و خم نشود بلکه با انجام آن خدمت، شایستگی چنین موهبتی را پیدا کند که در اثر آن تا مقام وصول پیش رود.

ص: ۱۳۲

۳. مقام وصول

مقام وصول، همان حالی است که برای سالک در اثر عبور از آثار و گذر از موجودات ایجاد می‌شود و نباید «وصول» را به سبب این که در مضمون دعا متأخر می‌باشد، در مرحله‌ای پس از مراحل جمع به شمار آورد.

مقام وصول نیز دارای مراحل و احوالی است که با طی آن‌ها، سالک به حال «معرفت» می‌رسد؛ معرفتی که سرانجام آن «جمع و توحید» است.

لوازم حال وصول عبارت‌اند از: مکاشفه، مشاهده، معاینه، حیات، انفصال و اتصال. هر یک از این احوال، دارای درجات و مراحل است که در این مختصر، تفصیل آن نگنجد، فقط به مراتب اتصال اشارتی می‌شود. پیش از آن، باید مقدمه‌ای را سامان دهیم:

مقدمه

معنای «اتصال» و پیوستن به حق، این نیست که بعد حرکت کند و با طی طریق به دربار حق برسد و به او چنان نزدیک شود که میان عبد و معبود هیچ مسافت و فاصله‌ای مکانی یا رتبی باقی نماند، بلکه مقصود این است که عبد به درجه و مرتبه مقربین برسد؛ همان قربی که برای اشرف مخلوقات و سید خلائق، محمد مصطفی (ص) حاصل شد؛ به گونه‌ای که خداوند از آن حالت چنین یاد کرد: (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى)؛ «سپس نزدیک شد و نزدیک‌تر، تو گویی دو کمان به هم رسید یا نزدیک‌تر». عقل ما این معنا را در نمی‌یابد که مسافت کمتر از پهنای دو کمان: (أَوْ أَدْنَى) چیست، ولی این نکته را می‌فهمیم که «اتصال به حق و پیوستن به او» دارای مراتبی است.

مراتب اتصال

برای اتصال سه مرتبه گفته‌اند: اتصالِ اعتصام، اتصالِ شهود و اتصالِ وجود.

پایین‌ترین مرتبه اتصال، «اتصالِ اعتصام» است که بستگی به قوت و قدرت قصد و اراده دارد و هر چه قوی‌تر باشد، موانع را زودتر از میان برداشته و راه را برای رسیدن به مرتبه میانی؛ یعنی «اتصالِ شهود» می‌گشاید. برای رسیدن به این مرتبه باید دل و جان را از هر گونه علل، عوارض و بیماری رهایی‌ده، به جایی برسد که نیازی به استدلال و برهان برای اثبات مطلوب نداشته باشد؛ «يَا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِدَاتِهِ». اگر سالک به این مرحله رسید، این امید وجود دارد که بر نردبان «اتصال وجود» بالا رود و به مقام «جمع و توحید» واصل گردد.

فراز دوم، استحاله استدلال بر وجود خدا از آثار

امام حسین (ع) پس از بیان این که تردّد در آثار، سبب دوری از وصال شده، از خداوند طلب خدمتی نموده که او را سریع به قرب و وصال برساند. در این فراز از دعا، دو دلیل بر استحاله وصول به محبوب از راه آثار می‌فرماید:

دلیل اول، «كَيْفَ يُشْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟»؛ «چگونه می‌توان به آثاری که در وجودشان به تو نیازمندند، بر وجود تو استدلال کرد؟!»

ص: ۱۳۳

امام شهیدان (ع) در این جمله نورانی به بیان حقیقتی بس والا پرداخته و به ما می‌فهماند که مخلوقات در وجود وهستی خود به او وابسته‌اند و پیوسته از فیض عنایت او بهره‌مند می‌شوند به گونه‌ای که اگر لحظه‌ای عنایت خود را از آن‌ها دریغ کند، نابود شده و درهم فرو می‌ریزند:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها

پس آن کسی که اساس وجود هر موجودی است، برتر از آن است که معلول او، وی را اثبات کند و ساخته دستش، هستی او را ارائه نماید؛ زیرا معلول، در وجود و دوام و بقا، نیازمند است و در او چیزی فزون از وجودی که از حق گرفته، وجود ندارد که او را از مؤثر و هستی آفرین بی‌نیاز سازد، آیا چنین موجودی با چنین فقر و نیازی می‌تواند واجب‌الوجود را ظاهر سازد و در مقام اثبات وجود او برآید؟

به بیان دیگر، میان عقل، خیال و وهم و درک ذات حضرت حق، دیواری از خفا و ابهام کشیده شده که فتح باب آن از محالات به شمار می‌آید.

علّامه مجلسی در این راستا می‌نویسد: در حدیث آمده است: «خداوند همان گونه که از چشم‌ها، خود را پوشانده، از عقول نیز در احتجاب است و ساکنان ملاً اعلی همانند شما در طلب اویند.»

وی پس از نقل این حدیث می‌نویسد: «هر کس که ادعا می‌کند به کنه حقیقت ذات مقدس او رسیده، توجه نکنید بلکه دهانش را از خاک پر کنید؛ زیرا او گمراه شده و دروغ و افترا بسته است چرا که روشن است درک کنه حقیقت خداوندی، رفیع تر و والاتر از این است که به ذهن بشر آید و هر چه را انسان عالم با فکر و استدلال تصور کند، از حریم کبریایی فرسنگ‌ها به دور است. نهایت چیزی که عقل عمیق با دقت نظر به آن می‌رسد، چیزی است که تصور شده اوست نه این که خدا باشد و خداوند از آن چه ما او را به آن توصیف می‌کنیم، منزّه است. امام محمد باقر (ع) فرمود:

«كَلِمَا مَيِّزْتُمُوهُ بَأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ، مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ وَ لَعَلَّ النَّمْلَ الصَّغَارَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى زَبَانِيَّتَيْنِ فَإِنَّ ذَلِكَ كَمَالُهَا وَ يَتَوَهَّمُ أَنَّ عَدَمَهَا نَقْصَانٌ لِمَنْ لَا يَتَصَفَّ بِهَمَّا، وَ هَذَا حَالُ الْعُقَلَاءِ فِيمَا يَصِفُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِه» (۱)

«هر چه را با عقول ناقصان در دقیق‌ترین معنایش تصور کنید، مخلوقی ساخته ذهن شما و نیازمندی مانند شماست که به شما بازگشت دارد. شاید مورچگان ریز فکر می‌کنند که برای خداوند دو شاخک است؛ زیرا داشتن شاخک را نشانه کمال و عدم آن را نشانه نقص می‌دانند، عقلاً نیز در توصیفاتشان از خدای متعال، به مورچگان شباهت دارند.»

آن چه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهم تو است، «الله» نیست

اما علی‌رغم چنین بُعد و دوری، خفا و ابهام، وجود او در نظر اهل عرفان از هر موجودی آشکارتر می‌باشد و از دیدگاه اهل یقین و ایمان، از آفتاب در بهترین و روشن‌ترین لحظات روز پدیدارتر است.

آری در انسانی که از قلب سلیم برخوردار و از کدورت و تیرگی‌های حس و خیال، زلال و پاکیزه باشد، کار به عکس می‌شود. او می‌تواند از طریق وجود صانع و آفریدگار، بر اثبات وجود ممکنات و تغیر و دگرگونی آن‌ها، استدلال کند و از سوی حق در سوی خلق ره درنوردد؛ نه آن که اثر و آفریده را پلی در سیر به سوی حق قرار دهد.

ص: ۱۳۴

بیان برخی از بزرگان نیز چنین است: «سبب خفا دو چیز است یا از جهت این است که فعلیتی ندارد؛ مانند ممتنعات که هیچ درک کننده‌ای قدرت بر درک و تصورشان ندارد، زیرا دارای ذات و ماهیت نیست که بتوان آن را تصور نمود و سبب دیگر خفا این است که آن موجود، از بس که شدت تدبوت و فعلیت دارد، هیچ مُدرکی تاب و توانایی جلوه ظهور او را ندارد؛ همانند خورشید که از شدت نورانیت نمی‌توان آن را دید. پس ذات مقدس حضرت حق، از شدت فعلیت و ظهور مخفی و به صرافت نور، محجوب است. و امّیا انبیا و اولیا (علیهم السلام) که به نور خدا عارف و به مقام محبوبیت تامه فائز هستند، در عالم وجود غیر از خدا چیزی را نمی‌بینند و اگر به آثار و موجودات نیز نظر کنند، همراه با آن و قبل و بعدش خدا را می‌بینند. (۱) سخن نورانی امیرمؤمنان (ع) نیز ناظر به همین معناست:

«اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَأُولَى الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»؛ (۲)

«به خداوند از طریق خداوند، معرفت پیدا کنید و پیامبر (ص) را از رسالتش بشناسید و اولی الامر (ع) را از امر به معروفشان شناسایی کنید.»

«مَنْصُورِ بْنِ حِازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): إِنِّي نَاطَرْتُ قَوْمًا فَقُلْتُ لَهُمْ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلٌ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْعِبَادُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ. فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ»؛ (۳)

«منصور بن حازم به امام صادق (ع) گفت: با قومی مناظره کردم، به آنان گفتم: خداوند- جل جلاله- جلیل تر و عزیزتر و والاتر از آن است که به خلقش شناخته شود بلکه بندگان به خدا شناخته می‌شوند. امام فرمود: خدا تو را رحمت کند.»

دلیل دوم: «أَيُّكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ».

«آیا غیر تو (یعنی آثارت) دارای آن چنان ظهوری است که تو را نباشد تا بخواهد ظهور تو را وانمود سازد؟»

به عبارت دیگر، ظهور تو کمتر از ظهور دیگران نیست تا تو برای آشکار شدن به دیگران نیازمند باشی بلکه به عکس، ظهور آنان برگرفته از توست و از خود چیزی ندارند؛ (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)؛ (۴) «خداوند روشن کننده آسمانها و زمین است.»

به گفته استاد آیت الله جوادی آملی:

«برداشت دقیق تر و لطیف تر آن است که بگوییم: هرگونه خودنمایی و ظهوری که دیگران دارند، از آن تو و مال توست و خود چیزی ندارند تا جلوه نمایی کنند، از خود ظهور و بروزی ندارند، پس چگونه می‌توانند تو را روشن کنند؟»

به بیان دیگر، امام حسین (ع) در صدد این نیست که بفهمد: دیگران توان راهنمایی به سوی خداوند را ندارند، بلکه سخن او این است که تو از چنان جلوه‌ای برخورداری که به راهنمایی به سوی تو نیازی نیست؛ زیرا اگر بخواهیم وجود یا مفهوم واقعی چیزی را با علم حصولی یا شهودی، برهانی کنیم، باید از ظاهر به باطن، از حاضر به غایب و از نزدیک به دور پی ببریم. درحالی که ظهور، حضور و نزدیکی خدای سبحان نه تنها کمتر از ظهور، حضور و نزدیکی دیگران نیست، بلکه برخورداری

۱- نواب‌لاهیجی، شرح نهج البلاغه، ص ۶۲

۲- کافی، ج ۱، ص ۸۵ ح ۱

۳- کافی، ج ۱، ص ۸۶ ح ۳

۴- نور: ۳۵

ص: ۱۳۵

دیگران از این صفات به برکت افاضه ذات اقدس الهی است؛ چون او این خصال را به صورت نامحدود داراست و اگر چیزی از جهتی نامحدود است، جای خالی نمی‌گذارد تا دیگران آن را پرکنند. در نتیجه هر ظهور، حضور و قربی که در جهان هست، از آن خداست.

بنابراین، نمی‌توان تصور کرد که دیگران ظهوری داشته باشند که خدای سبحان از آن برخوردار نباشد. (۱)

امام حسین (ع) با بیان شیوای خود به تأیید این دو دلیل پرداخته، می‌فرماید:

«مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ».

«چه زمانی تو مخفی بوده‌ای که نیاز به راهنمایی باشد که ما را به تو راهنمایی کند؟ کی از ما دور بوده‌ای که بخواهیم با طی طریق به تو برسیم؟»

وجود حق به گونه‌ای است که به هیچ دلیلی - که او را اثبات کند - نیازی ندارد؛ زیرا برای رسیدن به چیزی که دور از دسترس است و یا اثبات آن، به راهنما نیاز داریم. به بیان دیگر دلیل، عبارت از ترتیب دادن مقدمات معلوم و عناصر شناخته شده ذهنی برای رسیدن به مجهولات تصویری یا تصدیقی است.

از آن‌جا که نزد اهل معرفت، وجود حضرت حق، غایب و مجهول نیست بلکه در نهایت ظهور و آشکاری است، به گونه‌ای که هیچ چیزی روشن‌تر از آن قابل تصور نیست، پس وجودش بدیهی است و نیازی به اثبات و برهان ندارد.

اشکال: اگر وجود حضرت حق در نهایت روشنی و وضوح است، چرا اکثریت چشمگیر مردم از مشاهده نور الهی در عرصه هستی محروم‌اند؟

پاسخ: اهل معرفت که از دنیا و آثار گذشته‌اند به چنین صفتی دست یافته‌اند که وجود حضرت حق را در نهایت وضوح و روشنی می‌بینند؛ (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)؛ (۲) «و ما انسان را آفریدیم و به خطورات و وسوسه‌های ذهنی او آگاهیم و ما به او از رگ گردنش نزدیک‌تریم».

اما غیر اهل معرفت، کسانی که می‌خواهند با فکر و عقلشان به او برسند، به علت نامتناهی بودن ذات بی‌مثالش، از آنان، آن چنان دور است که نمی‌توانند او را تصور کنند؛ زیرا عقل محدودشان قدرت تصور نامحدود را ندارد.

یار نزدیک‌تر از من به من است این عجب‌تر که من از وی دورم

این فقرات از دعای شریف عرفه، برای رسیدن به خدا، روشی غیر از دلیل و برهان برگزیده و به روش اهل استدلال خطّ بطلان می‌کشد؛ زیرا این روش عجایز است که از اثر پی به مؤثر می‌برند، نه طریق اهل معرفت که از سویدای دل فریاد می‌کشند: کورباد دیدگانی که تو را برخواستن مراقب نبیند:

«عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَأ تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا وَ حَسِرَتْ صَفْقَةً عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا».

«کور باد چشمی که تو را نمی‌بیند با آن که همیشه تو مراقب و همنشین او هستی و در زیان باد بنده‌ای که نصیبی از عشق و محبت تو نیافت.»

۱- فصلنامه «میقات حج»، سال یازدهم، شماره چهل و دوم، زمستان ۱۳۸۱

ص: ۱۳۶

اگر امام عارفان، عبارت «عَمِيَّتٌ عَيْنٌ لَّا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا» را به قصد انشا و نفرین استعمال کرده باشد، با این بیان، می‌خواهد اهل غفلت را از خواب سنگینشان بیدار کند تا در طریق معرفت افتاده و به مرتبه شهود و عیان برسند. گویی امام عارفان، مردم را طرف خطاب خود قرار داده، می‌فرماید: چرا در درون و احساساتان به غیر حق، توجه می‌کنید و به ذاتی که واضح و آشکار است، توجه نمی‌کنید؟ چرا با دیده قلبتان به تماشای خودِ حق نمی‌نشینید؟ سزاوار است چشمی که از تو غفلت کرده و روی برگردانده و تو را حاضر و مراقب خود نمی‌بیند، کور شود.

اگر جمله «عَمِيَّتٌ عَيْنٌ لَّا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا» به همان صورت خبر باشد نه انشا، می‌خواهد به این حقیقت اشاره کند که کسی که تو را بر خویشتن مراقب نمی‌بیند و حضور و ظهور وجود تو را در همه جا و در همه حال احساس نمی‌کند، کور دل است، هرچند دیدگانش به این سو و آن سو بچرخد؛ (فَإِنَّهَا لَّا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ)؛ (۱) «این دیدگان سَر نیست که از کار می‌افتد و نابینا می‌شود، بلکه این دل‌هاست که نمی‌توانند انجام وظیفه کنند و گرفتار کوری می‌شوند.» تذکر: این بیان امام (ع) که فرمود: «عَمِيَّتٌ عَيْنٌ لَّا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا»، به مسأله «مراقبت» که در عرفان مطرح است، ربطی ندارد؛ بلکه بیانگر اوج حالت مشاهده است، شاهدش واژه «لَا تَرَاكَ» است که به معنای «لَا تُشَاهِدُكَ» می‌باشد؛ زیرا کسی که با «مراقبت» سر و کار دارد، از لحاظ مرتبت، فروتر از کسی است که از شهود بهره‌ای دارد؛ زیرا مراقبت از مقدمات وصول می‌باشد در حالی که سخن ما در شهود است.

مقام شهود و مشاهده

«مشاهده» در باب عرفان، از مهم‌ترین درجات وصول به حق و برتر از «مکاشفه» است و صرفاً به مدد رشحات حضرت حق به هم می‌رسد. اما باید دانست که از دیدگاه ارباب عرفان، «مشاهده» بدان معنی نیست که عین ذات حق به مدد نیروی باطن و یا ظاهر، قابل شهود و رؤیت باشد؛ چنین مشاهده‌ای محال است. مراد از مشاهده، «شهود» می‌باشد و آن عبارت از اخفای معانی و رسوم و مهیا ساختن نفس به گونه‌ای که به حال تسلیم در برابر حق بایستد و در چنان پایگاهی و رآی کشف، اسرار فیض الهی را شهود نماید.

مشاهده، دارای مراحل و درجاتی است. پایین‌ترین درجه آن، این است که فرد از طریق معرفت- به خاطر آن که انوار وجود بر او تجلی می‌کند- از مرحله علم فراتر رود و وارد ریاضِ حریم «جمع» گردد. آن‌گاه است که با درنوردیدن گردنه‌های شواهد و آثار به پیش می‌راند و حقایق جالب و دل‌انگیز و گوهرهای یکتا را در دسترس شهود خود می‌بیند که جز اهل ذوق هیچ کسی نمی‌تواند حلاوت آن‌ها را بازیابد و کسی اهمیت و عظمت آن‌ها را درک می‌کند که قادر به شهود باشد و فقط کسانی می‌توانند آن‌ها را شناسایی کنند که دارای قلبی زنده و بیدار و گوش‌شنوا برای پذیرفتن حق باشند.

۴. مقام محبت

امام عارفان در این فراز از دعا به مقام رفیع محبت نیز اشاره می‌کند و می‌فرماید: خسران ابدی از آن کسانی است که از این باده؛ یعنی محبت، محروم و بی‌نصیب باشند. نکته عمیقی در این بیان

ص: ۱۳۷

نهفته است؛ به این معنا که خداوند با بندگانی که به ربوبیت او پایبند باشند، عهد و پیمان بسته است که آن‌ها را به مقام «محبت» برساند و ساکن کوی محبت گرداند. چنین سالک واصلی، از اولیای الهی شده که با خدای خویش به سوداگری و معامله پرداخته و در عوض دل دادن، حبّ او را به دست آورده است. پس زیانکار کسی است که پیمان شکنی کند، در نتیجه ضرر و خسران عمل خود را نیز می‌بیند.

«إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ، فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ، وَهَدَايَةِ الْأَسْتَبْصَارِ، حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونًا السَّرَّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَمَرْفُوعًا الْهَمِّ عَنِ الْاعْتِمَادِ عَلَيْهَا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

«ای خدا، فرمان دادی که خلق برای شناساییات به آثار رجوع کنند، اما مرا رجوع ده به تجلیات انوار و به رهنمایی مشاهده و استبصار، تا بی‌توجه به آثار، به شهود حضرتت نایل شوم که چون به مقام معرفت وارد شوم، سرّ درونم توجه به آثار نکرده و همتم بلندتر از نظر به آن‌ها باشد که تنها تو بر هر چیز توانایی.»

برخی از محققان در توضیح این فراز از دعا نوشته‌اند:

«خداوندا! تو در آیات متعددی، به بندگانت دستور دادی به آثار قدرتت در آیات آفاقی و انفسی مراجعه کنند تا به معرفت تو برسند ولی من از تو می‌خواهم و به تو امید دارم که مرا به سوی خود برگردانی با ارائه تجلیات انوارت، تا با نورت مرا به خودت برسانی، از تو درخواست می‌کنم که مرا با هدایت بینایی بخشت، به خودت رهنمون شوی تا به شهود حضرتت و جمالت پردازم بدون این که به آثارت توجه کنم.»

خداوندا! هرچند من از آثار و مخلوقات تو هستم، لیکن به نور عزت روح افزایش متصل شدم و با آن که وجودم از آثار و مظاهر توست، لیکن از این وجود نیز روی گردانیدم و حدود را پشت سر گذاشتم و به نور عزت ملحق شدم در حالی که نظرم را از آثارت حفظ کردم و همتم را از اعتماد به آن‌ها در رسیدن به تو بر داشتم. (۱)

تحلیلی که از این محقق فراروی شما قرار گرفت، با فرازهای پیشین دعا سازگارتر است؛ زیرا در فراز قبل، تردد در آثار را موجب بُعد مزار دانسته و وجود او را بدیهی‌تر و روشن‌تر از همه موجودات معرفی کرد. پس معنا ندارد که دوباره بخواهد از راه آثار به شهود و وصول برسد. علاوه بر این که در نسخه اقبال و بحار و مفاتیح، عبارت دعا این گونه است:

«إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ»

ولی تحلیلی که برخی دیگر ارائه کرده‌اند، گذشته از نا سازگاری‌اش با فرازهای قبلی دعا، مبتنی بر این است که امام فرموده باشند:

«إِلَهِي أَمَرْتَنِي بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ»

. به هر حال، خلاصه آن تحلیل را در معرض دید خوانندگان قرار داده تا خود قضاوت کنند.

«حضرت سیدالشهدا با این جمله «الهی امرتني ...» می‌خواهد حالت امثال و اطاعت خود را در برابر اوامر الهی اظهار کند که فرمان به رجوع و مطالعه در آثار داده است. لذا فرمود: تو مرا به رجوع در آثار فرمان دادی و من نیز سر به فرمان تو می‌نهم و در بدایع و شگفتی‌های این آثار می‌اندیشم و از رهگذر فکر و اندیشیدن، به عظمت صانع و پدید آورنده آن‌ها پی می‌برم؛ زیرا فکر و تدبیر، دارای ارزش و مزایایی است که از جمله آن‌ها یقین و اطمینان و افزایش علم و معرفت در انسان است.»

ص: ۱۳۸

اما امام حسین (ع) نمی‌خواست در این پایگاه درنگ و در این جایگاه اقامت اختیار کند، بلکه هدف او گذر از این مرحله بوده است و اگر هم در چنین موضعی اقامت گزید، از آن رو بود که می‌خواست فرمان خدا را در مطالعه آثار گردن نهد. و چون توقف در آثار و رجوع به آن‌ها، تشکیل دهنده هدف نبوده، بلکه دارای جنبه آلی و ابزاری بوده است؛ سیدالشهدا به خداوند متعال عرض می‌کند:

«فَارْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ...»

«خدایا! مرا به وسیله پوششی از انوار به سوی خود بازگردان؛ آن‌گونه که نفوس مطمئنه- در حالی که شادمان و مورد رضایت هستند- در میان بندگان راستین تو، به تو باز می‌گردند.»

آن‌گاه آن حضرت، «کسوه انوار»؛ یعنی جامه نورانی (نه غیر آن) را از خدا درخواست می‌کند و کسوه دیگری را- که مستلزم حظوظ نفسانی، از قبیل زخارف متاع فانی و باقی است- از او مطالبه نمی‌نماید.

سپس بر درخواست قبلی، یعنی

«... بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ»، «هُدَايَةَ الْأَشْتَبَارِ»

را می‌افزاید و از خدا می‌خواهد که او را از هدایتی آمیخته با بصیرت برخوردار سازد؛ زیرا کسی که خدای متعال او را از بصیرت بهره مند و هدایتش نماید، در دریای رضای او غوطه می‌خورد.

آن‌گاه حضرت می‌خواهد کیفیت حال خود را به هنگام پشت سر نهادن آثار و رجوع به حق گزارش کند، لذا می‌گوید:

«حَتَّىٰ أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونٍ السَّرِّ عَنِ النَّظْرِ إِلَيْهَا وَمَرْفُوعِ الْهَمِّ عَنِ الْاِعْتِمَادِ عَلَيْهَا (إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) ...».

«خدایا! مرا با بصیرت به خود بازگردان تا بازگشتم به تو از رهگذر آثار، بسان وارد شدن بر تو از طریق همین آثار باشد؛ به گونه‌ای که سر و درونم از نظر و التفات به این آثار مصون باشد و همتم از اعتماد و اتکای بر این آثار فراتر رود؛ که تو بر هر چیزی توانایی.» (۱)

در این فراز از دعا به مقام تجرید اشاره شده که امام عارفان، از خدا صیانت و تجرید از مطامع دنیوی و اخروی را درخواست کرده است.

۵. مقام تجرید و مجرد

تجرد؛ یعنی گسستن علائق و طرد موانع و عوائق و حفظ سِتَر و درون از راه مداومت بر خلوت و انس با حق و استیحا از خلق و مداومت فکر و ملازمت ذکر.

تجرید که مرز نهاییات در حوزه احوال می‌باشد، عبارت از منخلع شدن از شهود شواهد و آثار است که یا از طریق معاینه حق صورت می‌گیرد و یا از طریق برتر که باید آن را «حضرت جمع و توحید» دانست.

آن‌که دارای چنین حالی باشد، حالش همانند حال کسی است که فرمان (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ أَنْتَكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى) به او رسید.

تجرید، دارای درجات و مراحل است:

اولین مرحله آن، تجرید دیدگان کشف از جامه سبب یقین و اکتساب آن می‌باشد.

۱- خلف بن السید عبدالمطلب، الحویزی المشعشی، «مظهر العجائب» یا «مظهر الغرائب» در شرح دعای «عرفه».

ص: ۱۳۹

مرحله دوم، تجریدِ مقامِ «جمع» از درکِ علم است که مقام جمع از مرتبه علم منزّه می‌شود و از آن پس، هیچ اثری از علم در این مرحله مشاهده نمی‌شود.

مرحله سوم تجرید، خلاص و رهایی از خودِ تجرید است که در این مرحله، نه تجریدی مشهود است و نه مجردی. این مرحله را باید رفیع‌ترین مراحل تجرید برشمرد و همان مرحله‌ای است که سیدالشهدا (ع) با تعبیر زیر، آن را از خدا درخواست نمود، آن‌جا که عرض کرد:

«مَصُونِ السَّرِّ عَنِ النَّظْرِ إِلَيْهَا وَمَرْفُوعِ الْهَمِّ عَنِ الْاعْتِمَادِ عَلَيْهَا».

واقع مطلب این است که تکیه بر آثار و اشکال آن و اعتماد بر موجودات - منهای اعتماد به حق - موجب نقصان و زمینه‌ای برای خسران و زیان است. به همین جهت، سیدالشهدا (ع) از خدا درخواست کرد که اهتمام و عنایت و توجه او را از اعتماد بر آثار، تکیه و اتکال بر آن‌ها فراتر برد و التفات و اعتماد وی را از هر اثری گسسته سازد و صرفاً به خود بپیوندد. چون خداست که می‌تواند اهتمام و اتکال‌ها را والا سازد و انسان را بر توکل و اعتماد به خود تقویت کند.

۶. مقام همت

همت، یکی از احوالی است که باید آن را از لوازم عرفان برشمرد و علاوه بر آن که دارای قدر و منزلتی والا در عرفان می‌باشد، خود نیز دارای مراحل و درجاتی است. در تعریف همت می‌توان گفت که همت، عبارت است از انگیخته شدن عزم در جهت مقصود، به گونه‌ای که به ماسوای مقصود، التفاتی نشود.

همت، دارای مراحل و درجات متفاوتی است که فروترین درجه آن، همت مریدان طالب است. در چنین مرحله‌ای برای مرید، رغبت و علاقه‌ای به دنیای فانی و متاع و زخارف آن باقی نمی‌ماند؛ بلکه توجه و التفاتش منحصراً به سرای باقی و آخرت و نعمت‌های آن معطوف می‌شود و همین رغبت به دار بقاء، او را بر سر نشاط می‌آورد که از آن پس به خاطر کسالت، گرفتار هیچ‌گونه حالات ناخوش و یا به علت غفلت، به سستی دچار نمی‌شود.

همت والاتر از همت مذکور، همتی است که صاحب آن، نفس خود را بر هیچ چیزی، جز مقصود و معبود، وابسته نسازد و حتی به نعیم آخرت نیز چشم ندوخته باشد. چنین فردی هیچ‌گاه دچار ضعف و سستی نمی‌شود و اصولاً ارباب اهتمام، گرفتار ملال نمی‌شوند و در اشاره به همین همت اخیر است که خداوند متعال درباره پیامبرش می‌فرماید: (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى).

و چون ارتفاع از اعتماد بر آثار و فرا رفتن از این پایگاه از طریق همت، جز به مدد الهی و توان آفرینی او امکان پذیر نمی‌باشد، حضرت سیدالشهدا (ع) به دنبال این درخواست، به خدا عرض می‌کند: (إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛ «و محققاً تو بر هر چیزی قادر هستی».

با چنین تعبیری است که روشن می‌شود قدرت الهی، هر مقدوری را شامل می‌شود؛ زیرا هر مقدور، عبارت از «شئی» است.

امام حسین (ع) پس از آن که سیر مراحل فوق و درک مقامات مذکور را از خدا درخواست می‌کند، زبان به عجز و خاکساری گشوده، می‌فرماید:

ص: ۱۴۰

«إِلَهِي هَذَا ذُلِّي ظَاهِرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَهَذَا خَالِي لَمَا يَخْفَى عَلَيْكَ مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ وَبِكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ فَاهْدِنِي بُنُورَكَ إِلَيْكَ».

«معبودا! این ذُل و خواری و تواضع من است که آشکارا در برابر تو نمایان می‌باشد و این حال من است که بر تو پوشیده نیست. از خود تو جویای وصول به تو هستم و به وسیله تو بر وجود تو استدلال می‌کنم و از ناحیه تو، به خود تو راه می‌برم.»
از این فراز از دعا استفاده می‌شود، رسیدن به مقام وصول و مشاهده و محبت جز با ذُل و خاکساری انسان در برابر خدا به دست نمی‌آید. عارف هرچه به معبودش نزدیک‌تر شود بیشتر اظهار عجز و ناتوانی می‌کند؛ زیرا خود را در مقابل وجود و قدرت و علم مطلق هیچ می‌انگارد.

امام حسین (ع) این خاکساری و تواضع را به رخ می‌کشد؛ زیرا او در سرزمین مقدس عرفه در حال احرام با برهنه بودن سر و پوشیدن لباس احرام- که بسان کفن است- و کندن لباس‌های عادی، منتهای خضوع و تذلل را در برابر خدا ابراز داشته و در چنین حالتی از خداوند طلب وصول و شهود می‌نماید. این درخواست نشان می‌دهد که احراز مقام وصول به حق (تعالی) جز به مدد توفیق و هدایت، ارشاد و اسعاد حق تعالی امکان‌پذیر نمی‌باشد و صرف کوشش و اکتساب و دامن همت به کمر زدن، رسا نیست؛ چون مسافت میان انسان تا سر منزل وصول، بسیار دور و دراز است و آفات و پیش آمدهای مُخل، فراوان و موانعی بس عظیم، سر راه وجود دارد که در نوردیدن این راه با تمام آفات و موانعش جز به یاری عنایت ازلی ممکن نیست.

زان که مخلص در خط- ر ب- اشد مدام تا ز خ- و د خ- الص ن- گردد او تمام

زان که در راه است و رهنز بی حد است آن ره- د ک- او در ام- ان ایزد است

عبارت «بِكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ فَاهْدِنِي بُنُورَكَ إِلَيْكَ»، مؤیدی است بر آن چه از کتاب «الانوار الساطعه» در توضیح فراز «إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ» نقل کردیم. این کلام نورانی، به این نکته و حقیقت اشاره دارد که بیرون از وجود حق، دلیلی وجود ندارد که بتوان از رهگذر آن به ذات مقدس حق راه بُرد. دلیل وجود حق، از دیدگاه عارف، خود حق تعالی است؛ «يَا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بَدَاتِهِ».

آف- تاب آم- د دلی- ل آفت- اب گر دلیلت باید از وی رو متاب

«وَأَقْمِنِي بِصَدَقِ الْعُبُودِيَّةِ بَيْنَ يَدَيْكَ إِلَهِي عَلَّمَنِي مِنْ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ وَصُنِّي بِسِرِّكَ الْمَصُونِ».

«به یاری صدق و خلوص بندگی‌ام در برابر تو، مرا در حضورت پایدار گردان. ای خدا مرا از علم مخزون خود بیاموز و در سراپرده خود محفوظ دار.»

عارف حق با طی راه دور و دراز و گذشتن از پیچ و خم‌های صعب و سهمگین به وصال معبود می‌رسد ولی باید توجه داشته باشد که به مجرد وصول کار تمام نشده است. اکنون که به مدد حضرت حق از ظلمات به سوی نور خارج شده است؛ (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)، او باید از خداوند متعال بخواهد به او اجازه اقامت در این مقام والا را بدهد و او را طرد ننماید و او را زیر پوشش نور الهی بگیرد؛ آن هم به گونه‌ای که تاریکی غربت و خلأ- انس به دنیا، در درون ذات و وجودش باقی نماند و تیرگی‌های جهل و نادانی، مجال و عرصه‌ای برای ترکتازی خویش پیدا نکند؛

ص: ۱۴۱

از این رو، از خدا تقاضا می‌کند از علم مخزونش به او بیاموزد. علمی که جهل به ساحت آن راه ندارد و او را در سراپرده اسرار خود محافظت نماید.

«إِلَهِي حَقِّقْنِي بِحَقَائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ وَاسْلُكْ بِي مَسْلِكَ أَهْلِ الْجَذْبِ».

امام عارفان به دنبال درخواست قبلی خود، دو تقاضای دیگر را مطرح می‌کند و می‌فرماید:

«ای خدا، روانم را به حقایق مقربان درگاہت بیارای و به مسلک و طریقه مجذوبان رهسپار ساز.»

آیت الله جوادی آملی در این راستا می‌فرماید:

«سالکان کوی الهی را چهار گروه معرفی می‌کنند: سالکان مطلق که همواره با استدلال علمی و سلوک عملی، آرام آرام طی طریق می‌کنند. این گروه تا آخر عمر در راهند.

شیفتگان ناب که از آغاز تا پایان به جذبۀ الهی می‌نگرند و با آن پیش می‌روند، نه با استدلال علمی و نه با سلوک عملی.

سالکان مجذوب که ابتدا با استدلال علمی و سلوک عملی پیش می‌روند، ولی در پایان راه لطف خدا آن‌ها را در بر می‌گیرد و بقیه راه را با جذبۀ و کشش راه می‌پیمایند.

مجدوبان سالک که در آغاز جذبۀ ای حرکتشان می‌دهد ولی در میانه راه به حال عادی بر می‌گردند و باقی‌مانده راه را با استدلال علمی و سلوک عملی می‌پیمایند.

امام حسین (ع) در این جمله، از خداوند می‌خواهد که سلوک شیفتگان ناب را نصیب او گرداند تا عشق برای او ملکه شود و در

پرتو آن تمام کارهایش فقط با جذبۀ الهی انجام گیرد. آنان بندگان مقرب الهی و فرشتگان و انسان‌های کامل‌اند.» (۱)

ص: ۱۴۳

اوج گرفتن انسان در حج

گفت و گو با حضرت آیت الله عراقچی

خداوند این شایستگی را به آدمی داده است که اوج بگیرد و آسمانی شود و از سلطه شیطان رهایی یابد. از اعمالی که در انسان تغییر ایجاد می‌کند و برایش بال پرواز می‌شود، حج است. البته این زمانی است که زائر خانه خدا آگاهی کامل از اعمال و مناسک حج داشته باشد و سر طواف و سعی و وقوف و رمی را بداند.

«اوج گرفتن انسان در حج» موضوع گفت و گویی است با حضرت آیت الله عراقچی که به وسیله حجت الاسلام و المسلمین رحیم کارگر انجام شده و اکنون از نظر شما می‌گذرد:

* خداوند متعال دستورات عبادی گوناگونی برای انسان‌ها قرار داده که از جمله آن‌ها حج است، به نظر شما حضرت‌عالی، فلسفه این عبادات چیست و در واقع چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟

* پاسخ: انسان آنگاه که به دنیا می‌آید، استعدادهای بالقوه‌ای دارد که اگر در مسیر تکامل قرار دهد، شاخ و برگ پیدا می‌کند و میوه‌های ارزشمندی می‌دهد. پس آن‌چه به صورت بالقوه در انسان وجود دارد، باید در این دنیا آن را به صورت بالفعل درآورد و تمام دستورات الهی در مورد این است که انسان، استعدادهای بالقوه خود را به شکل بالفعل درآورد و این، راه خاصی دارد. تمامی دستورات عبادی برای شکوفا کردن استعدادهای انسان است.

انسان از همان آغاز، برای گذران زندگی خود، از حیوانات، جمادات و ... استفاده می‌کرد تا امروز که ماشین و هواپیما و ... را هم ساخته است، اما روشن است که پیشرفت انسان به وسیله این موارد نیست، بلکه پیشرفت جمادات و ... به وسیله انسان است. اکنون باید دید که انسان چه پیشرفتی کرده و در خود انسان چه چیزی وجود دارد که باید بروز پیدا کند؟ تنها انبیای الهی به وسیله وحی انسان را راهنمایی می‌کنند تا استعدادهای بالقوه خود را به شکل بالفعل درآورد. وقتی درونیات حضرت آدم برای فرشتگان جلوه‌گر شد و آن‌ها دیدند که خداوند همه اسمای الهی را به آدم (ع) عرضه کرده و او را جمیع اسمای الهی قرار داده و مقامی داده که هیچ کدام از آن‌ها ندارند، بلافاصله او را تعظیم و سجده کردند.

* با توجه به مطالبی که فرمودید، شناخت این امور از چه راهی ممکن است؟

* پاسخ: شناخت این امور، تنها از طریق وحی انجام می‌شود. فقط انبیا می‌توانند به وسیله وحی الهی، انسان‌ها را پرورش دهند. پس اگر انسان بخواهد درونیاتش را بروز دهد، باید تسلیم انبیا و وحی الهی باشد.

* این مسأله در خصوص حج چگونه بررسی می‌شود و شناخت اعمال حج و پی بردن به اسرار آن، چگونه انسان را حرکت می‌دهد و او را به خدا نزدیک می‌کند؟

* پاسخ: انبیا دستورات مختلفی از سوی خداوند دارند؛ مثلاً در خصوص حج، معارف زیادی دارند. نخست این که به انسان می‌گویند احرام ببند و مُحرم شو. احرام یعنی «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»، که انسان جواب خداوند را می‌دهد؛ زیرا خداوند او را دعوت کرده است. پس انسان هم لبیک می‌گوید و

ص: ۱۴۴

دعوت خداوند را اجابت می‌کند. «إِنَّ الْحَمْدَ» ی عنی این که همه چیز از توست، همه چیزهایی که انسان را سرگرم و از خدا غافل می‌کند، از او گرفته می‌شود تا به حسب ظاهر مجرد شود. حتی لباس انسان هم نباید دوخت داشته باشد. وقتی مجرد شد و لباس احرام پوشید، باید لبیک بگویید؛ زیرا حقیقت احرام این است که انسان لبیک بگوید و دعوت حق را اجابت کند. طواف که یکی دیگر از اعمال حج است، به دور خانه‌ای انجام می‌شود که از آن خداوند است و محور طواف‌ها باید خداوند باشد و اگر انسان یک گام برخلاف دستورات خداوند بردارد، باید طواف را اعاده کند و همه این دستورات و اسراری که در حج وجود دارد، در واقع برای این است که انسان ساخته شود. عمل به دستورات خداوند خارج شدن از منجلاب است.

مثلاً برای زنده کردن سنت حضرت ابراهیم (ع) که به شیطان سنگ می‌زد. باید به شیطان سنگ بزنیم و او را از خودمان دور کنیم و این کاری بود که حضرت ابراهیم (ع) انجام داد تا از مزاحمت شیطان جلوگیری کند؛ زیرا شیطان از انسان نمی‌ترسد و در همه جا مانعی برای انسان است و قسم خورده که از عبادت انسان جلوگیری کند. وقتی شیطان این حرف‌ها را می‌گوید - طبق نظریه علامه طباطبایی (قدس سره) که وقتی کسی چیزی را نفی نمی‌کند، علامت این است که آن را قبول کرده است - خداوند، حرف شیطان را نفی نمی‌کند؛ یعنی آن را قبول می‌کند، اما به او می‌گوید: تو نمی‌توانی به بندگان واقعی من کاری داشته باشی. انسان به کمک وسیله‌ای اوج گرفته و به طرف بالا - می‌رود، ولی جاذبه زمین باعث می‌شود که سقوط کند. اما انسان باید آن قدر اوج بگیرد تا جاذبه زمین بر او اثر نکند. شیطان هم انسان را جذب می‌کند؛ مگر این که انسان از منطقه جاذبه شیطان بالاتر رود. جسم انسان نمی‌تواند به بالا برود؛ زیرا انسان مانند پیغمبر نیست که معراج جسمانی داشته باشد و از طریق روح می‌تواند اوج بگیرد. شیطان هم با روح انسان کار دارد؛ ولی وقتی روح انسان اوج بگیرد، دیگر شیطان به او کاری ندارد. اما برای اوج گرفتن روح باید مراحل زیادی را طی کرد و پشت سر گذاشت. تا انسان این جاست گرفتار شیطان است. انسان با انجام اعمال عبادی می‌تواند بالا برود و از تیررس شیطان دور شود.

از جمله اعمالی که بسیار سریع انسان را به مقام والا می‌رساند و شیطان دیگر نمی‌تواند به او دسترسی داشته باشد، حج است. حج آن قدر انسان را بالا - می‌برد تا انسان خدایی و «عبدالله» می‌شود و شیطان با همه هیبتش ذلیل می‌گردد. خداوند می‌فرماید: اگر تو بزرگ شوی، شیطان در برابر تو کوچک می‌شود. شیاطین - جنّی و انسی - با عبدالله کاری ندارند؛ ولی اکثریت انسان‌های روی زمین تحت تأثیر شیاطین هستند و به وسیله آن‌ها اسیر شده‌اند. حتی حج هم تغییر حالی در آنان ایجاد نمی‌کند و این بدان جهت است که آگاهی کاملی از اعمال و مناسک حج ندارند؛ زیرا از سرّ طواف و سنگ زدن و ... آگاه نیستند. پس باید به عمق قضایا برویم. انسان باید ساعی و خستگی ناپذیر باشد. وقتی ابراهیم (ع) هاجر و فرزندش را در آن بیابان می‌گذارد، آن‌ها با سعی و تلاش به آب حیات می‌رسند. هاجر در این مسیر می‌رفته و می‌آمده (سعی می‌کرده) است تا از زیر پای اسماعیل آب می‌جوشد. اگر می‌خواهیم آب حیات نصیبمان شود، باید مانند هاجر باشیم، باید کوشش کنیم.

خداوند وعده داده است که اگر انسان سعی کند، او را به هدف می‌رساند و خیلی‌ها به هدف رسیده‌اند و دستورات الهی را آن گونه که خداوند فرموده، انجام داده‌اند.

انیا می‌خواهند به انسان بفهمانند که برای آن دنیا، اعضا و جوارحی لازم است و باید این اعضا را با تعبد و از جمله انجام اعمال و مناسک حج که البته مهم‌تر هستند به دست آورد.

ص: ۱۴۵

* انسان‌ها دارای معادن طلا- و نقره و گنج‌های وجودی فراوانی هستند و همان طور که فرمودید عبادات موجب دستیابی به این گنج‌های نهفته می‌شود؛ همان‌طور که شیطان باعث از دست رفتن این گنج‌ها می‌گردد، چگونه با حج می‌توان دوباره به این گنج‌ها دست یافت؟

* پاسخ: قرآن کریم که کتاب هدایت است، بسیاری از مسائل را آشکار می‌سازد. برای نمونه، اگر یک دانه (بذر) را در طاقچه بگذاریم، در آن جا می‌ماند و می‌پوسد. ولی اگر آن را در مسیر تکاملی‌اش قرار دهیم، رشد می‌کند و به تعالی می‌رسد و درونش آشکار می‌گردد. انسان هم همین‌گونه است. در مورد ابوذر، حدیث مفصلی آمده که وارد مسجد شد، دید مسجد خلوت است، نزد پیامبر (ص) رفت و آن حضرت مرتب می‌گفت: یا اباذر، یا اباذر... و او را تغذیه معنوی می‌کرد تا ساخته شود. ما اگر بخواهیم ساخته شویم، باید در زمین قرآن رشد کنیم. باید درون قرآن قرار بگیریم. اگر انسان در هواپرستی لانه کند، دیگر درست نخواهد شد. انسانی که زیاد معصیت می‌کند، هرگز ساخته نخواهد شد.

اگر انسان در مسیر نادرست قرار گیرد، دیگر نمی‌توان او را رشد داد. نباید کار انسان به جایی برسد که آفرینش الهی را به استهزا بکشد. اصلاً هواپرستی مغز انسان را از بین می‌برد و نیرویی که باید او را رشد دهد، فاسد می‌شود. در نتیجه شیطان هم خوشحال می‌گردد. حتی اصحاب پیغمبر که شب و روز در خانه پیغمبر بودند، به اوج انسانیت نرسیدند، اما اگر واقعاً انسان متحول شود و تصمیم بگیرد که راه درست را انتخاب کند، به هدفش می‌رسد؛ مانند خُر که به اردوی امام حسین (ع) برمی‌گردد و نور آن حضرت، وی را در بر می‌گیرد. اگر کسی زیاد معصیت کند، ولی در آخر عمر واقعاً برگردد، هدایت می‌شود.

* آیا تمامیت حج به امامت و ولایت ارتباط دارد؟

* پاسخ: آری، تمامیت حج به ولایت وابسته است و زمین هیچ‌گاه بدون حجت نیست و امام زمان (عج) همواره حضور دارد. هیچ زمانی انسان بدون هادی نمی‌ماند و اگر کسی واقعاً تصمیم داشته باشد به مقصد برسد، حتماً می‌رسد. حتی خود بزرگان به دنبال او می‌آیند و نجاتش می‌دهند. در حج هم این اتفاق می‌افتد و گاهی بعضی افراد مورد عنایت امام عصر (عج) قرار می‌گیرند. انسان باید موانع را از سر راه بردارد تا بتواند به او متصل شود.

* در پایان اگر توصیه‌ای برای حج گزاران یا روحانیون حج دارید، بفرمایید.

* پاسخ: حج گزاران باید در بندگی خداوند خالص باشند. روحانیون حج هم باید مناسک را به حج گزاران بیاموزند و به آن‌ها بگویند که شما به اینجا آمده‌اید تا با خدا و پیامبر بیعت کنید. حتی اگر دست کسی به حجرالأسود برسد، آن سنگ به منزله دست خداست و باید با آن بیعت کند و هر چه خدا برای انسان رقم بزند، به نفع اوست و خدا صلاح بندگانش را می‌خواهد. پس باید با خدا باشند و هر جا که شیطان ظاهر شد، او را بزنند و این رمی، همیشگی باشد. هر وقت شیطان به سراغش آمد، او را بزند و از خود دور کند. شیطان به هر عنوانی که با انسان حرف بزند، خیر انسان را نمی‌خواهد.

خداوند در قرآن به حضرت آدم و حوا نصیحت کرد که از این درخت نخورید؛ زیرا اگر به این حرف گوش کنید در بهشت جاوید خواهید شد و برای من فرقی ندارد. شیطان همه‌جا به دنبال انسان است و خود را به هر شکلی در می‌آورد تا انسان را از راه خدا منحرف کند. در روایات آمده است که امیر مؤمنان (ع) بعد از رحلت پیامبر (ص) مشغول تجهیز بدن آن حضرت بودند که صدایی

از میان

ص: ۱۴۶

زمین و آسمان شنیدند که گفت: بدن پیامبر (ص) طیب و طاهر است و احتیاج به غسل ندارد. و ظاهراً حرف درستی است و اما شیطان این گونه وارد می‌شود.

همه می‌دانند که بدن رسول الله پاک است، اما وقتی حضرت امیر (ع) این صدا را شنیدند، فرمودند: این صدا از جانب شیطان است؛ زیرا خود پیغمبر (ص) به من وصیت کرده که بدن مرا غسل بده. پس هر صدایی غیر از صدای پیغمبر باشد، صدای شیطان است؛ مانند صداهایی که از غرب و شرق می‌آید و همچون سم مهلک است و این روایت درس بزرگی به ما می‌دهد و می‌فهمیم که شیطان گاهی به اشکال مقدسی بر انسان ظاهر می‌شود.

ما باید از معصومین متابعت کنیم. تمام حرکات انسان باید به عصمت نزدیک شود. انسان سازی به دست معصومین (علیهم السلام) است نه به دست کسی دیگر و به‌طور کلی عقل انسان ساز نیست، وحی انسان ساز است. همه انبیا آمدند آنچه انسان ساز است را به انسان بیاموزند. فقط باید از معصوم پیروی کرد که از سهو و خطا و نسیان و ... مصون هستند. انسان باید خودش را به آنان بسپارد. در روایت آمده است که: عالم ما هستیم، این را پیغمبر (ص) به اصحاب فرمودند. بقیه متعلم هستند؛ حتی شیعیانی مانند سلمان و ابوذر و ... معلم تنها معصوم است و بس؛ زیرا معلم باید کل انسان را بشناسد و این تنها از معصوم برمی‌آید. خداوند ضمانت کرده که پیروی از آنان موجب رستگاری است.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

